

سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتالی
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام

نویسنده:

علی اصغر عطائی خراسانی

ناشر چاپی:

علیزاده

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام
۹	مشخصات کتاب
۹	پیشگفتار از نویسنده
۱۰	پدر بزرگوار آن حضرت
۱۰	در جستجوی بشریتی بی نظیر
۱۱	علی از نظر دیگران
۱۳	شاهکار خلقت
۱۳	شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام
۱۳	نتیجه مقدمه و شخصیت قمر بنی هاشم
۱۳	نسب ابوالفضل
۱۴	مشورت با عقیل
۱۵	عقیل و علم انساب
۱۵	فاطمه ام البنین
۱۶	تولد حضرت ابوالفضل
۱۶	اشعار ولادت ابوالفضل
۱۶	نام گذاری
۱۷	القاب مبارک
۱۷	ابوالفضل
۱۷	سقا
۱۷	اشاره
۱۷	حفر چاه زمزم
۱۹	قمر بنی هاشم

عبد صالح	۱۹
اطلس	۲۰
حامل لواء یا پرچمدار	۲۰
اشاره	۲۰
پرچم	۲۱
پرچمدار	۲۱
پرچمدار کربلا	۲۲
باب الحوائج	۲۲
فروغ جاویدان	۲۳
همسر و نام فرزندان عباس ابن علی	۲۳
کرامات حضرت ابوالفضل علیه السلام	۲۳
نتیجه‌ی توسل	۲۳
شفای مریض	۲۳
شفای ناگهانی	۲۴
اشاره	۲۴
شمع شهداء	۲۴
شفای کودک	۲۴
کیفر اهانت کننده	۲۵
سزای متجاوز	۲۵
هدایت مرد گمراه	۲۵
شفای درد بی‌درمان	۲۶
راننده‌ای که مسلمان شد	۲۷
شفای بیماری فلج	۲۷
ضمانت و شفاعت	۲۸

۲۸	درخواست فرزند
۲۸	شفای کودک بیمار
۲۹	دزدان از قافله برکنار شدند
۲۹	شفای نابینا
۳۰	چند راه برای توسل
۳۰	دست گره‌گشا
۳۰	فضائل حضرت ابوالفضل علیه السلام
۳۰	مقام علمی آن بزرگوار
۳۱	امیرالمؤمنین، عباس را آزمایش می‌کند
۳۲	ادب ابوالفضل
۳۲	شجاعت ابوالفضل
۳۳	شجاعت ابوالفضل در جنگ صفین
۳۳	ابوالفضل ذخیره‌ی علی
۳۴	عبادت ابوالفضل
۳۴	امان نامه‌ی شمر
۳۵	مقام ابوالفضل در نزد فاطمه‌ی زهرا
۳۶	بزرگداشت ابوالفضل
۳۷	نقش ابوالفضل علیه السلام در نهضت خونین کربلا
۳۷	پیام شهیدان
۳۷	جریان قیام امام حسین
۳۹	تاسوعا
۳۹	شب عاشورا
۴۰	فرمان عباس به جوانان
۴۰	لشکر حق و باطل

۴۱	دلآوری ابوالفضل در روز عاشورا
۴۲	شهادت برادران ابوالفضل
۴۲	شهادت عبدالله بن علی
۴۲	شهادت جعفر بن علی
۴۲	شهادت عثمان بن علی
۴۳	ابوالفضل در طلب آب
۴۳	مبارزه ابوالفضل
۴۴	دو درس از فرزند علی
۴۴	عباس در محاصره دشمن
۴۵	شهادت ابوالفضل
۴۶	امام بر سر کشته برادر
۴۶	خبر تکان دهنده
۴۷	گریه علامه‌ی بحر العلوم
۴۷	اعتراف مردی جنایتکار
۴۸	دفن بدن ابوالفضل
۴۹	خاتمه در مرثیه حضرت ام‌البنین علیها السلام
۴۹	اشاره
۴۹	اولین مرثیه
۴۹	مرثیه‌ی ام‌البنین
۵۰	شعری جانکاه از زبان مادر
۵۰	سوگ مادر در غم فرزند
۵۰	فخر شهیدان
۵۱	پاورقی
۵۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: عطائی خراسانی، علی اصغر، - ۱۳۱۸ عنوان و نام پدیدآور: شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام، یا، زندگانی قمر بنی هاشم / نوشته ع. عطائی خراسانی مشخصات نشر: مشهد: علی زاده، ۱۳۷۴. مشخصات ظاهری: ص ۱۴۲ شابک: بها: ۲۵۰۰ ریال؛ بها: ۲۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۷۰؛ بها: ۷۰۰ ریال یادداشت: عنوان روی جلد: زندگانی حضرت ابوالفضل (علیه السلام). عنوان روی جلد: زندگانی حضرت ابوالفضل (علیه السلام). عنوان دیگر: زندگانی قمر بنی هاشم عنوان دیگر: زندگانی حضرت ابوالفضل (علیه السلام) موضوع: عباس بن علی (ع)، ۲۶؟ - ۶۱ق. -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره: ۴/۴BP۶۲ع ۶۲ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۷ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۵-۳۴۳۷

پیشگفتار از نویسنده

انسانها دارای توانائیهها، بینشها، دانشها، نگرشها، ذوقهای متفاوتی هستند، و در این میان هر قلم به دستی در محدوده‌ی معلومات و قدرت قلمیش قلم می‌زند، به سال ۱۳۴۹ چیزی پیرامون شخصیت والای شهید علقمه حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) نگاشتم، و بدان وسیله از حریم اهل بیت عصمت و طهارت در آن روزگار تباه و سیاه و شرم‌آور حمایت کردم، خداوند منان را سپاس که مورد عنایتش قرار گرفتم، و کتاب مذکور چندین بار تجدید چاپ شد و ناشر محترم کتاب را جدی تمام و سعی بلوغ لازم آمد تا آنجا که نسخه‌های هر چاپ به زودی نایاب و دوستداران ابوالفضل العباس مانند آن بزرگوار تشنه برمی‌گشتند اکنون که تجدید چاپ مورد نظر است نظر بر اولین نسخه چاپ کتاب افکندم کتاب را آن چنان دیدم نه کاستنی باید و نه افزودنی شاید که گذشت ایام نتوانسته است تغییرش دهد و هر صفحه‌اش منطبق با زمان و انقلاب است و چهره‌ای تازه دارد صرف نظر از اینکه متن کتاب از متون روائی و کتب معتبره برگزیده شده و نوشتن کتاب پس از [صفحه ۴] توفیق دریافت اجازاتی از بزرگان عالم اسلام صورت گرفته اجازاتی از آیات عظام و مراجع اسلام مانند حاج آغا بزرگ تهرانی صاحب (الذریعه) و حاج شیخ محمد تقی تستری صاحب کتاب (قاموس الرجال) و سید عبدالاعلی سبزواری مرجع شیعه و صاحب کتاب مهذب الاحکام و علامه قاضی طباطبایی نویسنده توانا و صاحب حواشی و کتب فراوان و دیگر اساتید علم و ادب. (مترجم) یعنی ابوالفضل العباس، همیشه جاوید است و گذشت زمان نمی‌تواند او را کهنه نماید زیرا او صبغه و رنگ خدائی به خود داده و ثارالله (خون خدا) گردیده است. امام صادق (ع) در نخست سلام بر او فرمود: سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و سلام پیامبران مرسل و بندگان شایسته‌اش و سلام تمامی شهداء و صدیقان، سلام‌هائی پاک و طیب در صبحگاهان و شامگاهان بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین. و بعد فرمود: (اشهد لک بالتسلیم و التصدیق و الوفاء و النصیحه لخلف النبی المرسل): شهادت می‌دهم که نسبت به جانشین رسول اکرم (حسین ع) در مقام تسلیم بودی، حضرتش را تصدیق نمودی و در شأن وی وفا ورزیدی و خیرخواهی نمودی. پس از آن می‌فرماید: شهادت می‌دهم و خدا را گواه می‌گیرم که تو همان راهی را که جنگاوران و شهدای بدر رفتند پیمودی. تا اینکه امام (ع) ادامه می‌دهد و می‌فرماید: خدا لعنت کند کسی را که حق تو را نشناسد و مقام تو را سبک بشمارد خداوند یاد تو را در ملاء اعلا بلند ساخت (و رفع ذکرک فی العلیین) خداوند [صفحه ۵] لعنت کند مردمی را که محارم الهی را در شأن تو حلال شمردند و با کشتن تو حرمت اسلام را زیر پا نهادند. آری فرزند علی (ع) بر قله‌ای قرار دارد که افکار بشری را بدان دسترس نیست و هر سخنی که گفته شود و هر مطلبی نوشته شود الفاظی است که مربوط و یا منظوم است و حقیقت چیزی، سوای الفاظ و عبارات است و به اصطلاح شرح لفظ است نه شرح حقیقت. لذا نویسنده را نه توانی است و نه فخری مگر اینکه باور دارد ران ملخی را نزد سلیمان بردن و خویش را در صف

خریداران یوسف در آوردن و خود را شبیه گریه کنندگان ساختن عیب نیست و اگر فرضاً عیب هم باشد صاحبخانه عیب پوش است نه عیبجو. سلام خداوند بر پیکر بخون خفته‌اش بر دستهای از تن جدایش بر روح بزرگ و پر ارج و والایش و بر همه شهیدان اسلام و رهروان راهش و بر خمینی بزرگ فرزند صالح برادرش و بر همه یاران عزیزش رب اجعلنی مقیم الصلوٰه و من ذریتی ربنا تقبل دعاء ذرهای از غبار گرد زیر سم اسب پیکارگرش. ع - عطائی خراسانی محرم: ۱۴۱۲ هجری قمری [صفحه ۸]

پدر بزرگوار آن حضرت

در جستجوی بشریتی بی نظیر

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المقدس بكماله عن مشابهة المخلوقات دانش بشری عظیم است. اما خود انسان از آن عظیم تر است، بدین نظر، گاهی در طول تاریخ بشریت انسان‌هایی به چشم می‌خورند، که ارزیابی عظمت و شخصیت آنان بسی دشوار بلکه چه بسا، محال است، از آنجا که تاریخ هر قوم به منزله‌ی مهمیزی است که سمند همت اخلاف را به پیروی از اسلام بر می‌انگیزد، و درس تاریخ در اساس تعلیمات جهان امروز اهمیتی بسزا دارد، و ملتی که تاریخ خود را فراموش کند به قول شاعر مصری احمد شوقی: مانند بچه‌های سر راهی است که نسب و پدر خود را نمی‌شناسد، و یا مانند کسی است که دستگاه ذاکره‌اش معیوب شده باشد، و از این رو نتواند جریان گذشته‌ی زندگی خود را به یاد آورد، و بدیهی است، چون آینده‌ی زندگی بر اساس و پایه‌ی گذشته‌ی آن بنا می‌شود پایه‌ی آینده‌ی چنین حیاتی نیز بر آب خواهد بود. لذا تاریخ اسلاف و مطالعه‌ی مفاخر نیاکان به قدری در روحیه‌ی ملت مؤثر است که حتی در بعضی از [صفحه ۹] جمهوری‌های آمریکای جنوبی که تاریخ صحیحی ندارند برای خود تاریخ تصنعی ساخته و کتبی بر آن اساس پرداخته‌اند، تا در مدارس تدریس شود و قیام نهضت ملی را تقویت و تأیید کند [۱]. چه بهتر اینکه با ارائه‌ی نمونه‌ای از شخصیت‌های برجسته‌ی اسلام عزیز و پیشگفتاری مناسب به آنچه مقصود از تألیف این کتاب است بپردازیم، و از وجهه و شخصیت بین‌المللی علی علیه‌السلام اشاراتی فراهم آوریم. کدام علی: همان علی (ع) که گروهی او را تا مرحله و درجه‌ی الوهیت و خدائی صعود داده و او را خدایش گمان کردند، دسته‌ی دومی تنزل نموده و گفتند ما مانند علی الهیان علی را خدا نمی‌دانیم ولی از خدایش هم جدا نمی‌بینیم، زیرا اوست برپا کننده‌ی عقبی و گرداننده‌ی چرخ جهان، طائفه‌ی سومی پیدا شدند و گفتند: ما معتقدات شیخی‌ها را نمی‌پذیریم و هیچگاه خداوند جهان را متقاعد و بازنشست نمی‌انگاریم، بلکه می‌گوئیم علی جمال حق است، علی آینه‌ی تمام نمای حق است علی مظهر حق و مظهر مخلوقات و علّة العلل و هستی مطلق و جلوه‌ی حق است «هو» مقام هوویت و دائرة اشاره به علی است و بالاخره اسدالله در وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد این گروه سوم، یا عارفان صوفی مسلک‌اند و یا صوفیان عارف مسلک و بر فرقه‌ها و دسته‌های مختلفی توزیع می‌شوند. [صفحه ۱۰] گروه چهارم که در حقیقت طائفه‌ی محقه و امامیه‌اند عقائد علی الهیان را تخطئه نموده و از عبدالله سبا آن مرد افسانه‌ای و پیروانش بیزاری جسته و نقشه‌ی شوم روایت سازان و دروغ‌پردازان را به خوبی می‌دانند به عقائد صوفیه و خرافات شیخیه بی‌اعتنا هستند و می‌گویند: علی علیه‌السلام حجة الله و ولی الله و جانشین بلافضل پیامبر اسلام و اول المسلمین و مولود کعبه است، آنچه را پیغمبر خدا به وحی الهی درباره‌ی خلافت و ولایت و امامت و فضیلت آن بزرگ پیشوا فرموده است می‌پذیرند، نه محب غاوند و نه مبغض قال، نه دوست افراطی نادان و نه دشمن سرسخت متعصب نافرمان. گروه پنجم اهل سنت و جماعت و برادران عامه هستند گرچه علی علیه‌السلام را خلیفه و جانشین بلافضل پیامبر اسلام نمی‌دانند و اساساً داستان غدیر خم را یا مأولند و یا منکر ولی برتری و فضیلت علی علیه‌السلام را بر تمام امت اذغان دارند و نمی‌توانند انکار کنند همان‌طوری که ابن ابی‌الحدید معتزلی در صفحه‌ی اول شرحش بر نهج‌البلاغه اعتراف نموده و می‌گوید: الحمد لله الذی قدم المفضل علی الفاضل خداوندی را سزاوار ستایش می‌داند که به توانایی و قدرتش

نادانی را مانند دیگران بر دانایی همچون علی بن ابیطالب مقدم داشت او در سخنی طولانی علی علیه السلام را مبتکر و مؤسس علوم دانسته و این گفته از علی علیه السلام را تصدیق می کند: من همان کوه بلندی هستم که نه‌های فضیلت سیل آسا در آغوشم فرو ریخته، و مرغزار زندگی را که در [صفحه ۱۱] پرواز نمی تواند بر بالای قله ام آشیان گیرد، زیرا شاهباز فکر بشر را بدین اوج و بلندی مسیر نیست. [۲] (نهج البلاغه خطبه شقشقیه) محمد بن ادریس شافعی پیشوای مذهب شافعی می گوید: علی حبه جنه امام الناس و الجنة وصی المصطفی حقا قسیم النار و الجنة دوستی علی سپر آتش دوزخ است، او امام انسانها و پریان است، او به حقیقت وصی مصطفی و تقسیم کننده ی بهشت و دوزخ است... احمد بن حنبل شیانی: پیشوای مذهب حنبلی می گوید: آن همه فضیلتها که برای علی بن ابی طالب بوده و نقل شده برای هیچ یک از اصحاب رسول الله نبوده است. زمخشری نویسنده ی تفسیر کشاف می گوید: من چه بگویم درباره ی مردی که فضائل او را دشمنانش از راه کینه جوئی و حسد انکار کردند، و دوستانش از ترس و بیم پنهان داشتند، باز در این میان آنقدر فضیلت های وی انتشار یافت که خاور و باختر را فرا گرفت... فخر رازی دانشمند معروف سنی می گوید: هر کس در دین، علی بن ابیطالب را پیشوای خود قرار دهد همانا رستگار شده است، به دلیل گفته ی پیغمبر که فرمود خداوند علی هر گونه باشد، حق را بر محور وجودش بچرخان. خطیب خوارزمی فقیه حنفی می گوید، آیا چون ابوتراب [صفحه ۱۲] جوانمردی هست؟ آیا چون او پیشوای پاک سرشتی روی زمین وجود دارد؟ چشم مرا هرگاه درد فرا گیرد توتیایش خاکی است که پای او بدان رسیده باشد علی همان کسی است که شبانگاه در محراب از دل می خروشید و می گریست و روز با چهره خندان در گرد و غبار میدان جنگ فرو می رفت او از زرد و سرخ بیت المال مسلمین دستش تهی بود او همان شکننده ی تنها بود هنگامی که بر دوش پیامبر پا نهاد. محمد فرید وجدی مؤلف دائرة المعارف می نویسد: صفاتی در وجود علی علیه السلام گرد آمده بود که در دیگر خلفاء نبود: دانشی فراوان و شجاعتی عالی و فصاحتی درخشان این صفات با نیکوئیهای اخلاقی و شرافتهای ذاتی آمیخته بود، بدان سان که جز در افراد کامل پیدا نمی شود و همانا علی را یارانی بود که از دوستی و دلبستگی به دنیا خود را تهی کرده بودند یارانی که از انصار پیغمبران کم نبودند و علی را از جان شیرینی که کالبدشان را زنده نگه می داشت دوست تر داشتند... بارها ابوبکر پسر ابوقحافه می گفت: اقیلونی اقیلونی و علی فیکم: پیراهن خلافت را از من باز گیرید که با وجود علی زینده ی من نیست، عمر بن الخطاب در هفتاد مورد اعتراف به عجز خود نمود و با آوائی بلند می گفت: لولا- علی لهلک عمر و یا اینکه می گفت: خداوند عمر را زنده ندارد با اینکه ابوالحسن علی علیه السلام زنده نباشد عثمان بن عفان در وحلات و مشکلات فراوانی از علی علیه السلام استمداد جسته و از چشمه ی فیاض او بهره ور گردیده است. حقیقت این است تمام فرق مسلمین از سنی و شیعی اعتراف [صفحه ۱۳] به عظمت و شخصیت بی نظیر علی (ع) داشته و هر گروه به زبانی زبان به مدح و ثنایش گشوده اند و مخالفی در میان نبوده و نیست مگر عده ای از ناصبی های پست فطرت و نادانی که به طعن علی علیه السلام زبان گشوده و راه عناد و کینه توزی را پیش گرفتند، روشن است که اینان را دل نیست و از ورطه ی بهیمیت و حیوانیت هنوز خارج نشده و نام انسان بر آنان صدق نمی کند جز به مجاز و گزاف لذا اگر صدها هزار مانند اینان روی به علی علیه السلام کنند و زنده باد بگویند علی و پیروان علی را بدانها اعتنایی و نیازی نیست و اگر پشت کنند و مرده باد بگویند اثری ندارد چه اینکه زنده باد و مرده باد، استقبال و استدبارشان بی حساب است خرد و اندیشه از اینان به دور و جهل و ظلمت دلهایشان را فرا گرفته است، هیچ گاه دانایان را با اینان سخنی نبوده چه اینکه روی سخن همیشه با صاحب دلان است.

علی از نظر دیگران

تنها مسلمین فریفته و عاشق علی علیه السلام نیستند بلکه جهان بشریت و صاحبان ادیان دیگر غیر اسلام به دیده ی احترام به علی علیه السلام می نگرند و سر بر آستان علی علیه السلام می نهند و جبهه می ساینند. شبلی شمیل پیشوای مکتب مادی می گوید: الامام

علی بن ابیطالب عظیم العظماء نسخه مفردة لم يزلها الشرق و لا الغرب صورة طبق الأصل لا قديما و لا حديثا. [صفحه ۱۴] امام علی بن ابیطالب بزرگ بزرگان و یکتا نسخه‌ای است که خاور و باختر، در گذشته و حال صورتی بسان آن که مطابق با اصل باشد به خود ندیده است. جبران خلیل نویسنده‌ی پر شور و معروف مسیحی می‌نویسد: به عقیده‌ی من فرزند ابیطالب نخستین کسی بود از عرب که با روح کلی جهان ارتباط و پیوستگی یافت و با او هم‌نشین گشت و شب با او دمساز بود، او اولین کسی بود که لبانش آهنگ نغمه‌های آن روح را به گوش مردمی رسانید که پیش از آن چنان نغمه‌هایی را نشنیده بودند از این رو میان راه‌های پر فروغ گفتار او و تاریکی‌های گذشته‌ی خویش سرگردان شدند پس هر کس شیفته‌ی آن نغمه‌ها گشت، شیفتگی‌اش وابسته به فطرت است، و هر که به دشمنی او پرداخت از ابناء جاهلیت است علی از جهان در گذشت، در حالتی که شهید عظمت خود شد در حالی که نماز میان دو لبش بود و دلش از شوق پروردگار لبریز بود، عرب حقیقت مقام و قدر علی را نشناخت، تا از میان همسایگان پارسی آنان مردمی به پا خاستند و گوهر و سنگ‌ریزه را فرق گذاشتند. علی هنوز پیام خود را به طور کامل به سراسر جهان نرسانده بود که به سرای جاویدان شتافت. ولی من می‌نگرم که پیش از اینکه چشم از این خاکدان ببندد تبسم شادی نقش رخساره‌اش بود. مرگ علی مانند مرگ پیامبران روشن‌بین بود، همان پیامبرانی که به شهری که رو می‌آوردند و زمانی که زیست می‌کردند؛ شایسته‌ی آن نبود. و سرنوشتی جز غربت و تنهائی نداشتند... ایلیا پولویچ پطروشفسکی: خاورشناس شوروی و استاد [صفحه ۱۵] دانشگاه دولتی لنینگراد می‌گوید: علی پرورده‌ی محمد (ص) و عمیقا به وی و امر اسلام وفادار بود علی تا سرحد شور و عشق پای‌بند دین بود، صادق و راستگو بود در امور اخلاقی بسیار خرده گیر بود، هم سلحشور بود و هم شاعر و هم خطیب، و همه‌ی صفات لازمه‌ی اولیاءالله در وجودش جمع بود. جرج جرداق مسیحی ۵ جلد کتاب قطور به نام صوت العدالة الانسانیة در شخصیت علی علیه‌السلام می‌نویسد و زندگی علی علیه‌السلام را با عظماء بشر مقایسه می‌کند نتیجه برتری علی علیه‌السلام است در امهات فضائل انسانی بر دیگران. کتانی نویسنده‌ی مسیحی داد سخن را درباره‌ی علی علیه‌السلام داده و چنان علی را می‌ستاید که عقول درباره‌ی درکش متحیر است؛ کنفرانس در دنیای مسیح و انگلستان تشکیل می‌شود برای معرفی یک انسان کامل؛ نتیجه‌ی کنفرانس اعتراف به شخصیت ممتاز علی علیه‌السلام است. بولس سلامه دانشمند شاعر مسیحی می‌نویسد: آری من یک مسیحی هستم. ولی دیده‌ی باز دارم و تنگ بین نیستم من یک مسیحی هستم که درباره‌ی شخصیت بزرگی صحبت می‌کنم که مسلمانان درباره‌ی او می‌گویند: خدا از او راضی است، صفا با اوست و شاید هم خدا به او احترام بگذارد و مسیحیان در اجتماعات خود از او سخن می‌گویند و از تعلیمات او سرمشق می‌گیرند و دینداریش را پیروی می‌کنند مردان خدا سعی می‌کنند که مانند او خدای یگانه را پرستند و راهی را؛ که او رفت قدم به قدم بپیمایند تا بتوانند در نفس کشی و ریاضت به حد تکاملی که او رسید برسند علی جایی را [صفحه ۱۶] اشغال کرده است که یک دانشمند، او را ستاره‌ی درخشان آسمان علم و ادب می‌بیند و یک نویسنده‌ی برجسته از شیوه‌ی نگارش او پیروی می‌کند، یک فقیه؛ همیشه بر تحقیقات و پدیده‌های او تکیه دارد. از آنجا که در آینده‌ی تاریخ، مردم پاک و نفس کش به خوبی نمایانند، می‌توان علی را بزرگتر از همه‌ی آنها شناخت، علی در قضاوت خود استثنائی قائل نمی‌شد و به طور مساوی آنچه را که بایست بدهد به مردم می‌داد و تفاوتی میان ارباب و بنده نمی‌گذاشت چنان از وضع رقت بار یتیمان و فقیران متأثر و غمگین می‌گشت که حالت وحشتناکی به او دست می‌داد، او به چشم می‌دید که مردم شیفته‌ی تجملات ظاهری زندگی شده‌اند او به چشم می‌دید که به سوی سراب دروغین دنیا جلب شده‌اند او به چشم می‌دید که آنچه از دنیا به آن می‌اندیشد جز سرابی نیست و مردم درد و رنج دنیا را مانند هماهنگی شعر؛ حس می‌کنند، لیکن تعداد کمی هستند که به روح حقیقی و معنویت توجه دارند و تعداد بیشتری همیشه متوجه مادیات هستند: سپس از شهادت علی علیه‌السلام سخن به میان آورده پس از ناله و زاریش در زبان شعر می‌گوید: ای داماد پیغمبر شخصیت تو، مرتفع‌تر از مدار ستارگان است، این از خصایص نور است که پاک و منزّه باقی می‌ماند گرد و غبار نمی‌تواند آن را لکه‌دار و کثیف کند آن کس که از حیث شخصیت ثروتمند است هرگز نمی‌تواند فقیر باشد زیرا نجابت و

شرافت او با غم دیگران عالی تر و بزرگ تر شده است، و شهید راه دینداری و ایمان، با لبخند رضایت؛ درد و مشقت را می پذیرد. [صفحه ۱۷] این علی است که مرامهای سیاسی به دیده‌ی احترام بدو می نگرند؛ از یک سو ایده‌ی اشتراکی و ضد سرمایه داری و از سوی دیگر توده‌ی سرمایه داری و ضد اشتراکی هواخواه علی (ع) و او از هیچکدام، در صف دلاوران و قهرمانان علی پیشرو است و در صف زاهدان و خدایپرستان علی قائد و رهبر است در حقیقت به قول فرهنگ نویسن معروف: خلیل فراهیدی: استغناء عن الكل و احتیاج الكل الیه. دلیل علی انه امام الكل: بی نیازی او از همه و نیاز همگان بدو دلیل است که او امام همگان است. و به گفته‌ی فیلسوف شهیر ابن سینا: علی بین الناس کالمعقول بین المحسوس: علی علیه السلام در میان انسانها چون پدیده‌ای معقول بود، در میان محسوسها. سخن پیغمبر اکرم صلی الله و آله درباره‌ی علی علیه السلام استوارتر از این همه گفتار، فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: اگر آسمانها کاغذ شود و درختها قلم و دریاها مرکب و انسانها نویسنده و جنها حسابگر توانایی شمارش یک دهم از فضائل علی را ندارند. در موردی دیگر فرمود: اگر نمی ترسیدم که امت من مانند نصاری گمراه شوند فضائل تو را (ای علی) نشر می دادم تا آنجا که امت من به خاک زیر قدمهای تو تبرک بجویند. من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عبادته و الی ابراهیم فی حلقه و الی موسی فی هیته و الی عیسی فی زهد و الی یحیی فی ورعه فلینظر الی علی بن ابی طالب فان فیہ سبعین خصله من خصال الأنبیاء. [صفحه ۱۸] کسی که می خواهد نظر کند در علم آدم و عبادت نوح و مقام خلت ابراهیم و جلال و هیبت موسی و زهد عیسی و ورع یحیی بنگرد به علی بن ابیطالب که در اوست هفتاد خصلت از خصال و اخلاق پیامبران.

شاهکار خلقت

هر کس تو را شناخت غم از جان و سر نداشت سر داد و سر ز پای تو یک لحظه برنداشت عشق رخت به خرمن عشاق بقرار افروخت آتشی که خموشی دگر نداشت ای ماه من زمانه پس از ختم انبیاء بهتر ز ذات پاک تو دیگر پسر نداشت باشد خدا علی و تو را نیز نام اوست شاخ حیات از تو گلی خوبتر نداشت بالله تجلیات جمال تو گر نبود از جلوه جمال خدا کس خبر نداشت تیغ تو گر نبود شجاعت یتیم بود داد تو گر نبود عدالت پدر نداشت آغاز عدل از تو و انجام آن به تو بود او تنی که بی تو بر اندام سر نداشت در کارگاه خلقت اگر گوهرت نبود نخل تناور بشریت ثمر نداشت [صفحه ۲۰]

شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام

نتیجه مقدمه و شخصیت قمر بنی هاشم

در میان فرزندان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعد از حضرت امام حسن مجتبی و سیدالشهدا علیهما السلام قمر بنی هاشم جلوه‌ای خاص پیدا نموده و مانند پدر بزرگوارش شخصیت بین المللی دارد و دوست و دشمن به مقام ارجمندش معترف است، مسلمان و غیر مسلمان در حوادث روزگار دست توسل به دامن پر فیضش زده و از خوان بی دریغش متمتع می گردند لذا این دفتر به نام او زینت یافته و در نظر است قطره‌ای از ژرفای فضائلش بازگو شود و حبه‌ای از خوشه و خوشه‌ای از خرمن مالامال و پر از حقائقش چیده و تقدیم گردد. ان المکارم و الفضائل والندی طبع جبلت علیه غیر تطبع و المجد و الشرف المؤمل و العلی وقف علیک و لیس بالمستودع [صفحه ۲۱]

نسب ابوالفضل

عباس بن علی بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن

نصر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادد بن یسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم بن الخلیل سلام الله علیهم اجمعین. چنان که پیداست او در اصلا ب شامخه و ارحام مطهره پرورش یافته و از طرف پدر و مادر نسبتش به افرادی منتهی می گردد که آنان یک لحظه پرستش غیر خدای یکتا را نمودند و هیچگاه به لو ث گناه و شرک و پلیدی و بت پرستی آلوده نگشتند. آری فرزندان شریف را باید در خاندان های پرمایه و ریشه دار جستجو کرد، خاندانهائی که دهها و یا صدها سال به پاکی زندگی کرده و در تمام مواقع به خوبی امتحان داده اند؛ مردان شجاعی که در روز هجوم دشمن در صف اول مبارزه قرار می گیرند سخاوتمندانی که موقع قحطی و بدبختی هستی خود را با کمال خلوص در دسترس مردم تهی دست می گذارند و آنها که برای مصیبت زدگان آرامش دل و برای یتیمان پدری مهربان هستند و جز به خیر مردم فکر نمی کنند، فرزندان پاک سرشتی هستند، که از پدران و مادران پاک طینتی به ثمر رسیده اند اینجا است که اسلام در انتخاب همسر بابی را می گشاید و پیروان مکتب خود را بدان توجه می دهد. رسول اکرم می فرماید: ایاکم و خضراء الدمن قیل یا رسول [صفحه ۲۲] الله و ما خضراء الدمن قال المرأة الحسنة فی منبت سوء: پرهیزید از خضراء دمن، به حضرت عرض شد یا رسول الله خضراء دمن چیست؟ فرمود: زن زیبایی که از خاندان بد و پلید به وجود آمده باشد. بچه در شکم مادر خوشبخت و سعادت مند است و یا بدبخت و شقی، رحم مادران در سعادت و شقاوت فرزندان و توارث اخلاق خوب و بد و ملکات و سجایای انسانی سهمی تمام دارد «السعيد سعيد فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه». محمد حنفیه فرزند علی بن ابیطالب (ع) است در جنگ جمل علمدار لشکر بود: علی (ع) به او فرمان حمله داد محمد حنفیه حمله کرد ولی دشمن با ضربات نیزه و تیر جلوی علمدار را گرفت محمد از پیشروی باز ماند، حضرت خود را به او رساند و فرمود احمل بین الاسنة از ضربات دشمن مترس، حمله کن، قدری پیشروی کرد ولی باز متوقف شد علی (ع) از ضعف فرزندش سخت آزرده خاطر گشت. نزدیک آمد، فضر به بقائم سیفه و قال ادر کک عرق من امک با قبضه ی شمشیر به دوشش کوبید و فرمود: این ضعف و ترس را از مادرت ارث برده ای یعنی من که پدر تو هستم ترس ندارم اگر مادر شریف و پر فضیلتی چون صدیقہ ی اطهر می داشتی نمی ترسیدی، این ترس را از مادر خود ارث برده ای [۳]. [صفحه ۲۳]

مشورت با عقیل

تنها فکر نمی تواند انسان را رهبر باشد فکر آن زمان رهبر و راهرو است که با افکاری چند آمیخته گردد و از قانون مشورت و همفکری بر کنار نماند. بنیان گذار اسلام پیروان خود را بدین حکم عقلی ارشاد فرموده و به آنان دستور مشورت در امور را ابلاغ نموده است. حتی آنجا که احتیاج به مشورت نباشد و مقصد روشن و آشکار باشد، و از این طرف چون اسلام فقط مکتب عمل است و با واژه ی عمل همساز است بیش از هر کس قائد اعظم اسلام و بعد از آن بزرگ پیشوا، پیشوایان مذهب، خود به شور و مشورت پرداخته اند با این که ما را اعتقاد آن است که آنان ملهم به وحی الهی و هیچگاه نیازی به استمداد از فکر و عقول دیگران نداشته و سعی علمی آنان به حدی است که حقائق عالم ناسوت و جبروت و لاهوت و ملکوت را دانسته و عالم بما کان و ما یکون و ما لم یکن اند و علم و دانش آنان از چشمه ی فیض ازلی سرچشمه گرفته و این گروه وهابی و یا غرب زده سخت در اشتباهند و هنوز معنی ولایت مطلقه ی امام علیه السلام را نفهمیده و نخواهند فهمید، فکر و قدرت هضم آنها بسیار ضعیف است می خواهند اسلام را در اسلام شناسی و ولایت را در درسی از ولایت بشناسند!!! [۴]. [صفحه ۲۴] و اذا الفتی عرف الرشاد لنفسه هانت علیه ملامه الجهال حقیقت این است با اینکه پیشوایان دین اسلام نیازمند به پرسش و مشورت نبودند، ولی برای بیداری اجتماع مسلمین و اهمیت همفکری و تحذیر و تهدید از استبداد در رأی و غرور به فکر شخصی و خطای فکر فرد، و تکرور خود به مشورت و شور می پرداختند. در کتاب آسمانی به پیامبر عالیقدر اسلام دستور همفکری و مشورت با دیگران ابلاغ شد و شاورهم فی الامر (آل

عمران آیهی ۱۵۳) و مشورت کن با آنها در کار قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنہ (سورہی فاطر آیهی ۴۵) بگو جز این نیست که پند می‌دهم شما را به یک راهی که برخیزید برای خداوند فکر و اندیشه کنید دو به دو و یک یک که نیست صاحب شما (پیغمبر اکرم) را هیچگونه جنون و دیوانگی در این آیه دستور همفکری و مشورت داده شده و چنان که ملاحظه می‌شود از نظر اهمیت (مثنی) که همان همفکری و مشورت و دو نفری فکر نمودن می‌باشد مقدم داشته شده است. [صفحه ۲۵] رسول اکرم فرمود: من اعجب بر آیه ضل و من استغنی بعقله زل و لا یندم من استشار و لا خاب من استخار: کسی که به رأی خویش مغرور شود گمراه است کسی که خود را به فکر خویش از دیگران بی‌نیاز بداند به خطا و لغزش افتد، آن کسی که مشورت کند هیچگاه پشیمان نشود، و کسی که در امورش از خداوند طلب خیر و نیکی کند زیان نمی‌بیند. رسول خدا (ص) در کارهایش با اصحاب مشورت می‌کرد در اکثر جنگها به مشورت می‌پرداخت چنان که در غزوہی خندق به همفکری سلمان فرمان حفر و کندن خندق را صادر فرمود و در جنگ احزاب و جنگ با یهودیان مشورت نمود و در صورتی که رأی اصحاب بر خطا بود آنان را به طوری توجه می‌داد که از آن حضرت نمی‌رنجیدند و این روش در پیشوایان دین به نظر می‌رسد و اساسا مشورت نمودن سبب جلب محبت و اعتناء به افکار دیگران است؛ برای جذب قلوب و برای تعلیم دیگران؛ برای اینکه مردم را از غلو برهانند و بفهمانند مقام ربوبیت و الوهیت سزاوار ما نیست ما بنده‌ی خداوندیم و هزاران فائده‌ی دیگر که در مشورت نمودن انبیاء الهی و اوصیاء گرامی آن بزرگواران است. به همین جهات علی علیه‌السلام هنگام انتخاب همسر به مشورت پرداخته و از برادرش عقیل درخواست راهنمایی می‌کند.

عقیل و علم انساب

عقیل دانای به انساب قبائل عرب و ایام و روزها بود او در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نشست و مردم در شناخت [صفحه ۲۶] قبائل عرب و نسب آنها به او رجوع می‌کردند عقیل بلادرننگ جواب می‌گفت، و آشنایشان می‌ساخت. امام باقر (ع) فرمود: عقیل داناترین مردم بود به علم انساب و آمادگی داشت در جوابگویی. در اولین روز برخوردش با معاویه نسبنامه‌ی او و یارانش را خواند آن چنان که رسوا و مفتضح شدند. گاهی که معاویه از راه طعن و سرزنش به او گفت: خوشا به حال مردی که عمویش ابولهب است! عقیل بدون تأمل گفت و همچنین کسی که عمه‌اش حمالة الحطب است؟ معاویه ادامه داد گمان تو نسبت به عمومیت ابولهب چگونه است؟ عقیل پاسخ داد زمانی که وارد جهنم شوی عمه‌ات را می‌یابی مفترش و گسترده و عموی من بالای او قرار گرفته حال از تو سؤال می‌کنم آن کس که در آتش زناشوئی می‌کند بهتر است و یا آنکه نکاح کرده می‌شود؟ معاویه خندید و گفت حال هر دو بد است [۵]. روزی معاویه کنیزی را به ارزش چهل هزار درهم برای عقیل [صفحه ۲۷] خریداری کرد و به او گفت. چون نابینا هستی کنیزی به ارزش ۵۰ درهم تو را کفایت می‌کرد عقیل گفت من آرزو دارم از این کنیز برای من پسری شجاع به دنیا آید تا هرگاه غضبناک شوی با شمشیر گردنت را بزند و چون معاویه از نسب خود سؤال کرد به او گفت آیا حمامه را می‌شناسی؟ گفت نمی‌شناسم عقیل گفت: به تو خواهم گفت چون عقیل از مجلس خارج شد معاویه نسب شناسان را حاضر کرد و از حمامه سؤال کرد آنها گفتند حمامه جدی تو است که در زمان جاهلیت به زنا دادن شهرت داشت و بر فراز بام خانه‌اش علمهائی نصب شده بود. روزی که عقیل در مجلس معاویه حکایت آهن تفتیده را شرح داد با اینکه حضار آن انجمن از دشمنان دیرین و کینه‌ورز امیرالمؤمنین بودند به طوری در آنها اثر بخشید که چشمان همه بی اختیار غرق اشک گردید و در پایان سخن معاویه گفت دیگر مادر روزگار فرزندی مانند علی پرورش نخواهد داد.

فاطمه ام البنین

روزی علی علیه السلام به عقیل فرمود: انظر لی امرئ قد ولدتها الفحولة من العرب لأتزوجها فتلدلی علاما فارسا: برای من در نظر بگیر زنی از برگزیدگان عرب تا او را به همسری برگزینم و از او برای من فرزندی بهم رسد جنگجو و دلآور. عقیل گفت: تزوج بفاطمه الکلابیه فانه لیس فی العرب اشجع من آبائها: تزویج نما با فاطمه دختر حزام بن خالد ربیعۀ بن عامر بن کلاب بن ربیعۀ بن عامر بن صعصعه در جهان عرب شجاعت و دلآورتر [صفحه ۲۸] از پدران او وجود ندارد. در کتاب مناقب شهر آشوب مذکور است: خداوند جهان در زمان حیات فاطمه علیها السلام تزویج تمام زنان را برای علی علیه السلام حرام نموده بود و از جهت تشریف و اجلال آن بانوی اسلام آن حضرت مجاز نبود زنی دیگر اختیار نماید، پس از وفات فاطمه سلام الله علیها طبق وصیت، اول با امامه که خواهرزاده‌ی آن مخدره بود ازدواج فرمود و پس از آن با زنان آزاد از جمله با فاطمه دختر حزام که بعدها ام‌البنین نامیده شد و به این کنیه مشهور گشت و زن رشیده‌ای است که پس از فاطمه دختر پیامبر اسلام در درجه‌ی اول قرار گرفت، او بانوئی فاضله و از شیعیان خالص علی (ع) و دارای حسب و نسب عالی و همواره در نزد اهل‌البیت و فرزندان علی علیه السلام محترم و معزز بوده است. ام‌البنین با اینکه خود از امیرالمؤمنین علیه السلام دارای چهار فرزند شد، اما برای فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیها السلام مادری دلسوز و مهربان بود بلکه فرزندان فاطمه را بر فرزندان خود ترجیح می‌داد او می‌دانست فرزندان فاطمه علیها السلام بر سایر فرزندان علی علیه السلام فضیلت دارند و حسن و حسین علیهما السلام دو امام و سید شباب اهل بهشت‌اند، او در مکتب علی علیه السلام معارف حقه را آموخت و اخلاق و فضائل و کمالاتی را به ارث برده بود که نه فکر را توانائی درکش و نه قلم را قدرت ذکرش او ام‌البنین و ام‌الفضائل بود، او فاطمه‌ی ثانی و جوهره‌ی اخلاق بود، او عالمه و ناطقه و همچون دختر علی زینب سلام الله علیها شجاع و بردبار بود، صبر و ثبات او زبان زد خاصه و عامه بود، تا آنجا که دشمن را به شگفت آورد. [صفحه ۲۹]

تولد حضرت ابوالفضل

آن روز که از رحم پاک فاطمه‌ی ام‌البنین اولین پسر به دنیا آمد علی علیه السلام پسر را بر دامن خویش نهاد در گوش راست فرزندش اذان و در گوش چپ او اقامه گفت آثار نبوغ و شهامت و شجاعت از سیمای آن کودک نمایان بود خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام پر از سرور و شادی گشت تمام بنی‌هاشم خوشحال به نظر می‌رسیدند و به یکدیگر تهنیت می‌گفتند چه اینکه پدر بزرگوار طفل پیش از ولادت خبرهائی به آنها داده بود. [۶].

اشعار ولادت ابوالفضل

فخر اگر دارد زمین بر آسمان هفتمین زبید از میلاد فرزند امیرالمؤمنین آفتابی تابناک از برج عصمت رخ نمود کز فروغش ذره‌ای مهر است بر چرخ برین [صفحه ۳۰] محفل تبریک را در پیشگاه مرتضی با تمام قدسیان کرده به پا روح الامین بشنو از اوج فلک فوج ملک گوید به وجد بارک الله، مرحبا، احسن، تبارک، آفرین گر قضا ماه بنی هاشم لقب دادش رواست دارد از مهر حسینی نور یزدان بر جبین خادمش یا للعجب پای قدر در آسمان قدرتش یا جبذا دست قضا در آستین سر بنه بر آستانش ای که می‌جوئی بهشت هده جنات عدن فادخلوها خالدین مولدش دانی پس از میلاد شاه دین چراست تالی مهر است مه در چشم مرد نکته‌بین عز و عصمت شد قرین گفتا قضا نعم القران مهر و مه راشد قران گوید قدر نعم القرین خسرو لب تشنگان را این برادر بد چنانک مصطفی را مرتضی در راه دین نعم المعین باید آری چون ابوالفضل از علی مرتضی والدی را آنچنان مولود می‌باید چنین تا ابد زین نور روشن چشم شاه اولیاء جاودان از این کرامت شادمان ام‌البنین [صفحه ۳۱]

نام‌گذاری

علی علیه السلام بعد از آنکه سنت‌های اسلامی را دربارهی کودکش عملی نمود او را به نام عمومی خود عباس نام‌گذاری کرد، عباس بن عبدالمطلب عمومی رسول خدا و علی مرتضی (ع) است، او قامتی رسا و چهره‌ای زیبا و نیکو منظر داشت و یک سر و گردن از دیگران بلندتر بود: عباس در لغت یعنی ترشرو و با صولت، عباس بن علی نیز دارای صولت و مهابتی مخصوص به خود بود، و یکی از نامهای شیر نیز عباس است و برای شدت شجاعت و شهامت در میدان جنگ او را شیر غضبناک می‌خواندند و دربارهاش اکثر مورخین و محدثین این عبارت را نوشته‌اند کالجبل العظیم و قلبه کالطود الجسیم لآنه کان فارسا هماما و بطلا ضرغاما و کان جسورا علی الطعن و الضرب فی میدان الکفار و الحرب: او چون کوهی بزرگ و دارای قلبی سترک بود و جنگجویی شجاع و بلند همت و سلحشوری بی مانند و بی‌باک بود در وارد ساختن نیزه در میدان جنگ و برابری با کفار همتائی نداشت.

القاب مبارک

ابوالفضل

کنیهی عباس بن عبدالمطلب ابوالفضل بود و عباس بن علی را نیز ابوالفضل گفتند چون فرزندی به نام فضل داشت، آری او پدر فضیلت و مجمع تمام فضائل و حائز فضیلت‌های [صفحه ۳۲] صوری و معنوی بود، حقیقتا امهات فضائل در او جمع بود زیرا از پدر شجاعت و از مادر حلم و رشادت و از بنی هاشم نسب و وجاهت را به ارث برد و او پدر فضائل و حقا ابوالفضل بود. جنت و رضوان و حور و کوثر و غلمان هست همه آیتی ز خوی ابوالفضل نور دل حیدر است و شمع شهیدان مظهر حق است نور روی ابوالفضل شمس و قمر شد خجل ز نور جمالش مشک ختن شمه‌ای ز بوی ابوالفضل خالق اعظم گناه خلق دو عالم جمله ببخشد به آبروی ابوالفضل

سقا

اشاره

همچنان که عباس بن عبدالمطلب را مقام سقای حاج بود؛ عباس بن علی را نیز این مقام به معنی وسیع کلمه حاصل گشت، با توجه به اینکه اصولا سقاییت و سیراب نمودن مردم و حیوانات در شبه جزیره العرب در هزار سیصد و اندی سال پیش بسی دشوار و یکی از مشاغل مهم و حائز اهمیت بوده است لذا صاحبان این مقام افتخار می‌کردند و در زبان شعر و رجز به ثنا و مدح خویش می‌پرداختند، تاریخ می‌نویسد: آن نوشیدنی اهالی شبه جزیره العرب اغلب از غدیرها و گودالهایی بود که از آب راکد و باران و لجن آلود سیلها پر شده بود، و آفتاب سوزان بر آن می‌تابید و باد هم ریگ و شن را در آن می‌ریخت تا اینکه بعدها در مکه برای واردین چاهی را به نام [صفحه ۳۳] عجل حفر کردند و در حال برداشتن آب این رجز را می‌خواندند. نروی علی العجل ثم ننطلق ان قصیا قد وفی و قد صدق [۷]. پس از آن مجددا (قصی) که از اجداد پیامبر اسلام است چاه دیگری حفر کرد و نام آن را سجله خواند و این شعر را گفت: انا قصی و حضرت سجله تروی الحجج زغله فرغله [۸]. با آنکه هاشم حوضهایی از پوست ساخته و در محل زمزم فعلی قرار داد در موسم حج حوضها را پر از آب می‌کردند و از آنجا به نقاط دیگر برای حاجیان حمل می‌نمودند.

حفر چاه زمزم

تا اینکه عبدالمطلب در خواب مأمور شد به حفر چاه زمزم چه اینکه عمرو بن الحارث الجرهمی که رئیس جرهمیان بود در مکه در

عهد قصی جلیل بن حبیب از قبیله ی خزاعه با ایشان جنگ کرد و برایشان غلبه جست و امر کرد که از مکه کوچ کنند لاجرم عمرو تصمیم عزم داد و آن چند روز که مهلت داشت و کار سفر راست می کرد از غایت خشم حجرالاسود را از رکن انتراع نمود و دو آهو بره از طلا که اسفندیار بن گشتاسب برسم هدیه به مکه فرستاده بود با چند زره و چند تیغ که از اشیاء مکه بود بر گرفت و در چاه زمزم افکنده و آن چاه را با خاک انباشته کرد. [صفحه ۳۴] هنگامی که سپیده ی صبح دامن نقره فام خود را کاملاً روی شهر مکه گسترده مردی در صحن کعبه میان اساف و نائله راه می رفت و به زمین نگاه می کرد کلنگی در دست و جوانی به دنبال داشت و قدم های آهسته اش به دنبال نگاهش می رفت. ناگهان صدای بال کلاغی که در نزدیکی وی روی پاهای قرمز نشسته نظر او را جلب کرد. مرد مزبور به سویی دوید کلاغ خیزی گرفته دو سه بار روی زمین جهش نمود و پرید کلنگ مرد به جایگاه نک کلاغ به زمین خورد دوباره و سه باره همین کار را کرد ضربه های متوالی او رملها را پراکنده و به اطراف فراری می نمود طفل به او کمک می کرد و با دست های کوچک خود شنهای لرزان را پس می زد، مقداری از زمین گود شد و رفته رفته زمین سخت عرصه ی کلنگ او واقع گردید. مردم پا برهنه که از نزدیک و دور می گذشتند هر یک لحظه ای ایستاده به او می نگریستند این مرد لا ینقطع کار می کرد و گاه به گاه با انگشت سبابه به پیشانی خود از چپ به راست می کشید و قطرات عرق را از سر انگشتان خود می ریخت سپس نگاهی به آسمان انداخته دوباره به کار خود مشغول بود رفتارش زبان زد تمام اهل مکه شد همه می پرسیدند که عبدالمطلب رئیس قریش به چه مقصود گودالی می کند او دختری ندارد که برای رهائی از ننگ زندگیش بخواهد زنده به گور کند آخرین روزی که عبدالمطلب در گودال مشغول کندن بود و پسرش خاک ها را در زنبیل های بافته شده از برگ خرما بالا می کشید مردم بیش از همه روز اجتماع کردند یکی از تماشاچیها گفت ای عبدالمطلب تو خوش وقت می بودی اگر خدا بیش از یک پسر به تو داده بود اقبال در این کار یاریت می کرد [صفحه ۳۵] عبدالمطلب کلمه ای نیافت به او جواب دهد فقط با خدا توانست سخن گوید پروردگارا اگر ده پسر به من عطا کنی بهترین آنها را در راه تو قربانی می کنم افراد جمعیت لبخندی زدند ده پسر برای کسی که بیش از یک پسر ندارد! عبدالمطلب کلنگ خود را قوی تر به زمین زد ناگهان صدای فلزی بلند شد پدر، طلا. طلا! حارث پسرش این را گفته و سر را تا کمر داخل گودال کرد یک مجسمه ی طلایی آهو که عبدالمطلب شاخ آن را به دست گرفته از میان خاک ها بیرون کشیده توی زنبیل انداخته و دوباره مشغول کندن شد مردم دور مجسمه ی آهو ازدحام کرده بدان دست می مالیدند دوباره کلنگ صدا کرد یک مجسمه دیگر طلایی و پس از آن یکی پشت سر دیگر هفت شمشیر و پنج زره بیرون آورد مردم به سر چاه ازدحام کردند یکی گفت این خزانه از زمین ما بیرون آمده دیگری فریاد می زد دیگر در پی چه می گردی اینها برای تو کافی نیست؟! عبدالمطلب: نه اینها نبود آنچه را که سه شب متوالی به من گفتند، و دوباره به کندن پرداخت این مرتبه پاره ی سنگی کلنگ او را پس زد عبدالمطلب تخته ی سنگ بزرگی که زیر شن ها جا گرفته بود با نوک کلنگ تکان داد صدای ریزش شن در آب بلند شد و چاهی در سه گز و نیمه زیر آن نمودار گردید برق لرزان آب به دیدگان تشنه ی عبدالمطلب و تماشاچیها زد یکی از قریشیها جلو آمد و گفت ای عبدالمطلب این اراضی مال ماست و اموال در آمده باید تقسیم شود دیگری گفت این چشمه متعلق به پدر ما اسماعیل است مردم فریاد زدند که تمام اینها باید تقسیم شود جمعیت عبدالمطلب [صفحه ۳۶] را به طرف کعبه برد پس عبدالمطلب آن اشیاء را دو نیمه کرد و امر فرمود صاحب قداح را که قرعه زدن با او بود قرعه زند چون قرعه بزد آهو بره های زرین به نام کعبه برآمد و شمشیر و زره به نام عبدالمطلب و قریش بی نصیب شدند عبدالمطلب زره و شمشیر را فروخت و از بهای آن دری از بهر کعبه ساخت و آن آهوان زرین را به در کعبه بیاویخت و به غزالی الکعبه مشهور گشت نقل است که ابولهب آن را دزدید و بفروخت و بهای آن را در خمر و قمار به کار برد بالجمله عبدالمطلب بعد از حفر زمزم بزرگواری عظیم شد و سید البطحاء و ساقی حاج و حافر الزمزم بر القاب او افزوده گشت دیگر مردم و واردین چاه های دیگر را ترک نموده و منحصر از چاه اسماعیل که زمزم نامیده می شد استفاده می کردند عبدالمطلب برای مزید آسایش مردم به ویژه واردین حوضهائی در اطراف زمزم بنا کرد و

در آن حوضها در هر موسم کشمش و در بعضی شیر با غسل می ریخت و بدین وسیله پذیرائی می کرد پس از عبدالمطلب مقام سقایت به عباس بن عبدالمطلب واگذار شد و او که عموی پیامبر اسلام و علی بود سقایت حاج را عهده دار شد. ما این تفصیل را فراهم آوردیم برای اینکه خواننده گرمای عظمت سقایت و آب دادن را دریابد و گاهی که به عباس بن علی علیه السلام ابوالقربه و سقای دشت کربلا گفته می شود این درجه را کوچک نشمارده و دریابد که این مقام منبع به ارث واگذار به آن حضرت شده بود هم چنان که پدر بزرگوارش علی علیه السلام در شب بدر که تمام مسلمین از ترس دشمن قدرت برداشتن آب نداشتند تنها او بود که پیشقدم شد و تمام لشکر اسلام را از تشنگی [صفحه ۳۷] و عطش نجات داد. عباس بن علی از کودکی در میان بنی هاشم به کنیه ابی القربه خوانده می شد و چه بسا او این مقام را از آباء و اجداد گرامیش نیکوتر حفظ نموده و در تحصیل مقام سقایت تحمل مشقاتی را نموده است که برای هیچ یک از سقایت کنندگان و شرفاء بنی هاشم اتفاق نیفتاده است، هم چنان که از این پس روشن می گردد سقایت لشکر حسین علیه السلام از انسان و حیوان به عهده او بود مورخین نوشته اند سه هزار نفر از مدینه در نهضت اباعبدالله شرکت کردند تهیه آب برای سه هزار انسان و حیوان های آنان در صحرای سوزان عربستان از مدینه تا کنار شریعه فرات و کربلا کاری ساده نیست آنچنان عباس بن علی از عهده برآمد که در منزل شراف حتی دشمن را سیر آب کرد، همان جایی که به نام ذوحسم و دو فرسنگ تا کوفه راه بود و لشکر حسین علیه السلام با لشکر یزید به فرماندهی حر بن یزید ریاحی روبرو شد حر با هزار سوار بود و اظهار تشنگی کرد. امام علیه السلام به برادرش ابوالفضل فرمان داد آنها را سیر آب کند مشک های پر از آب در اختیار دشمن قرار گرفت و حتی حسین (ع) مردی را که عقب تر از همه بود و خیلی بی تاب شده بود فوری امر کرد راویه را بخواباند یعنی شتری که بارش آب بود آنگاه فرمود آب بیاشام و شترت را هم سیر آب کن و شخصا بند مشک را گشود که او آب می آشامید و از گوشه های مشک آب بر زمین می ریخت به او فرمود: دهان مشک را جمع کن او از شدت عطش نفهمید، خود حضرت دهانه مشک را جمع نمود تا به راحتی آب خورد بالأخره تمام قافله سیر آب شدند این موضوع کفایت ابوالفضل را [صفحه ۳۸] می رساند که تا چه حد در تهیه آب بصیر و بینا بوده است حال متقابلا دشمن با سقای با کفایت و فرزندان علی علیه السلام چه کرد بماند! بذلت ایا عباس نفسا نفیسه لنصر حسین عز بالنصر من مثل ابیت التذاذ الماء قبل التذاذة فحسن فعال المرء فرع علی الأصل فانت اخو السبطين فی یوم مفخر و فی یوم بذل الماء انت ابوالفضل ابو فراس در قصیده ی لامیه ی خود می گوید: ای عباس بن علی در یاری حسین علیه السلام بذل نمودی جان شریف را و امتناع ورزیدی از نوشیدن آب و لذت آن پیش از نوشیدن حسین (ع) پس نیکوئی کردار شخص فرع بر اصل است در روز مفاخر و فخر، تو برادر دو سبط حسن و حسین (ع) هستی و در روز بذل آب ابوالفضل و پدر فضیلتی

قمر بنی هاشم

ملقب بود به ماه بنی هاشم مانند عبد مناف جد نبی اکرم (ص) که «قمر البطحاء» و عبدالله پدر آن حضرت که «قمر الحرم» نامیده می شدند صورتش مانند ماه درخشان بود او چهره ای دل آرا و صورتی زیبا داشت جسیم و بلند قد بود، از آنجا که دارای قامتی بلند و رسا و جسمی قوی و بازوهای سطر و هیئت زیبا و صورتی چون ماه شب چهارده بود «مشار بالبنان» و انگشت نشان بود در [صفحه ۳۹] میان بنی هاشم ماهی می نمود که اطرافش را ستارگان درخشان حلق زده باشند مردم همان طوری که ماه را به یکدیگر نشان می دهند به قمر بنی هاشم فرزند علی (ع) اشاره می کردند، مؤلف مقاتل الطالبیین می نویسد: و کان العباس رجلا و سیما جمیلا یركب الفرس المطهم و رجلاه یخطان فی الأرض و کان یقال له قمر بنی هاشم ثم کان لواء الحسین بن علی معه یوم قتل (ع) [۹].

دیگر از القاب آن بزرگوار عبد صالح یعنی بنده‌ی شایسته و نیکوکار خدا که در زیارت آن حضرت تصریح به این لقب شده: السلام علیک ایها العبد الصالح: حکماء و دانشمندان گفته‌اند: اجزاء زمان مشابه یکدیگرند چون افراد مکان که شبیه هم‌اند چنان که زمینی بر زمین دیگر به حسب ذات برتری و امتیاز ندارد مگر به اعتبار مثل اینکه زمینی به نام مسجد خوانده شود چون منتسب به خدا و خانه‌ی خدا است شرافت دارد و همین طور است اجزاء زمان که گاهی ارزش پیدا می‌کند به سببی مانند روزها و شبهای ماه مبارک رمضان و شب لیلة القدر که انتساب به خدا و از شب و روزهای آمرزش و بخشش است لذا انسانها هم به هم فضیلتی ندارند مگر به اعتبار یعنی تمام نژادها از سیاه و سفید، و سرخ، و زرد از زن و مرد فرزندان [صفحه ۴۰] آدم و حوا هستند برتری بر یکدیگر ندارند مگر به سبب مقام قرب و نزدیکی به آفریدگار جهان و این مرتبه حاصل نمی‌گردد مگر از راه بندگی و عبودیت لذا عالی‌ترین مقام برای انسانها مقام عبودیت و بندگی است، بهترین تشریفی که خداوند به پیامبر اسلام عنایت می‌کند انتساب و نسبت دادن آن بزرگوار است به مقام بندگی و مهمترین افتخار آن حضرت همین است که از بندگان خداوند جهان است سبب اینکه به او گفته می‌شود «لولاک لما خلقت الافلاک» یعنی اگر تو نمی‌بودی من افلاک بلکه هیچ چیز را خلق نمی‌کردم برای صورت زیبا و یا فصاحت و بلاغت و یا افتخار حسب و نسب و بقیه‌ی امور صوری نبوده است بلکه برای مرتبه‌ی عبودیت و بندگی آن بزرگ پیغمبر گرامی است، در آن شبی که پیامبر اسلام زمین و آسمان را زیر پا نهاد و آغاز سفر آسمانی و معراج را نمود و تا آنجا پرواز کرد که جبرئیل باز ماند و فریاد زد لو دنوٹ انملہ فقد احترقت. در مقام قرب به قدری نزدیک شد که فاصله به اندازه‌ی دو طرف کمان بیش نبود در این حال به مقام عبودیت و بندگی نائل گردید. سبحان الذی اسری بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی (سوره اسری آیه ۱) خداوند متعال نفرمود: رسولم، سفیرم، ولیم، یا بقیه‌ی اسماء و القاب آن حضرت بلکه فرمود: بنده‌ام را سیر دادم... در تشهد نماز هم شهادت به بندگی آن حضرت اول گفته می‌شود و بعد به مقام رسالت: اشهد ان محمدا عبده و رسوله گواهی می‌دهم محمد بنده‌ی خدا و رسول خدا است همچنان که در سایر انبیاء [صفحه ۴۱] عظام مقام عبودیت مقدم بر سایر مقامات قرار گرفته است، عیسی بن مریم (ع) در آغاز سخن می‌گوید: انی عبدالله اعتراف به بندگی خداوند می‌کند و خداوند هم اعتراف او را امضاء کرده می‌گوید: لن یتنکف المسیح ان یکون عبدا عیسی بن مریم استنکاف ندارد از بندگی خداوند، دربارہ‌ی داود در سوره ص آیه‌ی چهار گفته می‌شود: و اذکر عبدنا داود و دربارہ‌ی ایوب در همان سوره می‌فرماید: و اذکر عبدنا ایوب... خلاصه آن که در کلمه‌ی عبد تمام صفات حمیده جمع شده و در حقیقت صفتی است که جامع بقیه‌ی صفات حسنه و ستوده می‌باشد و مهمترین صفتی است که خداوند، انبیاء و اولیاء خود را بدان مفتخر ساخته است، امام صادق علیه‌السلام هم به این صفت جامع عباس بن علی عموی بزرگوار خود را ستوده و خاطر نشان می‌سازد که او بنده‌ی صالح خداوند منان بود.

اطلس

یکی دیگر از القاب عباس بن علی (ع) اطلس است از معانی اطلس شجاعت و درندگی ذکر شده است و آن حضرت از کثرت شجاعت، صفوف دشمنان را می‌درید، دیگر از معانی اطلس، تیره رنگی و یا گل اطلسی بنفش است چون رنگ چهره‌ی آن بزرگوار سرخ تیره رنگ تقریبا بنفش بوده است او را ملقب به اطلس نموده‌اند و یا به واسطه‌ی آنکه نسبت به قبائح و زشتی‌های دشمنان جسور بوده است آن بزرگوار را اطلسی می‌خوانده‌اند. [صفحه ۴۲]

حامل لواء یا پرچمدار

اشاره

گرچه برای آن حضرت هفده منصب نوشته‌اند که یکی از آنها پرچمداری است ولی به قدری بر آن حضرت این منصب اطلاق شده که گوئی تنها لقب آن حضرت است. هم چنان که مقام و سقایت سقائی را در پیش توضیح دادیم ناگزیر در اینجا درباره‌ی پرچمدار و پرچم مقداری توضیح می‌دهیم تا خواننده اهمیت مقام پرچمداری را بداند به ویژه آنکه فرزند رشید علی علیه‌السلام علمدار و پرچمدار نهضت عاشورای حضرت حسین علیه‌السلام بود.

پرچم

پارچه‌ای که بر سر چوب کنند و علامت یک کشور یا یک قسمت از ارتش یا یک دسته‌ای باشد او را پرچم و بیرق و درفش و لوا و علم و رایت نامند؟ و از قدیم الایام برای امتیازات و افتخارات بین ملل و جوامع رایج بوده است درفش کاویانی همان چرم پاره‌ای بود که کاوه‌ی آهنگر در وقت خروج بر سر چوبی کرده بود پس فریدون آن چرم را به جواهر و یوایت و زمرد گرانها مرصع نموده و به درفش کاویانی موسوم ساخت و هر یک از سلاطین کیانی که بر سریر سلطنت می‌نشست چیزی بر آن می‌افزود [۱۰] و در وقت غلبه‌ی لشکر اسلام از جمله‌ی غنائم همان علم بود: که جواهراتش در میان آنها تقسیم شد، عرض آن ۸ ذراع و طولش ۱۲ ذراع بوده است [صفحه ۴۳] و بعضی نوشته‌اند اولین رایت پرچم حضرت ابراهیم (ع) بوده است. در دوران جاهلیت پرچم‌هایی رائج بوده که از آن جمله پرچم مشکی به نام رایة العقاب نام برده می‌شود و رایات عرب پرچم‌هایی بوده که گاهی به رنگ سفید نقل شده است اما در دوره‌ی اسلامی رایة النبی به رنگ سیاه و در جنگ‌ها و غزوات به رنگ‌های مختلف به اهتزاز در می‌آمده مثلاً در غزوه‌ی بدر پرچم حمزه‌ی سیدالشهداء سرخ و پرچم امیرالمؤمنین (ع) زرد و در جنگ خیبر سفید و در عین‌الورد، ابلق (مایل به سیاه و سفید) و بعد از حمزه پرچمی را که علی (ع) به دوش می‌کشید سبز بوده است. پرچم‌های بنی امیه سرخ و از داعیان به پیروی دولت علویه سفید رنگ و پیروان بنی عباس پرچم سیاه انتخاب کرده بودند مگر در زمان مأمون عباسی که به رنگ سبز مبدل گشت، العزیز بالله فاطمی مصر در غلبه‌ی شام ۵۰۰ پرچم همراه داشت و بالاخره امراء و ارتشبدان و روساء اهتمام زیادی به پرچم می‌دادند و به نام‌های مختلف از قبیل ظل و سحاب و لواء الحمد پرچم‌هایی داشتند و مسلمانان به جای عقاب که نقش پرچم بت‌پرستان بود کلمه‌ی لا اله الا الله محمد رسول الله را روی پرچم؛ زر دوزی نموده بودند، لواء تواین و منتقمین از قتل‌های سیدالشهداء که در امارت مختار و پیروان او به اوج خود رسید دارای سه رنگ بود همچنان که دنیای امروز هم این شعار را محترم شمرده و یکی از امتیازات ملل و اقوام است. [صفحه ۴۴]

پرچمدار

چون مرکز فرماندهی سپاه به عهده‌ی پرچمدار است و تا زمانی که پرچم به اهتزاز است لشکر دلگرم و بدون هراس و ترسند پرچمدار باید رشید، دلاور، فداکار، جسور و قدرتمند باشد از شوکت و حمله‌ی دشمن نهراسد چه این که شکست لشکر منوط به سقوط و سرنگون شدن پرچمدار است لذا پیامبر اسلام در جنگ بدر پرچم را به دست شجاعترین فرزندان اسلام حمزه «سلام الله علیه» داد و بعد از شهادت آن بزرگوار به دست توانای علی (ع) که واجد تمام شرائط بود سپرد. [۱۱]. در جنگ خیبر ابتدا پیامبر اسلام پرچم را به دست دو نفر که صلاحیت نداشتند سپرد ولی از میدان جنگ برگشتند آنگاه پیامبر اسلام فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که او خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسول خدا نیز او را دوست می‌دارند، و چون بر دشمن حمله برد فرار نکنند و بدون فتح و پیروزی باز نگردند و خداوند فتح خیبر را به دست توانای او قرار داده است، مهاجرین و انصار در آن شب آرزوی آن پرچم را می‌بردند که فردا در دست آنان قرار گیرد اما چون بامداد رسید پیامبر فرمود: پسر عمم علی کجاست؟

گفتند درد چشم چنان او را از پا [صفحه ۴۵] در آورده که قدرت حرکت ندارد، فرمان داد آن حضرت را حاضر کنند دست آن حضرت را گرفته حاضر ساختند. پیغمبر اکرم آب دهان مبارک بر چشهای آن بزرگوار مالید بلافاصله شفا یافت، آنگاه پرچم را بدو عنایت کرد و او همچون شیر غضبناک خود را در قلب سپاه دشمن جای داد و چون در برابر مرحب که با هزار دلاور مقابل بود روبرو شد این رجز را خواند: انا الذی سمتنی امی حیدره ضرغام آجام و لیث قسوره و چنان ضربتی بر سر او زد که تا دندانهایش را شکافت و نقش بر زمین شد و بعد شجاعان دیگر را به خاک هلاکت کشاند و ربیع و عنتر خیبری و صواب را چنان با ضربت حیدری از پا در آورد که بینندگان را متحیر ساخت گاهی با یک ضربت چنان دشمن را به دو نیم نموده بود که پس از لحظاتی که نیم پائین بدن آنان ایستاده بود و بعد بر زمین قرار می گرفت و هنگامی که لشکر کفر را هزیمت داد پناهنده به قلعه‌ی خیبر شدند و در قلعه‌ی قموص را بستند آنها را تعقیب نموده و با دست یداللهی در از قلعه‌ی خیبر کند و آن را تا چهل ذراع به عقب سر پرتاب نمود، با این که چهل نفر نمی توانستند آن در را حرکت دهند آن گاه در را به روی دست گرفته و لشکر اسلام با تمام احشام و چهارپایانشان از روی آن در عبور کردند تا فتح کامل نصیب مسلمانان گردید. فرزند برومند و دلاور رشید علی ابوالفضل العباس پس از پدر بزرگوارش این سمت را حائز و مقام پرچمداری را از طرف سالار شهیدان؛ برادر بزرگوارش به عهده داشت در تاریخ، پرچمداری [صفحه ۴۶] فداکارتر و شجاعتر و دلیرتر از او سراغ نداریم پرچمدار کربلا چنان ضرب دستی به دشمن نشان داد که تا دامنه‌ی قیامت نامش زنده و پابرجاست همچنان که از این پس روشن خواهد شد پرچم حسینی را تا آخرین لحظه‌ی حیات حفظ کرد و آن را چنان پابرجا و پایدارش داشت که تا دامنه‌ی قیامت به اهتزاز و شکوهش باقی است، این پرچم‌ها و نشانه‌ها که در اول محرم هر سال از هزار و اندی سال پیش برافراشته می شود و در تکایا و حسینیه‌ها و خیابانها و رهگذرها و بالاخره در اجتماع جهان اسلام به نظر می رسد در تعقیب از همان علمی است که آن روز ابوالفضل العباس برافراشت، در پیروی از پرچمی است که برای حفظ آن خونها ریخته شد در اثر رایتی است که در حفظ آن برادر رشید حسین (ع) دو دست خویش را فدا کرد، به راستی او بود که در نهضت مقدس عاشورا و انقلاب خونین کربلا به سمت فرماندهی لشکر و پرچمداری انتخاب شده و چه خوب از عهده‌ی آن بر آمد و نام خویش را تا دنیا دنیاست زنده و پاینده نمود.

پرچمدار کربلا

یا حسین ای که شد از مهر تو کامل دینم بسته‌ی دام تو هست این دل مهر آئینم علم افراختم از فخر بر این چرخ بلند تا تو کردی به علمداری خود تعیینم من امان نامه‌ی دشمن به غضب رد کردم تا تو بخشی ز وفا در دو جهان تأمینم [صفحه ۴۷] دست در راه تو دادم که بگیری دستم جان به پای تو فشام که امید است اینم چشم با تیر عدو دوختم از عالم و هست مایل دیدن تو چشم حقیقت بینم هر که افتد بشود با کمک دست بلند نه مرا دست که برخیزم و یا بنشینم کشته‌ی عشق توام با تن آغشته به خون ساحل علقمه شد معرکه‌ی خونینم پیشتر زانکه بینی تن بی جان مرا قدمی نه ز محبت به سر بالینم از می مهر تو سیراب شدم من اما تشنه ماندی تو و از تشنگیت غمگینم گره از کار (مؤید) به نگاهی بگشا که ورا سخت پریشان و غمین می بینم

باب الحوائج

همان طوری که در زمان حیات ظاهری باب الحوائج بود از طرف برادر بزرگوارش حسین علیه السلام پس از شهادت هم بدین لقب متصف و مردم در حاجات رجوع می کنند به در خانه‌ی آن بزرگوار و او را باب حاجت و بهترین وسیله برای قضای حاجات خود و دردهای بی درمان می شمارند هم چنان که در اولین فراز کتاب اشاره نمودیم، ابوالفضل العباس مقام بین المللی داشته و همه به آن حضرت متوسل و به درگاهش جبهه ساینده شیعه و سنی مسلمان و غیر مسلمان [صفحه ۴۸] یهودی و نصرانی، بودائی و آتش پرست،

دیندار و بی دین موحد و غیر موحد او را می شناسند این مقام از مختصات آن بزرگ شهید و حقیقتاً باب الحوائج و بر آورنده‌ی حاجات حاجتمندان و به درمان رساننده‌ی درد دردمندان است. باب الحوائج ما دعتہ مروعة فی حاجة الا و یقضی حاجتها بأبی ابی الفضل الذی من فضله السامی تعلمت الوری منهاجها مسلمانی نیست مگر این که باب الحوائج و باب الحسین و ابوالفضل العباس را می شناسد. می داند که در نزد خداوند او آبروی زیادی دارد و در تسریع حاجات حاجتمندان سخت کوشا است چه بسا دردهای بی درمان به وسیله‌اش در روز و شب به درمان می رسد و چه عقده‌ها و گره‌ها که با توسل به ذیل عنایتش گشوده می گردد، بروز کرامات و ظهور معجزات از آن سرمشق شهیدان زبان زد خاص و عام است و حرم مطهرش مصداق: فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذكر فیها اسمہ گشته و متوسلین به درگاهش هیچگاه نومید نگشته چه این که تنها او معروف و مشهور به باب الحوائج الی الله است.

فروغ جاویدان

به میدان شهادت قهرمانم می توان گفتن به خرگاه امامت پاسبانم می توان گفتن [صفحه ۴۹] به قدرت بحر خشم مرتضایم می توان خواندن به منصب ساقی لب تشنگانم می توان گفتن منم ماه بنی هاشم که بر چرخ فضیلت‌ها یگانه کوکب پرتو فشانم می توان گفتن چو شمع جانم از نور ولایت روشنی دارد درین عالم فروغ جاودانم می توان گفتن دهد دشمن مرا خط امان! گویا نمی داند که بر خلق جهان کھف امانم می توان گفتن (مؤید) را شفاعت می کنم در محضر داور که در محشر شفیع عاصیانم می توان گفتن

همسر و نام فرزندان عباس ابن علی

حضرت ابوالفضل دارای پنج فرزند پسر به نام‌های: عبیدالله، فضل، حسن، قاسم، محمد و یک دختر. یکی از همسران آن حضرت لبابه مادر عبیدالله و فضل است و همسر دیگر آن بزرگوار ام ولد مادر حسن می باشد و نام محمد فرزند قمر بنی هاشم در میان شهداء کربلا به نظر می رسد و از نسل آن حضرت بزرگانی از صاحبان فضل و کمال و شجاعت افتخار نسبت به فرزند علی قمر بنی هاشم را دارند (سلام الله علیهم اجمعین) [صفحه ۵۲]

کرامات حضرت ابوالفضل علیه السلام

نتیجه‌ی توسل

شفای مریض

در معالی السبطین [۱۲] می نویسد: مردی از صلحاء و اهل خیر ساکن کربلا بود فرزندش داشت که سخت مریض شد و چون از معالجه‌اش عاجز ماند متوسل به ابوالفضل العباس شده و او را در حرم مطهر آورد و شفای او را به وسیله‌ی آن حضرت از خداوند مسئلت نمود چون صبح شد یکی از دوستانش نزد او آمد و گفت دیشب برای شفای فرزندت خوابی دیدم که برای نقل می کنم؛ همچنان دیدم که حضرت عباس برای شفای فرزندت دعا می کرد و از خداوند می خواست او را شفا دهد؛ در این میان ملکی از طرف رسول خدا (ص) نزد او آمد و گفت رسول خدا (ص) می گوید درباره‌ی شفای این جوان شفاعت مکن زیرا مدت عمر او تمام شده و مرگش فرا رسیده است آن حضرت به آن ملک فرمود: برو به رسول خدا بگو [صفحه ۵۳] عباس بن علی پس از عرض سلام می گوید به وسیله‌ی شما از خداوند شفای این مریض را تقاضا می کنم و درخواست دارم او را مورد عنایت قرار دهید؛ ملک رفت و بازگشت و مانند پیش گفت اجل او به سر رسیده و مدتش تمام شده باز حضرت ابوالفضل مانند پیش درخواست شفای آن

جوان را نمود تا سه مرتبه مرتبه‌ی چهارم که ملک همچنان گفت فرزند علی ابوالفضل رنگ چهره‌اش تغییر کرد و غضبناک شد و فرمود: برو به رسول خدا (ص) سلام مرا ابلاغ کن و بگو ابوالفضل می‌گوید: آیا خداوند مرا باب الحوائج نخوانده است؟ آیا در میان مردم من به این نام مشهور نگشته‌ام؟ مردم بدین نام به من متوسل می‌شوند و به وسیله‌ام شفای مرضای خود را از خداوند مسئلت دارند حال اگر چنین نیست این نام را از من بگیرد تا مردم مرا باب الحوائج نخوانند چون پیغام ابوالفضل به پیامبر اکرم (ص) رسید، تبسم نموده فرمود: برو به عباس بن علی بگو؛ چشم تو را خداوند روشن بدارد تو همیشه باب الحوائج هستی شفاعت کن برای هر که می‌خواهی و این جوان مریض را خداوند به برکت تو شفا عنایت فرمود فانت باب الحوائج و اشفع لمن شئت و هذا الشاب المریض قد شفاه الله ببرکتک.

شفای ناگهانی

اشاره

نگارنده‌ی این سطور شبی در یکی از بیلاقات مشهد به درد دل شدیدی گرفتار شدم به طوری که تلخی مرگ را در گلویم احساس می‌کردم نه توانائی نشستن داشتم و نه ایستادن نه وسیله‌ای بود که در آن ساعت از شب مرا به شهر رساند و نه داروئی پیدا می‌شد که [صفحه ۵۴] مرا به صبح کشاند در آن حال که از هر جهت قطع امید نموده و ضربات دل‌درد هر لحظه شدیدتر می‌شد و تاب و توانم را ربوده و طاقتم را طاق می‌نمود، و دوستانم را ناراحت کرده بود چاره را منحصر به توسل به مقربان درگاه خداوندی دیدم، و در آن میان ابوالفضل العباس را برگزیدم چه این که او به زودی به فریاد می‌رسد و تسریع در قضای حاجت می‌نماید اشک در چشمم حلقه زده بود پس از عرض سلام به ساحت مقدسش نذر کردم اگر اکنون با توسل به آن حضرت شفا حاصل گردد گوسفندی تقدیم کویش کنم، هنوز نذریم تمام نشده بود، و ارتباط کامل برقرار نگشته بود و کامم به نام ابوالفضل شیرین بود، و لبهایم مترنم بدان نام که ناگاه، همچون آبی که بر آتش ریزند، اثری از درد در خود ندیدم و خدا را گواه می‌گیرم که از حین توسل و زمان شفا بیش از یک دقیقه نگذشت و مهمتر اینکه تا این زمان که مشغول نگارش قضیه‌ی آن شب هستم و از آن تاریخ بیش از ده سال می‌گذرد هیچ درد دل نشده‌ام و گوئی به لطف و مرحمت آن بزرگوار دیگر در طول حیات عاریتی از درد دل معاف گشته‌ام حالا- با این که به چشم خود این کرامت را از ناحیه‌ی ابوالفضل (ع) مشاهده نموده‌ام چگونه می‌توانم مانند بعضی نابخردان و پیروان مکتب وهابیت انکار کرامت آن بزرگوار را بنمایم و دست توسل از دامان پر محبتش بکشم!؟

شمع شهداء

ای که خورشید زند بوسه به خاکت ز ادب ز فروغ تو کند جلوه‌گری ماه به شب [صفحه ۵۵] توئی آن گل که ز پیدایش گلزار وجود ببلادن یکسره خوانند به نام تو خطب نیست در آینه‌ی ذات تو جز نور خدا نیست در چهره‌ی تابان تو جز جلوه‌ی رب آیت صولت و مردانگی و شرم و وقار مظهر عزت و آزادگی و فضل و ادب نور حق ماه بنی هاشم و شمع شهداء میوه‌ی باغ علی میر شجاعان عرب منبع جود و عطا مظهر اخلاص و صفا زاده‌ی شیر خدا خسرو فرخنده نسب نظر لطف و عنایت ز من ای شاه میوش که مرا جان به هوای تو رسیده است به لب نکند عاشق کوی تو تمنای بهشت کز حریمت دل افسرده‌ی ما یافت طرب در ره عشق (رسا) هر که به مطلوب رسید دگر از دامن جانان نکشد دست طلب

شفای کودک

نویسنده‌ی کبریت احمر [۱۳] می‌نویسد: یکی از شاگردان شیخ انصاری به نام شیخ عبدالرحیم تستری گفت: در حرم مطهر امام حسین علیه‌السلام بودم دیدم مرد و زنی وارد شدند و کودک [صفحه ۵۶] مفلوجی را با خود دارند، زیارت کردند و از حرم مطهر خارج گردیدند من پس از زیارت و نماز مشرف شدم به حرم ابوالفضل (ع) دیدم همان طفل فلج و شل را به حرم ابوالفضل آورده و به آن حضرت متوسل شده‌اند و آن مرد و زن می‌گویند: دخیلک یابن امیرالمؤمنین و خود به پشت ضریح رفته و طفل را که قادر بر حرکت نبود روبروی آن حضرت گذاشته بودند من مشغول نماز بودم که ناگاه دیدم طفل بلند شد و به اطراف نگاه کرد چون پدر و مادر خود را ندید از حرم بیرون رفت چون پدر و مادرش از شفا یافتن طفل خود اطلاع یافتند دست او را گرفته از حرم بیرون رفتند بدون این که قضیه را مهم بشمارند وقتی من این جریان را دیدم عرض کردم یا ابوالفضل هرگاه عربهای بیابانی در نزد شما از ما طلاب بیشتر قرب و منزلت دارند من این جا نمی‌مانم و می‌روم به آنها ملحق می‌شوم، بچه عرب جاهل را شفا داده و حاجت مرا بر نمی‌آوری؟! ناگاه به خود آمده با خود فکر کردم اسائهی ادب به ساحت ابوالفضل درست نیست و من اشتباه می‌کنم آن عرب تحمل ندارد، ایمانش ضعیف است اما من که عارف به مقام ولایت و عالم به مقامات ابوالفضل العباس هستم نباید گلایه داشته باشم لذا به عذر پرداختم هنگامی که به نجف اشرف مراجعت کردم خادم شیخ انصاری نزد من آمد و گفت: استادت شیخ انصاری تو را احضار نموده فوری حرکت کن چون به خدمت او مشرف شدم فرمود: دو حاجت داری یکی آن که نزدیک صحن مطهر امیرالمؤمنین منزلی داشته باشی و دیگر آن که به مکه مشرف شوی، بیا این مبلغ را بگیر و صرف کن در دو حاجت خود و تا من زنده‌ام حق نداری به [صفحه ۵۷] کسی ابراز کنی من پولها را گرفتم و به حاجت خود پرداختم [۱۴].

کیفر اهانت کننده

کبریت احمر از اکسیر العبادۃ نقل می‌کند که سید نصر الله مدرس حایری گفت نشسته بودم با جمعی از خدام در صحن مقدس ابوالفضل العباس، دیدم که مردی بیرون آمد از حرم مطهر و با شتاب می‌دود و یک دست خود را گذاشته بر انگشت کوچک دست دیگرش ما به عجله خود را به او رسانیدیم دیدیم که انگشت او قطع شده و خون مانند آب از آن می‌ریزد چون به حرم شریف برگشتیم دیدیم انگشت او در میان شبکه‌های ضریح مطهر است و هیچ خون از آن ظاهر نیست گویا از آدم مرده جدا شده است به فاصله‌ی یک شب آن مرد از دنیا رفت و ما دانستیم که آن مرد مورد غضب ابوالفضل قرار گرفته و آن به واسطه‌ی اهانتی بود که به آن حضرت نموده بود.

سزای متجاوز

کبریت احمر از کتاب سعادت ناصریه نقل می‌کند که مردی اهل عجم از خدام حاجی میرزا محمد خان سفیر می‌خواست زنی را متهم کند و از آن پولی بگیرد آن زن از آن مرد گریخته به حرم [صفحه ۵۸] حضرت ابوالفضل پناهنده شده و دست به شبکه‌ی ضریح انداخته و می‌گفت یا ابوالفضل دخیل تو هستم آن مرد بی‌حیا خواست او را از حرم بیرون بکشد خدام ممانعت کردند و لیکن آن مرد دست بر نداشت تا آنکه زن بیچاره را بیرون برده و آن چه می‌خواست از او گرفت بعد از یکی دو روز آن مرد همراه حاجی میرزا محمد خان ارباب خود همان‌طوری که به سوی نجف در وسایل نقلیه‌ی آن زمان حرکت می‌کرد او را خواب می‌گیرد و بلافاصله باد شدیدی می‌وزد و دو وسیله‌ی نقلیه به هم تصادف نموده و در این بین همان دست خیانت که بازوی آن زن را گرفت از بالای مرفق تا شانه خورد و له می‌شود استخوان آن سوخته و به رنگ خاکستر می‌گردد و به سزای عمل خویش می‌رسد.

هدایت مرد گمراه

علامه‌ی شیخ حسن برای نویسنده‌ی العباس نقل می‌کند که در موسم گرما بعد از زیارت سیدالشهدا (ع) مشرف شدم به زیارت قمر بنی هاشم ابوالفضل (ع) جز خادمی در حرم زائری نبود، ناگاه دیدم زنی با فرزندش وارد حرم شدند و پشت سر آنها مردی بلند قامت که با آن دو مربوط و گویا شوهر آن زن بود داخل حرم مطهر شد اما او نه مانند شیعیان زیارت خواند و نه مانند سنیها فاتحه و پشت به قبر مطهر نموده به تماشای شمشیرها و خنجرها و اشیاء آویزان در حرم مشغول بود و هیچ رعایت ادب را نمی‌کرد ناگهان دیدم آن مرد از زمین بلند شد و با شدت به شبکه‌ی ضریح کوبیده شد به طوری که انگشتهایش متشنج و صورتش متغیر و وضع بدی پیدا [صفحه ۵۹] کرد در این وقت آن زن دست بچه‌اش را گرفته محکم به ضریح چسبید و فریاد زد: ابوالفضل دخیلک انا و ولدی خادم که این منظره را دید، سید جعفر خادم دیگر را صدا زد فوری آن مرد را گرفتند و به حرم امام حسین (ع) بردند و به آن زن و پسرش گفتند همراه ما بیائید تا حرم امام حسین (ع) رفتیم عده‌ی زیادی با ما همراه شدند خادم آن مرد را به شبکه‌ی ضریح حضرت علی اکبر ارتباط دادند و دخیل بستند او بیهوش بود پس از چهار ساعت به هوش آمد در حالی که شهادت می‌داد به وحدانیت خدا و رسالت خاتم انبیاء و وصایت علی مرتضی و ائمه‌ی دین را می‌شمرد تا حضرت بقیه الله امام دوازدهم بعد گفت الان رسول خدا را ملاقات کردم و فرمود به ولایت ائمه اعتراف کن و اسامی آنان را به من گفت و ادامه داد اگر اعتراف نکنی عباس بن علی تو را نابود می‌کند «ان لم تفعل یهلكک العباس، من اعتراف کردم و از غیر اینان تبری جست. از او پرسیدند در حرم ابوالفضل چگونه مضروب شدی؟ گفت در حرم ابوالفضل دیدم مردی بلند بالا مرا فشرده و گفت: هنوز می‌خواهی در گمراهی خود بمانی بعد به شدت مرا بلند کرد و به ضریح کوبید و با عصا به پشتم می‌زد و من فرار می‌کردم. چون از آن زن سؤال کردند گفت ما از شیعیان بغداد هستیم و این مرد که از اهل سنت است اهل سلیمانیه و شوهر من است. چون از او اجازه‌ی زیارت کاظمین می‌خواستم مرا استهزاء می‌کرد نذر کرده بود اگر خداوند پسری به من عنایت کند به زیارت ببرم و همین پسر را خداوند به من عنایت کرد و او اجازه‌ی زیارت نداد تا این که ۱۵ سال از سن پسر گذشت بالاخره موافقت کرد و [صفحه ۶۰] با من همراه شد در حرم سامراء و کاظمین متوسل شدم که شوهرم را از گمراهی نجات دهند او اسائه‌ی ادب می‌کرد و استهزاء می‌نمود، تا این که داخل حرم حضرت ابوالفضل شدیم عرض کردم یا ابوالفضل ای آقا تو باب الحوائج هستی اگر کرامتی آشکار نکنی که شوهرم هدایت شود به زیارت برادرت سیدالشهداء و پدرت علی (ع) نخواهم رفت و به بغداد بر می‌گردم در این هنگام ناگهان این کرامت آشکارا شد و شوهرم بدین وسیله به حق هدایت گردید.

شفای درد بی‌درمان

سید سعید پسر خطیب سید ابراهیم که به فاصله‌ی ۲۷ پشت به امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌رسد خود و پدرش اهل منبر و صاحب تألیفات است در کتاب اعلام الناس فی فضایل العباس می‌نویسد: که در ذی‌قعدة ۱۳۵۱ هجری همسر اختیار کردم بعد از یک هفته زکام و تب عارضم گردید که پزشکان نجف نتوانستند معالجه نمایند در جمادی الاول ۱۳۵۳ به کوفه رفتم مدتی درمان نمودم فایده نبخشید به نجف برگشتم در ذیحجه از دکترهای مهم بغداد و نجف آمدند جلسه‌ی شور تشکیل دادند و آراء ایشان به اتفاق به فایده نداشتن معالجه و قطع امید از حیات قرار گرفت در محرم ۱۳۵۴ پدرم برای اقامه‌ی عزاداری به قریه‌ی قاسم بن امام کاظم علیه السلام رفت و مادرم شب و روز برایم گریان بود، تا شب هفتم محرم مردی با هیبت و چهره‌ی نورانی شبیه سید مهدی رشتی را در خواب دیدم که از پدرم پرسید و فرمود: پس که می‌خواند (رسم ما به تشکیل مجلس روضه در روز پنجشنبه بود و امشب شب پنجشنبه [صفحه ۶۱] است) پس از غیب شدن از نظرم دو مرتبه برگشت و گفت پسر سید را به کربلا فرستادم مصیبت ابوالفضل را برقرار نماید تو هم برو کربلا مصیبت عباس را بخوان از خواب بیدار شدم دیدم مادرم بالای سرم گریان است. دو مرتبه خوابم برد باز آن آقا آمد و فرمود: الم اقل لك ان ولدی سعید ذهب الی کربلا و انت تقرأ فی ماتم ابی الفضل فاجبه: نگفتم به تو

که پسر سعاد را برای عزای ابوالفضل به کربلا فرستادم تو هم نزد او برو و اقامه‌ی عزای بنما، بیدار شدم باز خوابیدم این مرتبه آن آقا به تندی همان فرمایش را فرمود و اضافه کرد: فما هذا التأخیر؟ علت تأخیر چیست؟! در حال ترس بیدار شدم و قضیه را برای مادرم شرح دادم او خوشحال شد و گفت این آقای بزرگوار ابوالفضل العباس است با تصمیم به رفتن به کربلا به واسطه‌ی ضعف از نشستن و سوار شدن در سیاره چه کنم و بستگان هم موافقت نداشتند تا بالاخره به وسیله‌ی تختی حمل و در شب ۱۳ محرم مرا نزد ضریح مطهر ابوالفضل علیه‌السلام قرار دادند در حال اغما و بیهوشی بودم که همان آقا را زیارت کردم فرمود: از روز هفتم که به تو گفتم بیائی تأخیر کردی سعید به انتظار تو بود فعلاً یوم دفن العباس و هو یوم ثلاث عشر فقم و اقرء: امروز ۱۳ محرم و روزی است که عباس دفن شد بلند شو و بخوان و از نظرم غائب شد دفعه‌ی سوم حاضر شد در حالی که به پشت سمت راست خوابیده بودم دست مبارک بر شانه‌ی چپ گذاشت و فرمود، تا کی می‌خوابی برخیز و مصیبت بخوان از هیبت آن بزرگوار و انوار مقدسش مدهوش سرپا ایستادم به صورتم به زمین افتادم و از حال غشوه بیدار شدم عرق صحت و سلامتی را در خود احساس کردم زائرین که شاهد این [صفحه ۶۲] منظره بودند ازدحام کردند و صدای جمعیت در حرم و صحن مطهر به تکبیر و تهلیل بلند شد و مردم لباس مرا پاره می‌کردند و به تبرک می‌بردند در این حال خدام و مأمورین مرا از تهاجم خلق دور کرده و نزد رئیس حرم بردند تا صبح شد آن گاه آمدم حرم مطهر و نماز خواندم و مصیبت ابوالفضل العباس را از قصیده‌ی سید راضی آغاز کردم. ابوالفضل یا من اسس الفضل و الایا ابوالفضل الا ان تکون له ابا تا آخر قصیده پس از آمدن به منزل با حضور پزشکان نیز مصائب قمر بنی هاشم را خواندم به شدت گریستند و چندی نگذشت که به برکات ابوالفضل همسرم از من حامله شد و پسری خداوند عنایت کرد که نامش را فاضل نهادم و اولاد دیگر به نام: عبدالله و حسن و محمد و فاطمه و ام‌البنین خداوند به من مرحمت فرمود. [۱۵].

راننده‌ای که مسلمان شد

عده‌ای از موثقین و افرادی که سخنانشان مورد اطمینان است خبر دادند راننده‌ای غیر مسلمان در هنگام حرکت اتوبوس با [صفحه ۶۳] مسافری متوجه می‌شود ترمز ندارد و بی‌درنگ مرگ خود و مسافری را در دو قدمی می‌بیند چون متوجه می‌شود، مسلمانان در این مواقع متوسل به حضرت عباس می‌شوند بی‌اختیار فریاد می‌کشند یا ابوالفضل تا این جمله را می‌گویند اتوبوس به جای خود می‌ایستد آن چنان که لاستیک‌ها از هم گسیخته و پاره می‌شوند چون این کرامت روشن را راننده از حضرت عباس مشاهده می‌کند مشرف به دین مقدس اسلام شده و سر بر آستان مقدس آن بزرگوار می‌ساید. [۱۶].

شفای بیماری فلج

شیخ حسن نواده‌ی عالم جلیل صاحب جواهر از مردی که مورد وثوق و شاهد کرامت بوده نقل می‌کند: شخصی به نام مخیلف به فلج مبتلا و سه سال طول کشید او به مجالس عزای اباعبدالله در محرمه حاضر می‌شد و به کمک مردم به سختی می‌نشست و از تولید فرزند به کلی محروم گشته بود، روز هفتم محرم مرسوم بود که مصیبت ابوالفضل را می‌خواندند مخیلف چون پای خود را دراز می‌کرد و زیر منبر به آن حال نشسته بود، رسم بود وقتی ذاکر به خواندن شهادت می‌رسید اهل مجلس از زن و مرد قیام می‌کردند و با نوحه و زاری به لهجه‌های مختلف و آهنگ عزای لطمه به صورت و سینه می‌زدند همین که به جوش و خروش آمدند و فریاد و عباسا بلند بود و در [صفحه ۶۴] دیوار مجلس هم گویا با عزاداران هم ناله بودند یک مرتبه دیدند مخیلف در میان آنها ایستاده و به سر و سینه می‌زند و نوحه می‌خواند: انا مخیلف قیمنی العباس دانستند توجه ابوالفضل به عزادارانش معطوف شده و این فضیلت و کرامت که شفای مرد افلیج است به ظهور سیده عزاداران هجوم آوردند و لباس او را برای تبرک پاره کردند و دستها و سر و صورتش را می‌بوسیدند ظهر عزاداران اطعام می‌شدند آن روز از گریه تا سه ساعت بعد از ظهر آرامش برقرار نشد پس از

اینکه جوش حسینی به حال عادی برگشت و غذا صرف و رفع خستگی شد از مخیلف جریان کرامت و مشاهداتش را پرسیدند. گفت: در حینی که اهل مجلس قیام و برای مصائب عباس (ع) به سر و صورت می زدند و می گریستند در زیر منبر مرا حالتی مابین خواب و بیداری فرا گرفت دیدم مردی زیبا با چهره نورانی و بلند قامت بر اسب سفید بلند بالایی سوار و در مجلس حاضر و می فرماید: یا مخیلف لم لا تلطم علی العباس مع الناس: ای مخیلف تو چرا به همراه مردم برای عباس به سر و سینه نمی زنی؟ عرض کردم ای آقا به این امر توانائی ندارم باز فرمود: بلند شو و به سر و سینه بزن شرح ناتوانی خود را تکرار کردم باز فرمود: برخیز و سینه بزن گفتم: ای آقای من دستت را مرحمت فرما تا بگیرم و بلند شوم فقال: انا من عندی یدین: فرمود من دست در بدن ندارم. گفتم: پس چگونه بایستم فرمود: رکاب مرا بگیر حسب الامر به رکاب اسب چسبیدم و از زیر منبر بیرون آمدم ناگهان آن بزرگوار که جز ابوالفضل کسی دیگر نبود از نظرم ناپدید گشت و خویش را صحیح و تندرست یافتم. [صفحه ۶۵]

ضمانت و شفاعت

در کتاب دارالسلام مذکور است: یکی از تلامیذ صاحب ریاض گفت والدهی یکی از اهل علم در تهران فوت نموده بود جنازه اش را کربلا آوردند تا او را دفن کنند هنگامی که جنازه مادر را دید متوجه شد که دماغ او شکسته است چون از سبب آن سؤال کرد؟ گفتند در راه تابوت از بالای اسب بر زمین افتاد و دماغ او شکست فوری جنازه را به حرم ابوالفضل برای طواف آورد و عرض کرد که آقا نماز مادر من صحیح نبود شما از او شفاعت کنید که او را عذاب نکند من ضامن هستم که پنجاه سال نماز او را بدهم بخوانند این را گفت و جنازه را دفن نمود مدتی گذشت شبی در خواب دید مادرش را بر درختی آویخته و می زنند گفت چرا مادر مرا می زنی؟ گفتند: ابوالفضل العباس حکم فرموده است، آخر برای چه؟ گفتند اگر می خواهی نجات بیابد فلان مبلغ را بده تا او را نزنیم چون او از خواب بیدار شد و حساب پنجاه سال نماز استیجاری را نمود به قرار مرسوم آن زمان دید مطابق با همان مبلغ است که در خواب گفته اند لذا آن وجه را به نزد صاحب ریاض مرحوم آقا سید علی طباطبائی برد که ایشان بدهند برای مادرش نماز بخوانند.

درخواست فرزند

نویسندهی الوقایع می نویسد: روزی سوار تاکسی شدم در طی راه دانستم راننده عیسوی است. به مقصد که رسیدم کرایه تاکسی را از جیب در آوردم تا به راننده بدهم، راننده گفت: پول را در نزد خود [صفحه ۶۶] نگاه دارید من از شما پول نمی گیرم گفتم برای چه؟ گفت من تعهد دارم، و با خود عهد بسته ام از خدمتگزاران ابوالفضل کرایه نستانم، گفتم چرا؟ گفت: برای اینکه من کرامتی دیده و یادگاری از آن حضرت دارم، که به پاس همان عنایت از خادمان آن جناب، کرایه ی تاکسی نمی گیرم گفتم داستان چیست؟ برای من بیان نمای گفت: داستان این است که من از نعمت وجود فرزند بی بهره بودم، چند سال پس از ازدواج در صدد معالجات گوناگون بر آمدم. و نتیجه ای نبردم به اولیاء دین خود توسل جستم بهره ای ندیدم. در اثر معاشرت با رانندگان مسلمان، نام عباس و آبرومندی آن حضرت را شنیده بودم پس از ناامید شدن از اولیاء دین خود، به خدا توجه نمودم و گفتم پروردگارا اگر این عباس در پیشگاه تو آبرو دارد من به وسیله ی او از تو فرزند می خواهم، این توسل را به عمل آوردم پس از مدتی زنم حامله شد، و فرزندی برایم آورد و من اکنون با وساطت عباس در پیشگاه پروردگار دارای فرزندی هستم و از آن زمان تاکنون با خود عهد بسته ام از خادمان ابوالفضل کرایه نگیرم، و نگرفته ام، این است کرامت آن جناب و علت عرض ارادت و کرایه نگرفتن من...

شفای کودک بیمار

سید جلیل آقای حاجی سید محمد علی ضوابطی نقل کرد: که من به اتفاق خانواده و فرزند زاده‌ام به اعتاب مقدسه تشریف حاصل نمودیم موقعی که به آستان حسینی (کربلا) نائل بودیم، فرزند زاده‌ی چهار ساله‌ام مریضه و به بستر بیماری افتاد. روزهای اولیه‌ی مریضی [صفحه ۶۷] به درمان‌های خانگی گذشت، متأسفانه حال وی بدتر و به وخامت گرائید تا جایی که به حال اغما افتاد من نزد دکتر حافظ الصحه که به کربلا مشرف بود رفتم و او را برای عیادت نوه‌ام دعوت کردم. دکتر کودک مریضه را معاینه و نسخه‌ای نوشت به من تسلیم نموده، از جای برخاست، برای بدرقه‌ی دکتر از اطاق بیرون آمدم آنگاه دکتر به من اظهار داشت این بچه حالش بسیار بد و ظاهراً امید بهبودی نمی‌رود و من نخواستم نزد خانواده‌ی شما حرفی زده باشم عیال من از توی اطاق گفتار دکتر را شنید، بی‌درنگ چادر بر سر نموده گفت اکنون من می‌روم و کار را درست می‌نمایم، رفت پس از لحظاتی دیدم طفل بیمار به حرکت در آمد، و سر از بستر برداشت و گفت آقا جان، مرا در آغوش گیر تعجب کردم کودک بی‌هوش چگونه یکباره به هوش آمد او را در برگرفتم آب خواست آب به او نوشاندم زبان باز کرد و گفت: مادرم کجا است؟ گفتم الان می‌آید، هنوز در عالم تعجب بودم خانواده وارد شد و با دیدن کودک در آغوش من گفت: دیدید کار را به سامان آوردم و برای مریضه‌ای که در خطر مرگ بود شفا گرفتم گفتم چه کردی و کجا رفتی؟ گفت: به حرم مطهر مولانا العباس رفتم و گفتم یا ابوالفضل من زائر تو هستم اگر باب الحوائج نبودی من بدین آستانم روی آور نمی‌شدم اینک بچه‌ام در خطر قرار دارد. شفایش را از تو می‌خواهم و گرنه من جواب پدرش را چه دهم همین سخن را گفتم و از حرم بیرون آمدم فهمیدم در اثر توجه خاص و شفاعت مولانا العباس کودک بیمار شفا یافته است. [صفحه ۶۸]

دزدان از قافله برکنار شدند

مردی مؤمن گوید از یزد عازم کربلای معلا شدم زن و فرزند را به همراه برداشتم و با قافله به سوی مقصد رهسپار گردیدم، از لحاظ احتیاط مبلغی پول طلا که داشتم در قنداقه‌ی فرزندم (که حسن نام داشت) قرار دادم. قافله به حرکت ادامه داد، تا به منزلی رسید ناگاه دزدانی چند به ما حمله‌ور گردیدند و قافله را به باد کتک و چپاول گرفتند، صدای گریه و ناله‌ی زوار برخاست یکی فریاد می‌زد یا ابوالفضل العباس به داد ما برس دیگری ناله می‌کرد و می‌گفت: یا قمر بنی هاشم به داد ما بیچارگان برس، ما پناه به تو آورده‌ایم و چاره ما ساز که بیچاره‌ایم. دزدان هم با کمال بی‌رحمی به جان زائران بینوا افتاده بودند در این میان دیدم سواری چون ماه تابان و شیر ژیان از راه رسید و با صدای رسا فریاد زد هان ای دزدان نابکار دست از این قافله‌ی زوار بردارید و گرنه همه شما را با شمشیر نابود می‌کنم دزدان با شنیدن صدای رسای آن نادره‌ی دوران دست از قافله کشیده با شتاب گریزان شدند تا زوار به خود آمدند ببینند آن سوار کیست و دزدان چه شدند: کسی را ندیدند، و مال‌های خود را هم درست و سالم به جای خود یافتند، سپس کرامت دیگر اضافه می‌کند. سیدی در میان قافله که سالها لال بود، همان ساعت با توجه خاص مولانا العباس شفا یافت، و قفل خموشی از زبانش برداشته شد؛ وقتی به خود آمدند سید را از برکات بزرگ وسیله‌ی الهی [صفحه ۶۹] مولانا العباس شفا یافته، و خود را از چنگال دزدان در امان و مال و منال را به سلامت دیدند: در همان مکان مجلسی سوگواری برپا داشتند و بدین وسیله شکر الهی به جای آوردند.

شای نابینا

شیخ مهدی کرمانشاهی نقل کرده است مردی پیشه‌ور و نابینا بود که همه کس او را می‌شناخت روزی در مقبره‌ی خانوادگی پائین پای بارگاه حسینی (ع) خوابیده بودم به صدا و هياهو بزرگی بیدار شدم دیدم انبوه جمعیت دور مردی را گرفته و با زحمت او را به مقبره آوردند خوب نگاه کردم او را شناختم که همان مرد نابیناست و دیده‌گان درشت او در زیر مژگان می‌درخشید و مردم

لباس‌های او را برای تبرک برده‌اند معلوم شد مولانا العباس او را شفا داده است. این بود نمونه‌ای از کرامات ابوالفضل العباس و قطره‌ای از ژرفای فضل آن بزرگوار آری او باب الحوائج و باب المراد و حرمش محل نزول برکات و به وسیله‌اش برطرف می‌شود تمام مشقات و بلیات بدو منتهی می‌گردد شفاعات و توسلات و به سببش گشوده می‌شود گره‌ها و مشکلات و فقط منادی گلدسته‌ای اوست که فریاد می‌زند؛ رفع الله رایة العباس و بیض الله وجهه فانه قضی حاجتنا، و برای او است نذورات و نذرهای طلا و نقره از قربانی و اطعام و گسترش سفره به نام ابوالفضل و وقف موقوفات از خاصه و عامه و هدیه‌ها و مصارف دیگری که سیل آسا برای برآورده شدن حاجات به آن حضرت پیشکش می‌شود و این خود نموداری از فضل [صفحه ۷۰] و سخای آن بزرگوار است.

چند راه برای توسل

۱- عباس در حروف ابجد مطابق است با عدد ۱۳۳ به تجربه رسیده برای برآورده شدن حاجت و رفع گرفتاری بعد از نماز روز جمعه ۱۳۳ مرتبه رجاء بگویند: یا کاشف الكرب عن وجه الحسین اکشف لی کربی بحق اخیک الحسین حاجت او برآورده و گرفتاری‌اش برطرف می‌شود. ۲- اشخاصی که در بیابان تشنه و در معرض هلاکند توسل جستن به ابی‌القرب (یا ابالقربه) مؤثر و بدین توسل رفع تشنگی از آنان می‌شود به تجربه رسیده ۳- مرحوم بیرجندی در کبریت احمر می‌نویسد؛ در سفر عتبات عالیات در عالم رؤیا دیدم کسی می‌گوید: «عبدالله ابوالفضل دخیلک» حاجت او برآورده شود و بعد احقر مکرر به آن عمل کردم و حوائج مهمه‌ی عظیمه را مقضیه یافتم. ۴- به تجربه رسیده است نذر برای ام‌البین و اطعام مستمندان به نام ابوالفضل برای برآورده شدن حاجت مؤثر است [۱۷]. [صفحه ۷۱]

دست گره‌گشا

یاور من گر شود خدای ابوالفضل از دل و از جان کنم ثنای ابوالفضل نیست دروغ ار بگویم این سخن راست هست رضای خدا رضای ابوالفضل مرتبه‌ی عالیش دهند به عقبی آنکه شد اندر جهان گدای ابوالفضل ناطقه لال است تا که وصف بگویند از ادب و حلم و از حیای ابوالفضل گر که بود عقده‌ای به دل بگشاید قدرت دست گره‌گشای ابوالفضل در دو جهان است چشم جمله محبان بر کرم وجود و بر عطای ابوالفضل در دل من کی هوای خلد برین است چون که بود بر سرم هوای ابوالفضل جمله شهیدان خورند غبطه چو بینند روز جزا حشمت و علای ابوالفضل در کف زهرا بس این برای شفاعت روز مکافات دست‌های ابوالفضل نیست دو عالم بهای یک سر مویش گر که بسنجند خون‌بهای ابوالفضل [صفحه ۷۲] با لب خندان به باغ خلد خرامد هر که کند گریه در عزای ابوالفضل شکر که (عارفچه) از عطای خداوند گشت ز جان منقبت سرای ابوالفضل و از اشعار قدیمی است: ای ماه بنی‌هاشم خورشید لقا عباس ای نور دل حیدر شمع شهدا عباس از محنت و درد و غم ما رو به تو آوردیم دست همه محزون گیر از بهر خدا عباس [صفحه ۷۴]

فضائل حضرت ابوالفضل علیه السلام

مقام علمی آن بزرگوار

در مقام علمی حضرت ابوالفضل همین بس که در خانه‌ی علم و دانش پرورش یافته و در آموزشگاهی درس خوانده و کلاس دیده که آموزگارانش علی بن ابیطالب و امام حسن مجتبی و حسین بن علی (صلوات الله علیهم اجمعین) بوده‌اند در صورتی که بیگانگان را به فیض علم و دانش خود بهره‌ور ساخته و همانند رشید هجری و حبیب بن مظاهر اسدی و حجر بن عدی و میثم تمار و کمیل بن

زیاد و... را از علم منایا و بلایا و از عالم غیب و شهود و اسرار کون و مکان آگاه نموده‌اند عباس بن علی که پاره‌ی تن و فرزند دل‌بند علی و برادر امامین هم‌امین است از چشمه‌ی فیض آنان فیض گرفته و مانند خواهر بزرگوارش زینب سلام الله علیها عالم بلا معلم است او را نیازی به مکتب و درس نبود بلکه خود معلم و معلم زاده بود پدر بزرگوارش بدو تعلیم اسماء نموده بود، همان‌طوری که خداوند متعال اسماء را به آدم ابوالبشر آموخت و او را دانای به حقائق کائنات فرمود به راستی دانش فرزند علی علیه‌السلام دریائی بیکران است که به آسانی نمی‌توان به اعماق ژرفایش راه یافت، الفاظ و [صفحه ۷۵] گفته‌های ما توانائی وصف علم و درایت او را ندارد و هنوز در قاموس لغت لغتی برای ترجمان شناخت ابوالفضل العباس پیدا نشده است او در فضائل نفسانی و ملکات انسانی پس از معصومین علیهم السلام پیشرو و پیشقدم قرار گرفته است و آن چنان خداوندش بلند نموده است که هیچ قدرتی توانایی پرواز به آشیانش را ندارد (رفع الله رایة العباس). ابوالمکارم بن زهره صاحب کتاب غنیه «در فقه» در قصیده‌ای مشروحا به توصیف عباس ابن علی پرداخته که ما مختصری از آن قصیده‌ی غراء را ترجمه نموده و برای خواننده‌ی گرامی می‌نگاریم او می‌گوید: ابوالفضل ای صاحب فخریه‌ها و جود، و ای کسی که به او تمام جهان پناه برده است. ابوالفضل ای صاحب مکارم و خرد، ای بلند مرتبه و با غیرت. ابوالفضل ای صاحب دانش و بردباری و پرهیزگاری، و ای قطب و مرکز بلندی که بر محور وجود اوست دایره‌ها. ابوالفضل ای فریادرس مردم و ای کسی که به او پابرجاست آسمان هدایت. و مردم به هدایت و عنایت تو محتاج‌ترند از طفل به شیر مادر. ابوالفضل ای کسی که برابر نمی‌شود به فضل او فضیلتی اگر چه به شماره درآید تمام فضائل. ابوالفضل ای کسی که ناامید نمی‌شود نزد او دوست و نمی‌ترسد از حساب روز قیامت دوست او. ابوالفضل ای کسی که هرگاه بخواند او را بینوایی جواب [صفحه ۷۶] می‌گوید او را به کشف کارهای بزرگ و رفع گرفتاری. ابوالفضل ای کاش قهرمانان در جنگ تو را می‌دیدند و ای درهم شکننده‌ی صفها در روز جنگ و نبرد. ابوالفضل ای کسی که به شمشیر او مرگ مردان حتمی، و فانی ساختی جان را در کنار شریعه‌ی فرات. ابوالفضل ای آقای دوستان، و کسی که برای او کراماتی است بی‌شمار مانند خورشید درخشان و تابان. ابوالفضل ای کسی که برگشت خورشید به طور آشکار به فرمان پدر او پس از غروب نمودنش. ابوالفضل ای کسی که زیاد کرد خداوند درجه‌ی او را به مقام قرب و رفعت و شأن در بهشت. ابوالفضل من به تو پناهنده و روی آورده‌ام، در سایه‌ی تو امیدوارم فضیلت را، پس توجهی فرما. ابوالفضل ای امید من، وسیله‌ای جز تو ندارم برای رفع سختیها و دشواری‌ها، ای صاحب مروت و ای جوانمرد با فتوت. ابوالفضل مالی یا رجائی وسیله سواک لدفع العسر یا ذا المرویه محدثین نوشته‌اند ابوالفضل العباس سلام الله علیه از اکابر و افاضل فقهاء و علماء اهل بیت بود بلکه عالم غیر متعلم بود، (اسرار الشهاده) از ائمه‌ی معصومین این عبارت را نقل نموده است: ان العباس بن علی زق العلم زقا از عبارت استفاده می‌شود ابوالفضل از کودکی دارای علم بوده است، چه این که (زق) استعمال می‌شود در تغذیه‌ی [صفحه ۷۷] پرنده جوجه‌ی خود را و عین این عبارت را یزید در حق امام سجاد (ع) در جامع دمشق گفت: انه من اهل بیت زقوا العلم زقا. [۱۸].

امیرالمؤمنین، عباس را آزمایش می‌کند

حاجی نوری از کشکول شهید نقل می‌کند: روزی علی (ع) عباس و زینب را در دو طرف خود نشاند عباس تازه به زبان آمده بود حضرت علی (ع) به فرزندش عباس فرمود: بگو یک (واحد) او گفت یک (واحد) بعد فرمود بگو دو (اثین) خودداری کرد و گفت: پدر شرم می‌کنم به زبانی که خدای را به یگانگی خوانده‌ام دو بگویم یعنی یکتاپرستان هرگز به شرک نمی‌گرainد و دوئیت خلاف توحید است. علی (ع) پیشانی ابوالفضل را بوسید زینب که ناظر این جریان بود عرض کرد پدر آیا ما را دوست می‌داری؟! فرمود: آری دوست می‌دارم، زینب برای متمیم گفته‌ی برادر عرض کرد: دو مهر در یک دل نمی‌گنجد محبت خالص از برای خداست و نسبت به فرزندان شفقت و مهربانی است امام (ع) پیشانی دخترش را بوسید [۱۹]. [صفحه ۷۸] قمر بنی هاشم ابوالفضل

العباس چنان در برابر حوادث روزگار و ناملایمات شکیا و بردبار بود که جهانی را مبهوت خود ساخت، علم خود را با حلم آمیخته و از دوران کودکی تحملی غیر قابل درک داشت؛ پس از پدر بزرگوارش با آن اوضاع وخیم جامعه‌ی اسلامی روبرو گردید و آن همه مصائب و ناملایمات دوران امام مجتبی را به چشم می‌دید و همچون برادر عزیزش صبر می‌ورزید، او جنایات بنی‌امیه و بنی‌مروان را می‌دید، تا آن جا که ناسزا گفتن به پدر بزرگوارش را در روی منبرها می‌شنید ولی شکیا بود چه مصیبتی از این بالاتر که جنازه‌ی برادرش امام حسن (ع) را تیرباران نمودند و او این مصائب پر اندوه و حزن‌آلود را تحمل نموده صبر ورزید، و از آن پس در انقلاب خونین حسین علیه‌السلام پایه‌ی صبر و بردباری را به جایی کشاند که فرشتگان الهی را به شگفت در آورد بی‌وفائی کوفیان، زخم‌زبان دشمنان ناله‌ی غریبی برادران و خواهران، فریاد العطش و تشنه‌کامی کودکان، داغ یاران و نوجوانان، شهادت برادران و برادرزادگان، و ده‌ها هزار مصیبت و اندوه کمرشکن که از حین حرکت تا زمان شهادت بر آن حضرت وارد آمد و در فراز و نشیب آن جز استقامت و ثبات جز صبر و بردباری از فرزند علی (ع) چیز دیگری دیده نشد، دست راستش جدا شد صبر کرد، دست چپش جدا شد صبر ورزید تیر بر چشم و پیکر مبارکش وارد آمد صبر کرد، اشهد انک قتلت مظلوما. [صفحه ۷۹]

ادب ابوالفضل

علی (ع) می‌فرماید: ادب برای بینوا ثروت و دارائی و برای تنها، یار و مونس، و برای خاطر پریشان بهترین درمان است، ادب صاحب خویش را زنده و به مقصود نزدیک می‌دارد و به اوج بلند اختری و سعادت می‌رساند. برای انسان بهتر از ادب چیزی نیست و ادب از اصول مسلمة‌ی انسانیت و لازمه‌ی تکامل است، در این صفت عباس بن علی نمونه است بلکه ادب او به جایی رسیده است که می‌توان گفت او ادب است او جان ادب و ریشه و اساس و اصل ادب است او نسبت به پدر نسبت به برادر نسبت به خواهر نسبت به تمام نزدیکان آن‌چنان ادب را مراعات نمود که انگشت نشان بود و ضرب‌المثل قرار گرفت، تاریخ نمونه‌هایی از ادب آن حضرت را نشان می‌دهد که انسان را به حیرت می‌افکند. روزی امام حسین (ع) در دوران کودکی در مسجد آب خواست، عباس بدون این که به کسی بگوید از مسجد شتابان بیرون شد لحظاتی گذشت دیدند عباس با همان قیافه‌ی کودکانه ظرفی را پر از آب کرده و با زحمتی که از اندام کوچک او به دور است نفس‌زنان و عرق‌ریزان ظرف آب را می‌آورد و با احترام خاصی ظرف آب را تقدیم برادر ارجمندش حسین (ع) نمود. آن هنگامی هم که وارد شریعه‌ی فرات شد با این که سخت تشنه بود از ادب آب ننوشید و آب را بر روی آب ریخت تا مانند برادر [صفحه ۸۰] تشنه باشد. روزی خوشه‌ی انگوری به دست عباس دادند آن را گرفت و دوان‌دوان از خانه بیرون رفت، گفتند کجا می‌روی. فرمود: می‌خواهم این انگور را برای برادرم حسین (ع) ببرم. سی و چهار سال به استثنای دوران کودکی بر ابوالفضل گذشت هرگز امام حسین (ع) را برادر خطاب نکرد همواره آن حضرت را سیدی «مولائی» و از این قبیل تعبیرات می‌خواند تا لحظه‌ی آخر همه جا برادر را آقا خطاب نمود و در لحظه‌ی آخر هم تأدبا برادر یاد کرد تا آن که به جهان بفهماند وظیفه‌ی برادری را به انجام رسانید و از زحمات و پشتیبانی فرزند پیغمبر لحظه‌ای خودداری نکرده است.

شجاعت ابوالفضل

پیامبر اسلام (ص) فرمود اگر تمام خلق جهان از نسل ابوطالب متولد می‌شدند همه‌ی آنها شجاع می‌بودند. اصولاً ازدواج علی با فاطمه کلابیه برای تولید نسلی شجاع و دلاور بود و به همین منظور نام اولین پسر او را عباس گذاشت و او شجاعت را از طرف پدر و مادر به ارث برد او فرزند حیدر کرار همان کس که قاتل مرحب و عمرو بن عبدود و کنده‌ی در از خیبر بود می‌باشد. ابوالفضل سپهسالار لشکر امام (ع) از شجاعت حسینی بهره‌ها داشت و قوت بازوی امام (ع) محسوب می‌شد در کبریت احمر می‌نویسد: کان عضد لأخیه الحسین یعنی ابوالفضل قوت بازوی برادرش حسین و بهترین ناصر او بود. [صفحه ۸۱] ابوالفضل از خردسالی قوی و

نیرومند بود، با کارهای خشن و فعالیت‌های فوق‌العاده خود را عادت می‌داد در عین حال به حفاظت قرآن و احادیث ممارست داشت در فضائل اخلاقی کمک و معین پدر بود، در آبیاری نخلستان‌ها و حفر قنات و آبادانی مزارع نهایت کوشش را مبذول می‌داشت در مواقع فراغت از شغل فلاحت در مسجد به فرایض و تعلیم احادیث و احکام به مردم می‌پرداخت در دستگیری یتام و ینویان و بیوه‌زنان و تهی‌دستان و زیردستان می‌کوشید نسبت به اطاعت برادر و خواهر معظمه‌اش زینب کبری سخت کوشا و شناسائی کامل داشت. علی (ع) فرزندان خود را توصیه بر احقاق حق و حفظ مرز اسلام نموده و به آنها خاطر نشان ساخته بود که جز از خداوند جهان از هیچ نیرو و قدرتی نهراسند به اضافه فرزندان خویش را در اکثر جنگها شرکت می‌داد. عباس بن علی در اکثر جنگهای پدر شرکت نموده و خویش را به میدان نبرد می‌انداخت آن چنان که عرب از او در بیم و هراس بود، شجاعان را به زمین می‌افکند و از این نظر کسی را در برابرش قدرت تحمل نبود با هر کس مصاف می‌داد کمتر امکان داشت تن به سلامت ببرد سنگهای بزرگ و سنگین را به آسانی از جای بلند می‌کرد همان طوری که پدر بزرگوارش در قوت بازو، آیت کبرای الهی بود، قوت بازوی عباس در ضرب شمشیر چنان بود که مرد و مرکب را به هم می‌دوخت و گاه به دو نیم می‌کرد اگر به کمر دشمن می‌زد او را به دو قسمت می‌نمود و اگر بر فرق می‌زد شمشیرش تا کمر فرو می‌رفت. [صفحه ۸۲]

شجاعت ابوالفضل در جنگ صفین

این جریان را بحارالانوار و روضه‌الصفاء و کبریت احمر و کثیری از مورخین با مختصری اختلاف ذکر نموده‌اند که جنگ صفین هیجده ماه طول کشید، شبی که لشکر معاویه از فشار سرما و شمشیر علی (ع) صدای سگ می‌کردند آن را از این جهت لیلۃ الهیر گفتند آن حضرت در آن شب ۵۲۰ تن از لشکر معاویه را کشت، هر یک را که می‌کشت تکبیر می‌گفت، اصحاب تکبیرات علی علیه‌السلام را شمردند و صبح که شد با مقتولین مطابقه کردند ۵۲۰ نفر به شمشیر علی به دوزخ شتافته بودند. روزی جوان نقابداری از لشکر علی (ع) به میدان آمد و مبارز خواست از لشکر دشمن کسی جرأت نکرد معاویه به ابن شعثاء که مردی شجاع بود امر کرد مقاتله کند او گفت: شامیان مرا به ده هزار سوار برابر می‌کنند تو می‌خواهی مرا به جنگ این پسر بچه بفرستی! هفت پسر دلیر دارم یکی را می‌فرستم تا او را از پای در آورد هفت پسرش را یکی پس از دیگری به مبارزه فرستاد و هر کدام به دست آن جوان بر خاک هلاک افتادند، این منظره بر ابن شعثاء گران آمد مانند شیر تیرخورده حمله کرد، آن جوان او را نیز به پسرانش ملحق ساخت. دیگر کسی جرأت نبرد با او را نکرد آنگاه علی (ع) آن جوان را نزد خود خواند و نقاب از چهره‌ی او برگرفت دیدند قمر بنی هاشم ابوالفضل است. [صفحه ۸۳]

ابوالفضل ذخیره‌ی علی

نوشته‌اند زهیر در شب عاشورا، نزد عبدالله بن علی آمد و پرچم را از او گرفت و به سوی عباس بن علی روان شد ابوالفضل پروانه صفت اطراف خیام حرم مشغول گردش بود زهیر سلام کرده عرضه داشت: آمده‌ام روایتی که از پدرت علی به خاطر دارم اگر اجازه دهی برای نقل کنم فرمود زهیر در این حال که دشمن خیام فرزند پیغمبر را از هر سو تهدید می‌کند مجال سخن گفتن نیست اما چون نام پدرم را بردی نمی‌توانم از گفتارش بگذرم، بگو، زهیر گفت به یاد دارم وقتی خداوند تو را به آن حضرت عنایت فرمود من در حضورش بودم قنذاقهات را تقدیمش نمودند من دیدم حضرت تو را در بر گرفت و بوسید سپس دست‌های تو را نگرست و سخت بگریست گفتم یا علی چرا با دیدن دستهای فرزندت گریستی فرمود به یادم آمد این دست‌ها در راه فرزندم حسین (ع) از تن جدا می‌گردد و این فرزند جاننش را فدای برادرش می‌نماید، از این لحاظ گریان شدم، عباس (ع) با شنیدن گفتار زهیر روی زین پا را در رکاب چنان محکم کرد که از قوت قطع شد و فرمود: (اتشجعی یا زهیر فی مثل هذا الیوم و الله لأرینک شیئا

ما رأیته قط) آیا امروز تو می خواهی مرا تشجیع نمائی بدان تا من جان در بدن دارم هرگز دست از یاری برادرم بر نمی دارم تو چه فکر می کنی آیا ممکن است من زنده بمانم و برادرم را تنها بگذارم این امری است محال [۲۰]. [صفحه ۸۴] صحنه ی کربلا بهترین آزمایش عباس بن علی و راه شناخت او است. نخست می بینیم او با پنجاه تن سوار و پیاده آب به خیام حرم آورد و انبوه دشمن نتوانست در برابر وی استقامت ورزد. سپس فرزند قهرمان علی را در میدان نبرد و راه شط فرات می بینیم که چهار هزار نفر تیرانداز به غیر از آنها که شمشیر زن بودند اطرافش را گرفته که هر کس از لشکر حسین (ع) به شریعه ی فرات نزدیک شود از هر طرف او را آماج تیرها قرار دهند اما ابوالفضل با یک جهش سریع سپر را بر سر کشیده خود را بر قلب گروه چهار هزار نفری بلکه تمام لشکر زده و همه را از اطراف شریعه ی فرات دور ساخته و با خیالی آسوده وارد شریعه گردیده و مشک را در برابر چشم هزاران دشمن پر از آب نموده و به دوش انداخته و به ضرب شمشیر و قوت بازوان فرزند علی طومار لشکر را در هم پیچید آیا این شجاعت قابل هر نوع تحسین نیست؟ آیا کدام شجاع به جز پدر بزرگوارش دارای این همه قدرت است ما مطلبی را می شنویم و یا می نویسیم و یا می خوانیم اما اگر به عمق مطلب برسیم بسی دشوار می نماید که یک نفر با پنجه ی قهر خویش چهار هزار نفر دشمن خونخوار را براند و هدف خویش را به طور دلخواه تعقیب کند و کوچکترین ترس و لرزی از فوج لشکر دشمن نداشته باشد. [صفحه ۸۵] ابوالفضل برای شجاعت و شهامت آفریده شده بود و شجاعت و شهامت برای او سزاوار بود.

عبادت ابوالفضل

عباس بن علی ناظر شب زنده داری و سحر خیزی و عبادت های پدر بزرگوارش علی علیه السلام بود. علی آن شیر خدا شاه عرب الفتی داشت با این دل شب شب ز اسرار علی آگاه است دل شب محرم سر الله است شب شنفست مناجات علی جوشش چشمه ی عشق ازلی فجر تا سینه ی آفاق شکافت چشم بیدار علی خفته نیافت مورخان نوشته اند: عباس بن علی در عبادت به قدری پیشرو بود که پیشانی اش از زیادی سجده برآمده بود مقاتل الطالبین نوشته است: «و بین عینه اثر السجود» و این خود در خور تقدیر است که در سن ۳۴ سالگی اثر سجده در پیشانی نورانی اش آشکار بود ابوالفرج گوید: میان دو چشمانش اثر سجده به دیدگان آشنا می شد چنان که خدای فرماید: بندگان مؤمن اثر سجده در سیما و بشره ی خود دارند (سیماهم فی وجوههم من اثر السجود) قاسم بن اصبع بن نباته گوید: مردی از بنی دارم را دیدم رویش سیاه شده بود گفتم: تو پیش از این سپیدروی بودی اینک چرا سیاه شده ای؟ جواب داد برای این که من مردی را که در میان چشمان (پیشانی) او اثر سجده آشکارا بود کشتم، گفتم آن مرد شهید چه کس بود گفت عباس بن علی علیه السلام. ابن جوزی گوید: هشام بن محمد از قاسم بن اصبع مجاشمی [صفحه ۸۶] نقل کرد: چون سرهای شهیدان کربلا را به کوفه آوردند در میان آنها سری بر نیزه دیدم چون ماه تابان زیبا و بر پیشانی جای سجده به خوبی دیده می شد پرسیدم این سر نورانی از کیست؟ نیزه دار گفت: این سر عباس بن علی است. گفتم تو کیستی؟ گفت: من حرمه بن کاهل اسدی هستم. پس از چندی حرمه را دیدم صورتش قیرگون و سیاه شده است سبب پرسیدم گفت برای این که سر مقدس عباس را من به نیزه زدم.

امان نامه ی شمر

عباس بن علی در مواسات با برادرش حسین علیه السلام نمونه بود می بینیم در آن گاهی که داستان جان پیش می آید و هر کس به حفاظت خود می پردازد او جان در کف گرفته و تقدیم سالار شهیدان می دارد، هنگامی که شمر بن ذی الجوشن از ابن زیاد خواش کرد که امان نامه ای برای عباس بن علی و برادرانش بنگارد و در اختیار او بگذارد، عبیدالله تأمین کتبی به وی داد شمر نهم محرم به کربلا آمد در پشت خیمه های امام علیه السلام فریاد زد: (این بنوا اختنا) کجایند پسران خواهر ما، (چون ام البنین از قبیله ی

بنی کلاب و شمر هم از همان قبیله بود) عباس بن علی اعتنائی نکرد اما امام حسین علیه السلام فرمود: پاسخ او را بدهید اگرچه فاسق است عباس (ع) با عدم رضایت به فرمان امام نزد او آمد و فرمود: چه می گوئی؟ شمر گفت تو و برادرانت: عبیدالله و جعفر و عثمان طبق امان نامه‌ی عبیدالله آزاد و از تعرض در امانید راه خود [صفحه ۸۷] بگیرید و جان به سلامت ببرید یا ملازم فرمان یزید شوید!!! ناگاه عباس بن علی غضبناک شده فرمود: ای دشمن خدا دست‌های تو بریده باد با امانی که آورده‌ای: ای ملعون خدا تو و امانت را از رحمت خود دور نماید ما را امر می‌کنی که از برادر و مولا و آقای خود حسین پسر فاطمه (ع) دست برداریم و فرمانبرداری فاسق فاجر زن‌زاده را بنمائیم ما را امان می‌دهی و از برای فرزند رسول خدا امان نیست! شمر برگشت و فکر نمی‌کرد عباس بن علی در زمینه‌ی برادری حتی تا پای جان ایستادگی داشته باشد در عبارت زیارتی که منقول از امام صادق (ع) است اشاره به این فداکاری و مواسات شده است: «اشهد لقد نصحت لله و لرسوله و لأخیک - فنعم الأخ المواسی بنفسه، و در زیارت ناحیه منتسب به امام زمان (ع) به مواسات اشاره نموده و می‌گوید: السلام علی ابی الفضل العباس المواسی اخاه بنفسه آیا از خود گذشتگی و جوانمردی از این بالاتر تصور دارد؟ که خود در عطش شدید باشد و از تشنگی زبان در کامش بخشکد در عین حال زمانی که از آب بهره‌یاب شود با کام خشک به نیروی بازو به دریا پا نهد و آب در اختیارش قرار گیرد اما با یک دنیا ایثار و جوانمردی از نوشیدن آب تنها به علت این که برادرش تشنه کام است خودداری کند همه‌ی مورخین نوشته‌اند: عباس به شریعه‌ی فرات وارد شد کفی از آب برداشت و بر چهره‌ی داغ و دهان خشک و لبهای تفتیده از عطش نزدیک ساخت تا خواست آب را بنوشد از عطش برادرش یاد آورد فذکر عطش اخیه الحسین با این یادآوری از خوردن آب چشم پوشید و آب را بریخت لب تشنه مشک را پر آب نموده بیرون آمد. [صفحه ۸۸] به دریا پا نهاد و خشک لب بیرون شد از دریا مروت بین جوانمردی نگر غیرت تماشا کن آری این نمونه‌ی مواسات و از خود گذشتگی برای احدی اتفاق نیفتاده است مگر برای علی (ع) که در لیلۃ المبیت در بستر پیامبر اسلام خوابید و از جان خود گذشت در روز عاشورا هم عباس فرزند جوانمردش جان به کف گرفت و تقدیم کوی حسین عزیزش که فرزند پیغمبر بود نمود و از فداکاری و جانبازی در راه هدف او دریغ نکرد.

مقام ابوالفضل در نزد فاطمه‌ی زهرا

در کبریت احمر است: یکی از اهالی کربلا- زیارت می‌کرد امام حسین علیه السلام را روزی دو سه مرتبه ولی زیارت نمی‌کرد ابوالفضل (ع) را مگر در هر روزی یک مرتبه، شبی در خواب فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را زیارت و حضور آن حضرت شرفیاب و سلام می‌کند آن حضرت از او اعراض نمود، عرض کرد ای سید من، تقصیر من چیست؟ فرمود: اعراض تو از زیارت فرزندم، عرض کرد: اتفاقاً من روزی دو سه مرتبه فرزندت را زیارت می‌کنم فرمود: آری زیارت می‌کنی فرزندم حسین را و زیارت نمی‌کنی فرزندم ابوالفضل العباس را مگر یک مرتبه من مایلم این فرزندم را مانند فرزندم حسین (ع) زیارت کنی. خبری است که بحار و مناقب ابن شهر آشوب و عیون اخبار الرضا به تفصیل نقل نموده‌اند تا این که معصوم علیه السلام [صفحه ۸۹] می‌فرماید: روز قیامت فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها قدم به عرصه‌ی محشر می‌گذارد اول کلمه‌ی آن بانو این است، حسینم کجاست چرا یزید این همه ظلم به پاره‌ی تنم روا داشت؟! از پروردگار متعال تقاضای داوری می‌نماید در تتمه‌ی خبر دارد پیامبر اسلام پیش آمده و می‌گوید فاطمه جانم امروز روز شفاعت است نه روز دادخواهی و شکایت، آنگاه شفاعت به دست حضرت زهرا (ع) صورت می‌گیرد در اینجا به گفته شیخ جعفر شوشتری (ره) حضرت زهرا سلام الله علیها می‌فرماید برای شفاعت امت و سائل زیادی است کفانا للشفاعة یدان مقطوعتان ولدی العباس: برای شفاعت امت دو دست بریده‌ی فرزندم عباس کافی است... چنان که ملاحظه می‌شود فاطمه‌ی زهرا در این دو مورد و موارد دیگری ابوالفضل را فرزند خود خوانده است. و حقا او فرزند فاطمه است.

بزرگداشت ابوالفضل

مادر روزگار دیگر فرزندی مانند عباس بن علی نیاورد، آن بزرگ‌مرد با گذشت، آن مرد فداکار و جانباز، آن مرد جوانمرد و قهرمان؛ آن مرد مردافکن و آبرومند در پیشگاه لایزال حقیقتا گویا کلمه‌ی مرد و مردانگی و جوانمردی برای آن حضرت وضع شده و حقیقتی است در اطلاقش بر آن بزرگ رادمرد، نویسندگان خبیر و بصیر نوشته‌اند فکان ابوالفضل جامع الفضائل: عباس ابن علی ابوالفضل دارای تمام فضائل انسانی و معنوی بود. ابی حمزه‌ی ثمالی نقل می‌کند که روزی امام زین‌العابدین [صفحه ۹۰] علیه‌السلام نظر کرد به سوی عیدالله فرزند عباس بن علی و اشک آن حضرت جاری شد و بعد فرمود روزی نگذشت بر رسول خدا مانند روزی که کشته شد حمزه بن عبدالمطلب عموی آن حضرت شیر خدا و شیر رسول او و بعد از آن روزی نگذشت بر آن حضرت مانند روز موته که کشته شد پسر عمش جعفر بن ابی‌طالب و بعد امام فرمود: و لا یوم کیوم الحسین و نبود روزی مثل روز حسین که سی هزار مرد او را محاصره کردند و تقرب می‌جستند به ریختن خون او سپس امام سجاد (ع) فرمود: رحم الله عمی العباس بن علی فلقد آثر و ابلی و فدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابدا له الله بجناحین یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة کما جعل لجعفر بن ابی‌طالب و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزله یغبطه علیها جمیع الشهداء یوم القیامة (خصال، بحار و غیر این دو) خدا رحمت کند عموم عباس را برادر را بر خویش مقدم و جان گرامی فدای او نمود تا این که دو دست او از تن جدا گردید، و خداوند متعال در عوض دو بال به او عنایت فرمود که همچون جعفر ابن‌ابیطالب در بهشت با فرشتگان پرواز کند؛ و از برای عباس در نزد خداوند مقام و مرتبه‌ای است که در روز قیامت تمام شهداء غبطه می‌برند و آرزوی آن درجه و مقام را دارند. در این عبارت امام سجاد علیه‌السلام تصریح نموده است که عباس بن علی بر تمام شهداء حتی حمزه و جعفر فضیلت دارد و اخبار بر افضلیت شهداء کربلا عموما و فضیلت ابوالفضل بر آنان خصوصا زیاد است. عمده‌الطالب از مفضل بن عمر روایت کرده که امام صادق [صفحه ۹۱] علیه‌السلام فرمود: کان عمنّا العباس بن علی نافذ البصیرة صلب الایمان جاهد مع ابی عبدالله و ابلی بلائنا حسنا و مضی شهیدا عموی ما عباس دارای بصیرت نافذ و ایمانی محکم بود، او در رکاب برادر بزرگوارش ابا عبدالله (ع) با دشمنان پیکار و جهاد کرد و خویش را به بلای نیکوئی افکند و امتحان خوبی داد تا آن که شربت شهادت نوشید... در عصر تاسوعا امام حسین علیه‌السلام خطاب به عباس بن علی نموده و فرمود؛ اربک بنفسی انت یا اخی: جانم فدایت برادر سوار شو، این سخن از ناحیه‌ی امام نهایت عظمت و بزرگی ابوالفضل را می‌فهماند، عباس بن علی آن قدر منزلت دارد و اوج گرفته است که امام علیه‌السلام به او می‌فرماید جانم فدایت، امام حسین علیه‌السلام به او می‌فرمود تو صاحب پرچم منی و هرگاه تو بروی لشکر من متفرق و پراکنده می‌شود. در خبر منقول از سید محمد علی شاه عبدالعظیمی است: که وقتی امام سجاد علیه‌السلام برای دفن اجساد طاهره آمد بدن مقدس سیدالشهداء و ابوالفضل را تنها به مقر هر یک نزول داد بعد به بنی اسد فرمود: ان معی من یعیننی، راضی نشد بدن مطهر ابوالفضل عمویش را کسی مس کند و شخصا خود عهده‌دار دفن او گردید، خلاصه آن که همواره قمر بنی هاشم علیه‌السلام نزد ائمه‌ی دین معظم و معزز بوده است. ای ماه بنی هاشم کجا قلم را توانائی شمارش آن همه فضائل و بزرگواری تو است تو با آن روح بزرگ و ملکوتی‌ات با آن زندگی سراسر افتخار و جاودانت، با آن مقام قرب و خداجوئی‌ات قابل [صفحه ۹۲] درک بی‌نهایت کوچک‌ها نیستی، چه این که بی‌نهایت بزرگ و در پیشگاه ربوبی بسی مقرب‌ی ای فرزند رشید علی و ای سپهسالار حسین عزیز از تو خواهانیم ما را مشمول الطاف بیکران خود قرار دهی و از کرم و لطف بهره‌ورمان سازی. ما را در کار دین و دنیا به تو نیاز است. ای باب الحوائج و ای دریای جود و بخشش، در این گاه درماندگی دست‌هائی را که به سویت کشیده و بذیل عنایت متوسلند نومید مفرما. توفیق زیارت تربت مقدست نصیب عشاق پروانه صفت مرقد مطهرت بفرما و در این میان به نگارنده‌ی این کتاب توجهی فرموده بر بیچارگی و پریشانی‌اش ترحم فرما... [صفحه ۹۴]

نقش ابوالفضل علیه السلام در نهضت خونین کربلا

پیام شهیدان

ما قطعه قطعه شدگان مبارزه با حکومت ظلم و جوریم. ما به خون آغشتگان دستگاه ستمگری هستیم. ما شهید جلو گیری از نابکاری های زمامداران خودسریم، ما در راه حمایت از آئین اسلام، جسممان چاک چاک شد و ابدانمان زیر سم اسبهای ستمگران جبار لگد کوب گشت، ولی از مقاومت دست برنداشتیم و کوشیدیم تا دشمن کینه توز را رسوای جهان بشریت ساختیم و مکتبی آموزنده از فداکاری و از خود گذشتگی در مقام حفظ قانون اسلام به روی جهانیان باز کردیم. اکنون شما ای آیندگان ارزش دین خود را بشناسید و آن را رایگان و به بهای اندک دنیا مفروشید که خون صدها هزار نفر امثال ما برای نگهداری و حفظ و حمایت آن ریخته شده است. به خون شهداء احترام کنید، به خون های مقدس شهداء بدر و احد و مسلمانان صدر اسلام احترام کنید به خون ما شهیدان که در جانبازی از هیچ جهت دریغ نکردیم و بدین سبب بهترین شهداء لقب گرفتیم احترام کنید به خون عزیزان فاطمه و علی، به خون حسین عزیز [صفحه ۹۵] به خون فرزندان و برادران آن بزرگ پیشوا احترام کنید. برای دین خود ارزش قائل شوید، در راه دین سهل انگاری نکنید، قانون اسلام و حقوق یکدیگر را محترم بشمارید بدانید ما برای اقامه ی نماز و اداء زکوة و تکمیل فریضه ی امر به معروف و نهی از منکر و انجام سنن الهی و رواج احکام اسلامی کشته شدیم. درس ما درس فداکاری، درس پیکار، درس دینداری، درس آزادی، درس اخلاق، درس مساوات، درس عدالت و انصاف؛ درس زندگی، درس بندگی تنها برای خدا، درس احترام به حقوق یکدیگر و بالاخره درس ایجاد حکومت اسلامی و برقراری صلح و آرامش است، پیام ما روز فداکاری این بود. [۲۱].

جریان قیام امام حسین

هنگامی که یزید به خلافت رسید پیش از همه کار بر آن شد که از حسین بن علی، و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر که در زمان معاویه ولایت عهدی او را نپذیرفته و بیعت نکرده بودند بیعت بگیرد به ولید که حاکم مدینه بود نامه ای نوشت و از او خواست که هر چه زودتر از این سه نفر بیعت بگیرد و هیچ عذری را از ایشان نپذیرد ولید برای انجام این امر مروان بن حکم را نزد خویش دعوت [صفحه ۹۶] کرد و نظر او را در کیفیت بیعت گرفتن از این سه نفر خواست مروان گفت هم اکنون آنان را احضار کن و بخواه تابعیت کنند و در اطاعت یزید در آیند، اگر پذیرفتند چه بهتر و اگر نه پیش از آن که از مرگ معاویه آگاه شوند گردنشان را بزن! چه اگر از مرگ معاویه خبر یافتند هر کدام مدعی خلافت شوند و نافرمانی کنند مگر عبدالله بن عمر که از ناحیه ی وی نباید نگرانی داشت چه او مرد قیام و مخالفت نیست! ولید عبدالله بن عمرو بن عثمان را نزد امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر فرستاد او هر دو را در مسجد یافت و پیام ولید را ابلاغ کرد. گفتند تو باز گرد، هم اکنون نزد ولید خواهیم آمد امام به عبدالله گفت گمانم معاویه مرده است و این فرستادن بی موقع برای آن است که برای یزید بیعت بگیرد. آنگاه امام (ع) جماعتی از کسان خود را فرا خواند و فرمود تا مسلح شوند به آنان گفت ولید مرا در این وقت خواسته است و گمان می کنم امری پیشنهاد کند که انجام ندهم و در آن صورت بر وی اعتماد ندارم شما همراه من باشید و چون بر وی در آمدم بر در خانه باشید هرگاه صدای من بلند شد در آئید تا شر او را از من دفع کنید. امام حسین علیه السلام نزد ولید آمد و مروان را هم آن جا دید ولید خبر مرگ معاویه را به امام داد و آن گاه نامه ی یزید را ابلاغ کرد امام فرمود: لابد به بیعت محرمانه ی من قانع نخواهی شد و می خواهی که آشکارا در حضور مردم بیعت کنم گفت آری امام فرمود: بنابراین تا بامداد فردا صبر کن تا تصمیم خود را در این باره بگیرم ولید گفت بفرمائید بروید و فردا همراه با جمعیت برای [صفحه ۹۷] بیعت بیائید، مروان گفت: به خدا قسم که اگر حسین بن علی (ع) از این جا برود و بیعت

نکند دیگر بر وی دست نخواهی یافت مگر آن که خونریزی میان شما بسیار شود او را نگهدار و مگذار برود! تا بیعت کند و گر نه وی را گردن بزن امام علیه السلام با شنیدن گفتار مروان از جای برخاست و گفت: یا ابن الزرقاء انت او هو ای بد مادر تو مرا می کشی یا ولید؟ فریاد امام (ع) که بلند شد، جوانان بنی هاشم یکی پس از دیگری غرق در اسلحه وارد شدند ولید و مروان که با این صحنه روبرو شدند و جان خود را در معرض خطر دیدند رنگ از چهره شان پرید. ولید گفت یابن رسول الله استدعا می کنم بفرمایید، امام (ع) راه خویش را در پیش گرفت و همراه کسان خود به منزل خویش رفت، مروان به ولید گفت اکنون که حرف مرا نشنیدی به خدا قسم دیگر بر وی دست نخواهی یافت. ولید گفت چه می گوئی مروان؟ کاری به من پیشنهاد می کنی که دین مرا تباہ می کند، به خدا قسم دوست ندارم که مال دنیا و مکنت دنیا تا جائی که خورشید بر آن می تابد و در آن غروب می کند از آن من باشد و من حسین بن علی را کشته باشم، سبحان الله اگر حسین بن علی گفت با یزید بیعت نمی کنم او را بکشم به خدا قسم گمانم آن است که هر کس خون حسین بن علی علیه السلام در گردن او باشد روز قیامت نزد خدا بدبخت و بیچاره خواهد بود. مروان که سخنان ولید را نپسندید به وی گفت اگر چنین یقین داری خوب کاری کردی، فردای آن روز که شنبه ۲۸ رجب بود ولید دیگر بار نزد امام فرستاد تا برای بیعت حاضر شود، امام در جواب فرستاده ی وی گفت امشب هم بماند فردا تصمیم خود را بگیرم [صفحه ۹۸] و همان شب یکشنبه ۲۹ ماه رجب سال شصتم هجرت با برادران و خواهران و برادرزادگان و بیشتر افراد خانواده ی خویش از مدینه بیرون رفت و شاهراه مکه را در پیش گرفت و داستان موسی بن عمران را یادآوری می کرد فخرج منها خائفا یتربق قال رب نجنی من القوم الظالمین آنگاهی که به امام گفته شد کاش شما هم مانند ابن زبیر از بیراهه می رفتید تا بر شما دست نمی یافتند! فرمود به خدا قسم من از بیراهه نخواهم رفت تا هرچه خدا بخواهد پیش آید سه روز گذشت از ماه شعبان شب جمعه وارد مکه شد و به یاد قصه ی موسی می فرمود: و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل مردم در مکه نزد امام رفت و آمد می کردند و حتی ابن زبیر که نیک می دانست با بودن فرزند پیغمبر کسی با او بیعت نخواهد کرد و مقام امام از هر جهت از وی بالاتر است همه روز خدمت امام شرفیاب می شد. در همین زمان نامه هایی از طرف اهالی کوفه برای امام علیه السلام می آمد که امام را دعوت به کوفه نموده بودند تا این که مسلم بن عقیل را به عنوان نیابت از طرف خود به کوفه رهسپار نمود و داستان شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و مسلط شدن عبیدالله بن زیاد بر اوضاع عراق پیش آمد در این میان فشار همه جانبه امام علیه السلام را محصور نموده که وظیفه ی خویش را فقط قیام و شهادت تشخیص داد. به قول مرحوم آیتی نویسنده بررسی، راهی هم به زنده ماندن دین و بقای امت اسلامی نداشت جز با این قیام خونین و این طور فهمید که اگر بخواهد این امت اسلامی زنده بماند و در جهان امتی [صفحه ۹۹] اسلامی باشند ناچار باید تحت عنوان ان الله شاء ان یراک قتلا خود کشته شود و زیر عنوان ان الله شاء ان یراهن سبایا عزیزان و خواهرانش و بزرگترین سخنوران توانای جهان اسلام که یکی نامش زینب است و یکی نامش ام کلثوم است و یکی نامش فاطمه بنت الحسین است و دیگری نامش علی بن الحسین (ع) اینان بروند و در سر بازارهای عراق و سوریه امت اسلامی را با آن وضع موجود شرم آوری که دارند توجه دهند و امت اسلامی را از خطر مرگ و نابودی برای همیشه رهائی بخشند و نهضت های مقدس را که پیش از حسین بن علی بوده است زنده نگهدارد و راهی هموار برای قیامها و نهضت های دینی آینده ی مسلمانان باز کنند لذا امام علیه السلام بخشناه اش را اعلام کرد «من کان باذلا فینا مهجته و موطننا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا غدا فانی راحل مصبحا ان شاء الله» در این جمله فهماند که مقصد کشت شدن است نه غنیمت بردن، هدف بسیار مقدس است و نه ریاست بازی، راه بسیار روشن است و آن دفاع از حریم اسلام و قرآن، در خطابه های گوناگونش امام علیه السلام پرده را کنار زد و راه خویش را برای دیگران روشن ساخت. خواننده ی گرامی ما در این مختصر نمی خواهیم از جریان قیام و علت قیام و خصوصیات قیام و داستان و واقعه ی کربلا چیزی بنگاریم چه این که (این رشته سر دراز دارد) و ما مشروحا در کتاب پرتوی از زندگانی حسین (ع) به بحث و تحقیق پرداخته ایم و لکن این جا ناچار از این مقدمه بودیم و با آوردن قسمتی از تاریخ علت قیام را به اجمال مذکور

داشتیم تا خواننده به خط و اشتباه بعضی نویسندگان وهابی منش آگاه شود. [صفحه ۱۰۰] روز پنجشنبه دوم ماه محرم سال شصت و یک هجری امام حسین علیه السلام در کربلا فرود آمد و بزرگترین حادثه و اتفاق را امام علیه السلام در تاریخ بشریت در آن زمین به یادگار گذاشت.

تاسوعا

روز نهم محرم فرا رسید لشکر یزید به فرماندهی پسر سعد اطراف حضرت حسین علیه السلام را سخت محاصره نمودند در عصر همان روز ابن سعد تیری در کمان نهاد، به سوی خیم فرزند پیغمبر پرتاب کرد و گفت: یا خیل الله ارکبی و بالجنه ابشری! ای لشکر خدا سوار شوید! بشارت باد شما را به بهشت؛ در این موقع امام (ع) در جلوی خیمه خود دست به شمشیر گرفته و سر به زانو گذاشته بود که ناگاه هیاهوی سپاه نزدیک شد، زینب کبری سراسیمه نزد برادر دوید و گفت: برادر مگر هیاهوی سپاه را نمی شنوی گذاشته بود که ناگاه هیاهوی سپاه نزدیک شد، زینب کبری سراسیمه نزد برادر دوید و گفت: برادر مگر هیاهوی سپاه را نمی شنوی که نزدیک شده اند امام (ع) سر برداشت و گفت: هم اکنون رسول خدا را به خواب دیدم که فرمود: تو نزد ما می آئی، زینب علیها السلام با شنیدن این سخن از برادر لطمه به صورت زد و گفت: ای وای امام فرمود خواهرم وای بر تو نیست آرام باش خدا تو را رحمت کند، در این موقع عباس بن علی علیهما السلام آمد و گفت: «یا اخی قد اتاک القوم» آقا دشمن رسیده است چه می فرمائید؟ امام برخاست و فرمود: «یا عباس ارکب بنفسی انت» ای عباس جانم به قربانت خود سوار شو پیرس که چرا در این موقع حمله کرده اند و چه پیش آمدی به تازگی روی داده است؟ ابوالفضل با بیست نفر [صفحه ۱۰۱] سوار از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اسدی در مقابل سپاه دشمن رفتند و پرسیدند که سبب حمله ناگهانی شما چیست؟ گفتند دستوری از ابن زیاد رسیده است که باید هم اکنون تسلیم شوید!!! یا با شما جنگ کنیم، عباس گفت: شتاب نکنید تا من خدمت ابا عبدالله (ع) برسم و مطلب را به عرض امام برسانم همراهان عباس در جلو سپاه دشمن ماندند و ایشان را موعظه می کردند تا عباس نزد برادر آمد و مطلب را به عرض رسانید امام فرمود برگرد و اگر توانستی تا بامداد فردا برای ما مهلت بگیر باشد که ما امشب برای پروردگار خود نماز بخوانیم و دعا کنیم و در پیشگاه پروردگار آمرزش بخواهیم خدا می داند که من نماز خواندن و قرآن خواندن و زیاد دعا کردن و استغفار نمودن را دوست دارم. سید بن طاووس در لهوف می نویسد: عمر سعد خواست از مهلت دادن شانه خالی کند عمرو بن حجاج گفت ای عمر اگر ترک و دیلم از تو چنین تقاضائی داشتند اجابت می کردی سبب چیست که فرزند پیغمبر خدا را یک شب مهلت نمی دهی؟! به هر صورتی بود آن شب را به امام و یارانش مهلت دادند و امام هم از این فرصت کوتاه استفاده کرد و خود را برای شهادت آماده ساخت و یاران خود را بار دیگر امتحان کرد تا اگر کسی تاکنون از عاقبت این قیام بی خبر مانده است اکنون بداند که جز شهادت و فداکاری راهی در پیش نیست و هر کس نه برای شهادت مانده است باید برود و میدان فداکاری را برای رادمردان از جان گذشته خالی نماید. [صفحه ۱۰۲]

شب عاشورا

آفتاب روز نهم غروب کرد و شب دهم محرم فرا رسید امام علیه السلام یاران خود را جمع کرد حضرت سجاد (ع) می فرماید: من با این که مریض بودم به سخنان پدرم گوش می دادم پدرم پس از ستایش پروردگار و سخنانی چند در آخر سخن خویش فرمود: گمان می کنم که روز نبرد ما با این سپاه رسیده من همه را اذن رفتن دادم و آزاد گذاشتم؛ همگی بدون منع و حرج راه خود را در پیش گیرید و از این تاریکی شب استفاده کنید. سکینه دختر امام (ع) می گوید: میان خیمه خود نشسته بودم چون صدای پدرم را شنیدم نزدیک شدم پس از تمام شدن سخنان پدر بزرگوارم جمعیت ده نفر و بیست نفر رفتند و از همه آنها جمعیت خیلی باقی ماند، من دیدم پدرم سر به زیر افکنده است، سر به آسمان برداشتم و گفتم خدایا اینان ما را تنها گذاشتند و رفتند خدایا آنان را

مخدول نمای و فقر و بدبختی بهره‌ی آنان فرمای. مورخان بزرگ نقل نموده‌اند که چون خطبه‌ی امام به پایان رسید و اصرار ورزید که مرا تنها بگذارید پیش از همه یاران وی برادران و فرزندان و برادر زادگان امام و پسران عبدالله بن جعفر و پیش از همه‌شان عباس بن علی هم صدا گفتند: چرا برویم برای این که بعد از تو زنده بمانیم خدا چنان روزی را پیش نیورد که تو کشته شوی و ما زنده باشیم. [صفحه ۱۰۳]

فرمان عباس به جوانان

معالی السبطين نقل می‌کند: دختر علی زینب علیهاالسلام می‌گوید: در شب عاشورا از خیمه خارج شدم تا این که به خیمه‌ی برادرم حسین علیه‌السلام بروم. او در خیمه به تنهایی به سر می‌برد، دیدم مشغول مناجات با خداوندگار است و قرآن را تلاوت می‌کند با خود فکر کردم در مثل چنین شبی سزاوار نیست برادرم تنها در خیمه بماند به دنبال این فکر به سوی خیمه‌های برادرانم و پسر عموهایم روان شدم، تا آنان را به این عمل سرزنش کنم نزدیک خیمه‌ی برادرم عباس رسیدم صدای مهممه و فریادی به گوشم رسید پشت خیمه گوش فرا دادم دیدم پسر عموها و برادران و برادرزاده‌هایم گرد هم حلقه‌وار جمع شده‌اند و عباس در وسط آنان است مانند شیر نیم خیز به روی دو پا شده و شروع به سخن نموده است. خطبه‌ای را بیان فرمود که ماندش را نشنیده بودم مگر از برادرم حسین (ع) پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر اسلام و آل او برادرزاده‌ها و عموزاده‌ها و برادرانش را مخاطب قرار داده فرمود: فردا چه خواهید کرد؟ آنها گفتند اختیار با توست و ما در فرمان توئیم، فرمود: بدانید اصحاب برادرم نسبت به ما بیگانه و غریبند و همیشه بار سنگین مرد به دوش اهل خود است، فردا شما باید پیش قدم شوید در شهادت و نگذارید آنان بر شما سبقت بگیرند. مبدا این که مردم بگویند: بنی‌هاشم یاران خود را پیش داشتند و بعد مرگ را با ضرب شمشیر از خود دفع می‌کردند زینب سلام‌الله علیها می‌گوید: چون سخن برادرم عباس به اینجا [صفحه ۱۰۴] کشید بنی‌هاشم شمشیرهای خود را کشیدند و فریاد زدند چنین خواهیم کرد و ما در فرمان تو خواهیم بود. ابوالفضل با جلال و شهادت خاصی، آن شب به پاسداری و نگهبانی خیام حسینی مشغول بود و تا صبح لحظه‌ای به خواب نرفت و دشمن هم از ترس برق شمشیر ابوالفضل قدرت شیخون و حمله به آنان را نیافت بلکه دشمن هم نیز به خواب نرفت گرچه دریایی از لشکر در آن بیابان گرد هم آمده بود ولی عباس بن علی هم شیر بیشه‌ی شجاعت و دست‌پرورده‌ی علی مرتضی بود در آن شب که یاران حسین (ع) و بنی‌هاشم به مناجات با قاضی‌الحاجات و تلاوت قرآن و رکوع و سجود بودند عباس بن علی سوار بر اسب با شمشیر بیرون از نیام به حفاظت آنان مشغول بود کودکان و زنان حرم پیغمبر با خاطری آسوده به خواب رفتند.

لشکر حق و باطل

بامداد خونین روز عاشورا فرا رسید، در آن روز در کنار شط فرات جریانی رخ داد گرچه اساساً آن فاجعه بیش از چند ساعت به طول نینجامید ولی به قدری بزرگ و با عظمت بود که تا دنیا دنیاست فراموش نخواهد شد یک جمعیتی که شماره‌ی آنان حداکثر صد و بیست تن و یا بنابر مشهور ۷۲ نفر بیش نبود با لشکری عظیم و مجهز روبرو بودند و میان آنان جنگی سخت در گرفت در آن لشکر کوچک، فداکاری، جانبازی، دل‌باختگی، پایداری، حق‌گوئی، قدرت بیان، منطق استوار، اعتماد به پروردگار، توکل بر خدای جهان، شهادت، شجاعت، عفت، احترام به مقام زعامت اسلام، [صفحه ۱۰۵] ارزش دادن به احکام قرآن، ناچیز شمردن جان در برابر فرمان خداوند منان، بی‌اعتنایی به دنیای دون‌پرور، پابند بودن به شرف و انسانیت، حیا، عاطفه، محبت، ایمان، عبادت، حق‌پرستی و تمام فضائل اخلاقی در تحت سرپرستی سالار شهیدان حسین بن علی (ع) آشکار بود. اما در برابر، آن لشکر عظیم که از کوفه و شام به فرمان یزید و سرپرستی عبیدالله بن زیاد و فرماندهی عمر سعد تشکیل یافته بود موجی از رذائل اخلاقی پستی و بی‌دینی و

لا ابالی گری، بی بند و باری لجام گسیختگی، سنگ دلی، خونخواری، بدزبانی، بی حیائی، نانجیبی، رقاوسی، شراب خواری، پول پرستی، دنیا خواری، فرمانبرداری از زمامداران خائن، پشت پا زدن به اصول انسانی و دارا بودن تمام رذائل اخلاقی و خلاصه گوئی هرچه حرامزاده از ابتدای جهان به وجود آمده بود یک جا در آن صحرا گرد آمدند و اطراف فرماندهی مانند خود بی شرافت و بی وجدان و بی رحم را گرفتند و حادثه‌ی خونین آن روز را به وجود آوردند. تاریخ قیافه‌ی هر دو لشکر را به خوبی مجسم ساخته است وضع روحی اصحاب و یاران امام را تاریخ نشان می‌دهد، به گفته‌ی مرحوم آیتی: این سطر را به نام علی بن الحسین علیهما السلام ثبت کرد: «ما که بر حقیق از مردن چه باک داریم». این جمله را به نام قاسم بن الحسین بر جبهه‌ی تاریخ نوشت «مرگ در کام من از غسل شیرین تر است» قیافه‌ی اخلاص و نطق‌های مسلم بن عوسجه را در این سطر مجسم ساخت «ما اگر از یاری تو دست برداریم و در ادای این وظیفه کوتاهی کنیم نزد خدا چه عذری خواهیم داشت؛ به خدا قسم که «تا زنده‌ام دست از یاری تو بر نمی‌دارم تا در راه تو جان دهم و [صفحه ۱۰۶] پیش از همه یارانت کشته شوم» یک دنیا عظمت روحی و شخصیت و مردانگی سعید بن عبدالله حنفی را که امام به او اجازه‌ی رفتن داده بود در این جمله می‌شود خلاصه کرد «به خدا قسم اگر کشته شوم سپس زنده شوم باز مرا به آتش بسوزانند آنگاه خاکستر مرا به باد دهند و هفتاد بار این کار به سرم آید از تو جدا نخواهم شد تا در این راه به شهادت رسم» نام بشر بن عمر و حضرمی را با یک جمله‌ی افتخار آمیز در تاریخ شهدای اسلام جاوید ساحت «ای حسین درندگان بیابان مرا زنده پاره‌پاره کنند اگر از تو جدا شوم و حال تو را از دیگران ببرسم چرا در حال تنهایی و بی کسی دست از یاری تو بردارم؟ هرگز چنین کاری نخواهد شد آیا می‌شود که من پسر پیغمبر را در دست دشمن گرفتار بگذارم و خود راه سلامت و عافیت را در پیش گیرم خدا چنان روزی را نیاورد» نام دیگر شهدای بزرگوار عاشورا با جمله‌ی ذیل که نمودار عظمت و اخلاص و شهامت بی نظیر آنها است ثبت تاریخ شد. عمرو بن قرظه انصاری در حال جان دادن گفت «ای پسر پیغمبر آیا وفا کردم و وظیفه‌ی خویش را انجام دادم؟» حبيب بن مظاهر بر سر بالین مسلم بن عوسجه گفت: «مسلم خوشا به حالت که پیش از ما، به بهشت می‌روی». مسلم بن عوسجه روی خاک گفت «حبيب من که رفتم، اما تو دست از یاری امام برمدار». ابو ثمامه صاعدی (صیداوی) نزدیک ظهر به امام عرض کرد: «ای حسین بن علی چه خوب بود که ما نماز ظهر را با شما می‌خواندیم آن گاه به شهادت می‌رسیدیم». [صفحه ۱۰۷] این بود وضع روحی اصحاب و یاران آن بزرگ شهید آنان حدود ۷۲ نفر بیش نبودند هفده نفرشان از اهل بیت و جوانان بنی هاشم دو نفر از فرزندان امام یعنی علی اکبر و طفل شیرخوار سه نفر فرزندان برادرش امام حسن یعنی قاسم، عبدالله و ابوبکر پنج نفر برادران امام یعنی عباس و عبدالله و جعفر و عثمان پسران ام البنین و محمد بن علی، دو نفر از اولاد عبدالله بن جعفر یعنی عون و محمد و پنج نفر از اولاد عقیل یعنی جعفر بن عقیل و عبدالرحمن بن عقیل و عبدالله و محمد پسران مسلم بن عقیل، و محمد بن ابی سعید بن عقیل نام این هفده نفر در زیارت ناحیه برده شده، و جز اینان در حدود پنجاه و چند نفر دیگر در تاریخ نام برده شده است یا لیتنا کنا معکم @ فتفوز معکم فوزا عظیما ای کاش ما با شما بودیم و سرفراز و سعادتمند می‌گشتیم.

دلآوری ابوالفضل در روز عاشورا

عباس بن علی بهترین نمودار شجاعت علی (ع) در روز عاشورا قرار گرفت، او مکرر به سپاه دشمن حمله برد در اولین حمله‌ی دسته جمعی، اصحاب حسین علیه السلام به سرکردگی طرماح در محاصره قرار گرفتند امام (ع) برادرش ابوالفضل را به کمک آنان فرستاد عباس بن علی یکه و تنها به دشمن حمله کرد و جمعی از لشکر را کشت و یاران حسین (ع) را از معرکه‌ی جنگ نجات داد و دو مرتبه به دشمن حمله نمودند، عده‌ای از مورخین نوشته‌اند در این حمله دو هزار از لشکر دشمن کشته شد و به همین جهت جنگ تن به تن و یک نفر با یک نفر را اعلام کردند. [صفحه ۱۰۸] دشمن از قدرت و شجاعت ابوالفضل که مظهر شجاعت علی بود وحشت داشت، آنان می‌دانستند کشتار آنها به دست نیرومند و توانای فرزند علی کاری بس آسان است، تمام ترس و خوف

دشمن از عباس بن علی بود، لذا نقشه‌ی امان نامه برای این بود که عباس را از حمایت برادر دور کنند خواننده‌ی عزیز این جمله را برای همیشه به خاطر داشته باش: و لعمر الله لو لم یکن ما جرى علی اللوح ان یتشهد العباس فی ذلک الیوم حتی ینکسر لفقده ظهر الحسین (ع) و ینال بالشهادة لافنی العباس جمیع اهل الکوفه بشماله دون یمینه و قد قتل بشماله ماء و ثمانین فارسا ممن یعد بألف او ألفین: به جان خود سوگند اگر نبود آن چه که بر لوح محفوظ نگاشته و قضای الهی جاری شده بر این که عباس بن علی به درجه شهادت در روز عاشورا نائل شود و پشت برادر را در غم و اندوه خویش بشکند، به تحقیق نابود می‌ساخت تمام اهل کوفه را به دست چپ خویش بدون احتیاج به دست راست، آری او با دست چپ صد و هشتاد نفر جنگجو را به خاک هلاک کشید با این که مطابق با هزار یا دو هزار جنگجو بودند.

شهادت برادران ابوالفضل

عباس بن علی برای اینکه فداکاری را تکمیل نموده و به اعلا درجه‌ی آن نائل گردد و ساعتی بیشتر زنده بماند و حمایت از جان امام (ع) بنماید به برادران خود فرمان فداکاری و جانبازی داد برادرانش عبدالله و جعفر و عثمان را گفت یا بنی امی [صفحه ۱۰۹] تقدموا بنفسی انتم فحاموا عن سیدکم حتی تموتوا دونه: جانم فدای شما باد جلو بروید جنگ کنید و از آقای خود حمایت نمائید تا اینکه به شهادت برسید برادران ابوالفضل برای امتثال فرمان او و رسیدن سعادت پیش روی امام (ع) ایستاده و کسب اجازه نمودند و در میدان نبرد داد شجاعت و شهامت از خود نشان دادند تا به درجه‌ی شهادت رسیدند.

شهادت عبدالله بن علی

عبدالله بن علی جنگی سخت نمود و در حال حمله به دشمن این رجز می‌خواند: انا ابن ذی النجدۃ و الافضال ذاک علی الخیر ذو الفعّال سیف رسول الله ذو النکال فی کل یوم ظاهر الاحوال [۲۲]. بعد از کارزار شدید، هانی بن ثابت حضرمی به وسیله‌ی وارد ساختن دو ضربت شدید آن بزرگوار را شهید ساخت در حالی که بیش از ۲۵ سال از عمر شریفش نمی‌گذشت درود خداوند به روان جاویدش باد. [صفحه ۱۱۰]

شهادت جعفر بن علی

جعفر بن علی بعد از کشته شدن برادر به میدان شتافت و این رجز را می‌خواند: انی انا جعفر ذو المعالی ابن علی الخیر ذو النوال ذاک الوصی ذو السنا و الوالی حبی بعمی جعفر و الخال احمی حسینا ذا الندی المفضال [۲۳]. پس از ابراز شجاعت خولی بن یزید آن بزرگوار را در حالی که ۲۱ سال از سنش بیش نمی‌گذشت شهید نمود.

شهادت عثمان بن علی

عثمان بن علی آخرین برادر تنی و مادری ابوالفضل به میدان شتافت و این رجز را خواند: انی انا عثمان ذو المفایر شیخی علی ذو الفعّال الطاهر هذا حسین سید الاخیر و سید الصغار و الاکابر [۲۴]. [صفحه ۱۱۱] سپس با شمشیر آبدار حمله برد و پس از جنگی نمایان خولی بن یزید سهمی «تیری» بر پهلوی مبارکش زد که از روی اسب بر زمین افتاد و مردی از بنی دارم سر از بدن مبارک آن شهید راه حق جدا ساخت با اینکه از سن مبارکش بیش از ۲۳ سال نمی‌گذشت و پدر بزرگوارش او را عثمان نام نهاده بود هم نام عثمان بن مظعون رضوان الله علیه.

ابوالفضل در طلب آب

همچنان که در پیش نگاشتیم عباس بن علی عهده‌دار سقایت لشکر امام حسین (ع) و از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا برای تشنگان به سهولت و آسانی آب آشامیدنی فراهم نموده و به خصوص کودکان که احتیاج بیشتری در آن صحرای تفتیده به آب پیدا می‌کردند رجوعشان به آن حضرت بود لذا روز عاشورا هنگامی که عباس بن علی با آن نبرد خونین روبرو شد و داغ گروهی از اصحاب و برادران و برادرزادگان را دید دیگر دنیا در نظر آن بزرگوار سخت تیره و تاریک می‌نمود ناگهان متوجه شد کودکان از شدت عطش فریاد می‌زنند و عباس عموی عزیز خویش را می‌خوانند و می‌گویند: عمو جان تو ما را همواره آب می‌دادی، اینک چه شده است که باید لبهای ما از تشنگی بخشکد و دل‌های ما به هوای آب پر بزند و کام ما از عطش خشک باشد ای عمو جان آخر تو سقائی تو سیراب کننده لب تشنگانی، و می‌دید بچه‌ها دامن عمو را گرفته از زینب آب می‌طلبند و او آنها را نوید می‌دهد و می‌گوید عمو شما برایتان آب تهیه می‌کند. [صفحه ۱۱۲] این مناظر چنان عباس را تکان داد، که در صدد برآمد آبی به خیام آورد، و تشنگان را سیراب سازد ولو به قیمت جانش تمام شود، لذا نزد برادر آمد و اجازه‌ی میدان خواست و عرض کرد برادر می‌خواهم جانم را فدایت کنم، چون امام حسین (ع) این سخن شنید به شدت گریه کرد و فرمود: آخر تو پرچم‌دار منی «فقال العباس قد ضاق صدري» گفت برادر سینه‌ام تنگ شده و دیگر از زندگی سیر گشته‌ام پس از اصرار فراوان امام علیه‌السلام فرمود «فاطلب لهؤلاء الأطفال قليلا من الماء» پس برو و برای این کودکان قدری آب طلب کن، عباس بن علی رهسپار میدان گردید، به نقل کثیری از مورخین مانند روضه‌الصفاء و عده‌ای از محدثین مانند سید بن طاووس و مفید امام حسین علیه‌السلام نیز با آن حضرت همراه شد و به اتفاق به لشکر دشمن حمله بردند و همچون شیر در میان لشکر افتادند و از کشته پشته ساختند عمر سعد فریاد زد ای گروه بدانید این دو نفر فرزندان اسدالله الغالب علی بن ابیطالب‌اند اگر هر دو با هم جنگ کنند یک نفر از شما باقی نخواهد ماند بکوشید میان آنان جدائی افکنید این بود که لشکر بر دو دسته تقسیم شدند و بین دو برادر جدائی افکندند حسین علیه‌السلام در طرف میمنه و راست لشکر قرار گرفت و عباس در طرف میسر و چپ لشکر، در ابتدا به وسیله‌ی گفتن «الله اکبر» یکدیگر را از حال خویش آگاه می‌ساختند امام حسین (ع) شمشیر می‌زد و می‌فرمود انا بن محمد المصطفی عباس برادرش حمله می‌کرد و می‌فرمود انا بن علی المرتضی امام حسین (ع) سر و دست می‌انداخت و ندا می‌داد انا بن خدیجه الکبری و می‌فرمود انا ابن فاطمة الزهراء از این طرف عباس بن علی برادر را با [صفحه ۱۱۳] گفتن جمله‌ی انا بن وصی المصطفی از زنده بودن و حیات خویش آگاه می‌ساخت. تا اینکه فاصله‌ی بین دو برادر زیاد شد و تیری به جنگ امام علیه‌السلام وارد شد و خون جاری گردید و از یک طرف در خیام حرم کسی نبود و زنها و بچه‌ها سخت در وحشت بودند و امام (ع) از نهب و غارت و حمله‌ی لشکریان به حرم بیم داشت به سوی خیام برگشت و عباس بن علی به سوی شریعه‌ی فرات حرکت کرد در حالی که مشکی بر دوش داشت دو منظره‌ی تازه عباس را به رفتن به سوی شریعه‌ی فرات وادار نموده بود یکی آنکه درب خیمه‌ی بانوان آمد تا مشکی بستند و به فرات رهسپار گردد فریاد العطش کودکان برادر را شنید و دوم این که دید شکم‌های خود را بر خاک نمناک خیمه‌ی مخصوص مشک‌های آب نهاده و از شدت عطش شکم خویش را به خاک می‌کشند لذا با یک حمله‌ی حیدری فرزند علی علیه‌السلام چهار هزار تیرانداز را از اطراف شریعه‌ی فرات دور ساخت و با خاطری آسوده وارد شریعه‌ی فرات گردید.

مبارزه‌ی ابوالفضل

معالی السبطين از طریحی و عده‌ای از مورخین نقل می‌کنند: امام (ع) به برادرش عباس بن علی اجازه‌ی جنگ نداد بلکه فقط به خاطر آوردن آب آن حضرت را به میدان فرستاد و بدین وسیله دست و پای آن حضرت را بست آن‌هم با داشتن پرچم و مشک

ولی آن شیر شجاع با این جهات چهار هزار مرد جنگنده را از شریعه‌ی فرات دور ساخت همان طوری که گوسفند از گرگ می‌رمد آنها به سنگرهای خود پناهنده [صفحه ۱۱۴] می‌شدند و آن حضرت را هدف تیرها قرار می‌دادند، اسحاق به جنوه می‌گوید: ما عباس بن علی را مانند دسته‌های ملخ به رگبار تیرش گرفتیم به طوری که بدنش مانند خارپشت گردید با این وصف او مانند کوهی پابرجا بود که بادهای شدید او را به حرکت نمی‌تواند بیاورد او خویش را به قلب لشکر زد و ۸۰ تن و یا ۱۸۰ نفر جنگجو را به خاک هلاک افکند و این رجز می‌خواند: لا ارب الموت اذا الموت زقا حتی اوارى فى المصاليق لقا نفسى لنفس المصطفى الطهر وقا انى انا العباس اغدو بالسقا و لا اخاف طارقا ان طرقا بل اضرب الهام افر فرقا و لا اخاف الشر عند الملقى [۲۵]. سپس حمله‌ی شدیدی نمود مانند آتش که در نزار افتد لشکر را به هر سمت کشانده و از کشته پشته می‌ساخت و می‌فرمود: اقاتل القوم بقلب مهتد ادب عن سبط النبى احمد اضربكم بالصارم المهند حتى تحيدوا عن قتال سیدی [صفحه ۱۱۵] انى انا العباس ذو التودد نجل على المرتضى المؤيد [۲۶]. عباس بن علی وقتی لشکر را پراکنده ساخت وارد شریعه فرات گردید که هدف خویش را تعقیب کند ولی لشکر هجوم آورده و ممانعت به عمل آوردند، او از شریعه فرات بالا آمد و آنان را متفرق ساخت تا شش مرتبه این پیکار ادامه یافت و در مرتبه‌ی ششم لشکر به قدری دور و متفرق و خسته شد که فرصت پر نمودن مشک از آب فرات برای آن بزرگوار پیدا شد.

دو درس از فرزند علی

هنگامی که ابوالفضل العباس وارد شریعه فرات شد اسب را در میان فرات راند تا آنجا که آب زیر شکم اسب را فرا گرفت خستگی از جنگ، هوای گرم و تفتیده، جگر سوزان، شدت تشنگی، ابتدا کف دست را پر آب نموده در برابر لبهای حیوان گرفت این اولین درس ابوالفضل بود همه می‌دانیم که دنیا در عصر فضا و عصر ماهواره جمعیت‌هایی را به نام حمایت از حیوان فراهم آورده و در خاور و باختر دور، این رقم کمیته‌ها تشکیل و در روزنامه‌ها و مجلات تبلیغاتی دارند. در یکی از کشورهای اروپایی به واسطه‌ی زیان رساندن به کبوتران جمعیت حمایت حیوان اعتصاب نمودند در هند برای کشتن گاوها جمعیت حمایت حیوان طرفداران گاوها و بودائی‌ها را تأیید کردند [صفحه ۱۱۶] بالاخره در گوشه و کنار دنیای ما احزاب و جمعیت‌های مختلفی به نام حمایت از حیوان با تبلیغات همه جانبه دیده می‌شود اما در هزار و اندی سال پیش مطلبی را که بشر امروز به آن پی برده و برایش روشن شده است، عباس بن علی فرزند رشید امیرالمومنین به جهان بشریت آموخت، دنیا باید درس حمایت از حیوان را از آن بزرگ شجاع و قهرمان تاریخ بیاموزد که چگونه با این که خود سخت تشنه بود حیوان را بر خود مقدم داشت. [۲۷]. درس دوم ابوالفضل درس مساوات و از خود گذشتگی بود؛ همین که آب را برابر لبهای خشکیده خود گرفت «فذکر عطش اخیه الحسین علیه السلام» ناگاه تشنگی برادر را به یاد آورد و فرمود: «و الله لا اذق الماء و سیدی الحسین عطشاناً»: به خدا قسم آب نمی‌نوشم با اینکه آقای من حسین (ع) تشنه باشد. یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین شارب المنون و تشریب البارد المعین هیئات ما هذا فعال دینی و لا فعال صادق الیقین [۲۸]. [صفحه ۱۱۷] لذا آب را به روی آب ریخت و مشک را پر آب نموده بر دوش راست افکند و از شریعه فرات با لب خشک بیرون شد تا مگر آبی به خیام حرم برساند و کودکان را از شدت تشنگی برهاند پر کرد مشک و پس کفی از آب بر گرفت می‌خواست تا که نوشد از آن آب خوشگوار آمد به یادش از جگر تشنه‌ی حسین چون اشک خویش ریخت ز کف آب و شد سوار شد با لبان تشنه ز آب روان روان دل پر ز جوش و مشک به دوش آن بزرگوار یک تن کسی ندیده و چندین هزار تیر یک گل کسی نچیده و چندین هزار خار

عباس در محاصره‌ی دشمن

فرمانده قسمت محافظ شریعه‌ی فرات با دیدن عباس بن علی فریاد زد: به هوش باشید اگر عباس آب به خیام ببرد و فرزند فاطمه آب بنوشد روزگارتان سیاه می‌گردد مگذارید او جان به در برد، نگذارید آب خیام برساند، لشکر از هر سمت بر او احاطه کرده و آن حضرت را در میان گرفتند و از هر سو تیراندازان هجوم آوردند، ولی فرزند شیر خدا چون شیر خشمناک شمشیر جان‌ستان از نیام برکشید و بر آن منافقان خون‌آشام حمله‌ور گردید و این [صفحه ۱۱۸] رجز می‌خواند: اقسمت بالله الاعز الاعظم و بالحجون صادقاً و زمزم و بالخطیم و الغنا المحرم لاخضبن الیوم جسمی بدمی دون الحسین ذی الفخار الاقدم امام اهل الفضل و التکریم [۲۹]. و چون نظر فرزند رشید علی رساندن آب به خیام حرم بود از کنار نهر علقمه راه را کج کرده و از میان درختان عبور خویش را قرار داد و اجازه نمی‌داد احدی از لشکر به او نزدیک شود و در حملات ابتدایی با نه هزار نفر روبرو بود و با شمشیر آتشبار خویش دشمن را از خویش دفع می‌نمود، و دشمن را دور می‌کرد، و مرگ بود که از دم شمشیر او می‌ریخت گوئی عذاب بر آن لشکر نازل شده بود، به چپ و راست حمله‌ور می‌شد و شجاعانی را بر زمین می‌افکند ولی تمام توجه عباس بن علی به سلامت رساندن مشک آب بود به خیام حرم، چون عمر سعد این منظره را دید فریاد زد وای بر شما مشک آب را به نیزه سوراخ کنید به خدا قسم اگر حسین آب بنوشد یک نفر از شما را باقی نخواهد گذاشت آیا نمی‌دانید او فرزند اسدالله الغالب و شجاعترین عرب است؟ و یلکم ارشقوا القربه بالنبل [صفحه ۱۱۹] فوالله ان شرب الحسین الماء افناکم عن آخرکم اما هو الفارس بن الفارس و البطل المداعش» در این میان نوفل بن ازرق که در پشت نخله‌ای کمین کرده بود ناجوانمردانه شمشیری بر دست راست ابوالفضل وارد ساخت و دست راست آن حضرت را از بالای بازو قطع کرد، آن حضرت به چابکی شمشیر را با دست چپ گرفت و مشک آب را به طرف چپ افکند و این اشعار را فرمود: و الله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابداء عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین نبی صدق جائنا بالدين مصدقا بالواحد المبین [۳۰]. عباس بن علی با دست چپ دفاع می‌کرد و تن خود را سپر مشک آب قرار داده بود که ناگاه نوفل و یا حکیم بن طفیل با شمشیر حمله نموده و دست چپ آن حضرت را از بند جدا ساختند عباس بن علی مشک را به گردن افکند و بند آن را به دندان گرفت و با ضرب پا دشمن را می‌راند و می‌فرمود: یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمه الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار [۳۱]. [صفحه ۱۲۰] عمر سعد فریاد برآورد چرا سستی می‌کنید تیرها را بر کمان نهید و او را هدف تیر قرار دهید و مشک آب را سوراخ کنید، تیراندازان طبق دستور پیکر نازنین ابوالفضل را تیرباران کرده ولی آن بزرگ شجاع نمی‌گذاشت تیر بر مشک آب وارد آید، تن را سپر قرار داده بود دشمن حمله‌ی محاصره را تنگ نمود و تیری بر مشک آب زد که آبها بر روی زمین ریخت

شهادت ابوالفضل

فضم اللواء الی صدره و تکاثروا علیه و اتته السهام کالمطر و جائه سهم فاصاب القربه و اریق مائها ثم جائه سهم آخر فاصاب صدره فانقلب عن فرسه و صاح الی اخیه الحسین (ع) ادرکنی فلما اتاه رآه صریعاً فبکی. در گیر و دار مبارزه تیری بر قلب مبارک عباس بن علی وارد آمد و حکیم بن طفیل هم عمود آهنین بر فرق آن حضرت زد و نادی بصوت، عال علیک منی السلام یا ابا عبدالله ادرک اخاک در این هنگام بود که فریاد زد برادر، برادرت را دریاب. این منظره سخت دردناک است فرزند علی بی دست در میان دشمن قرار گرفت، تیراندازان بدن نازنین او را تیرباران و همچون خارپشت ساختند شمشیر زنان در حد قدرت با شمشیر برهنه به پیکرش حمله‌ور شدند، عمود آهنین بر فرق همایونش زدند گاهی که به روی زمین افتاد بدن او قطعه‌قطعه و چاک‌چاک بود. [۳۲]. [صفحه ۱۲۱] ابومخنف می‌نویسد: وقتی صدای ابوالفضل به گوش امام حسین (ع) رسید، صیحه‌ای زد و قیافه‌ی مبارکش افسرده گشت که بیننده به خوبی آثار شکست را در چهره‌ی امام تشخیص می‌داد و بان الانکسار فی وجه الحسین و بکی بکائاً شدیداً، و نادی، و اخاه، و اعباساه و امهجة قلباه و ضیعتاه بعدک یا عباس الآن انکسر ظهري و قلت حیلتی شکستگی در چهره‌ی امام (ع) نمایان شد و

سخت آن حضرت گریست و فریاد زد: برادرم آه عباسم میوهی دلم، و نور دیدگانم، برادر کمرم شکست و راه چاره و تدبیرم کم شد. کسروا بقتلک ظهر سبط محمد و بکسره انکسرت قوی الاسلام قطعوا بقطع یدیک و انقطعت به ایدی النبی السامی [۳۳]. امام (ع) با شنیدن صدای برادر به سوی برادر حرکت کرد و می‌فرمود: خدایت جزای جانبازان عنایت کند، اما دشمن هنوز دست از بدن قطعه‌قطعه شده‌ی عباس بر نمی‌داشت و ضرباتی از راه کین بر پیکر مقدسش وارد می‌ساخت چون حسین (ع) این منظره را دید حمله‌ای سخت و شدید کرد که طومار لشکر را در هم پیچید لشکر رو به فرار نهادند آن حضرت فرمود: این تفرون و قد قتلتم اخی این تفرون و قد فتمم عضدی: کجا فرار می‌کنید با اینکه برادر را کشتید کجا فرار می‌کنید بازوی مرا شکستید بعد امام کنار بدن برادر آمد و سر او را بر زانو گذاشت و بلند بلند گریست. [صفحه ۱۲۲] ای عباسم، ای برادرم، به هوش آی، من حسینم. من برادر داغدار تو هستم، عباسم چشم باز کن دیدگان خونین و تیرخورده‌ات باز کن و برادر غریب و بی‌کس خویش را بنگر. ابوالفضل دیده از جهان پوشیده بود، و داغی گران و اندوهی بزرگ بر دل امام حسین (ع) نهاد آری فرزندی علی در کنار شریعه‌ی فرات و نهر علقمه جان داد و خاطره‌ای بسیار تلخ برای انسانها به جای گذاشت او دست خویش را در راه دفاع از دین خدا و پیکار با دشمنان از دست داد بدن مبارکش آماج تیرها و چشم حق بینش به تیر جفا خونین شد و فرق مبارکش به عمود آهنین شکافته گردید.

امام بر سر کشته‌ی برادر

امام حسین (ع) پس از اندوهی فراوان و ریختن سرشک از دیدگان با دل بریان و چشم نمناک تصمیم گرفت بدن اطهر عباس را مانند سایر شهداء به خیمه‌ی دارالحرب ببرد، اما وضع بدن طوری بود که امکان نداشت زیرا بدن قطعه‌قطعه و هر یک از اعضاء را امام می‌خواست از زمین بردارد قسمتی دیگر به روی خاک به جای بود ناگزیر بدن را به همان حال باقی گذاشت و خود تنها به سوی خیام حرم حرکت کرد.

خبر تکان دهنده

زن‌ها مضطرب، بچه‌ها گریه‌کنان، همه بیرون خیمه نگاه می‌کنند ببینند دو برابر کی می‌آیند، آیا حسین و عباس می‌آیند، آیا عباس بن علی آب خواهد آورد اینها همین طوری که به راه نگاه می‌کردند اولین اعلام خطر اولین منظره‌ی عجیب و تکان دهنده این [صفحه ۱۲۳] مطلب بود، دیدند امام حسین (ع) می‌آید اما تنها این دو برادر که با هم بودند! حال چرا عباس نیامده دل‌ها به طیش افتاد حسین (ع) یک مقدار که به حرم نزدیک شد اهل بیت نگاه می‌کردند آثار تأثر و انکسار در چهره‌ی امام نمایان بود، دلها سخت مضطرب شد و امیدها ناامید، حال در این میان یک نفر باید احوال عباس را پرسد و قضیه را روشن سازد. از میان همه سکینه دختر امام جلو آمد مقابل پدر ایستاد و گفت: «هل لك علم بعمی العباس» خدا می‌داند این سؤال با دل عزیز زهرا چه کرد زیرا به پدر گفت: آقا جان از عمویم ابوالفضل خبر دارید؟ کنایه از اینکه پدر عمویم عباس به کودکان وعده‌ی آب داده و ما به حالت انتظار مانده‌ایم چرا عمویم نیامد عمویم سابقه‌ی خلف وعده نداشت؟ چه روی داده که از عمویم خبری نشده؟ امام فرمود: سکینه جان ان عمک قد قتل و بلغ روحه فی الجنان عمویت را کشتند و روح او به بهشت آرמיד، من اکنون از کنار کشته‌ی او می‌آیم، ناگهان حرم به هم ریخت صدای شیون از تمام زن و بچه بلند شد. یک جمله زینب خواهرش سؤال کرد: زینب از صبح دیده بود که کشتگان به خیمه‌ی مخصوص حمل می‌شوند این بود که پیش آمد و عرض کرد پس چرا بدن برادرم عباس را به خیمه حمل نفرمودی؟ چطور شد او را به سایر شهداء ملحق نکردی؟ چرا بدن عباس عزیز را زیر سم اسبها گذاردی؟ امام فرمود: خواهرم من هرچه خواستم بدن را بردارم نتوانستم زیرا بدن برادرت عباس را آنقدر قطعه‌قطعه کرده بودند که حمل نمی‌شد، او را در کنار نهر علقمه به جای گذاشتم فلما سمعت زینب ذلک خرجت و نادت وا اخاه و عباساه و اقله [صفحه ۱۲۴] ناصراه و اوضیعتاه بعد ذلک و

جعلن النساء یبکین معها و بکی الامام بدین ترتیب فرزند رشید علی (عباس) علیهما السلام در سن ۳۵ سالگی و یا ۳۷ سالگی به شهادت رسید و در عالی ترین درجه‌ی شهداء راه حق قرار گرفت و نام جاویدش در دفتر جهان برای همیشه ثبت شد.

گریه‌ی علامه‌ی بحرالعلوم

در زمان علامه‌ی بحرالعلوم (ره) در قبر مقدس ابوالفضل العباس خرابی پدید آمد خبر به علامه‌ی بحرالعلوم دادند بنا شد روزی معین به اتفاق استاد بناء سرداب مقدس را افتتاح و قبر را تجدید عمارت نمایند، در روز مقرر علامه به همراه استاد بنا وارد سرداب شدند، معمار نگاهی به قبر و نگاهی به علامه افکند و گفت: آقا اجازه می‌فرمائید سئوالی بکنم؟ فرمود: بپرس؟ استاد بناء گفت: ما تا کنون خواننده و شنیده‌ایم مولانا العباس اندامی موزون و رشید داشته است به طوری که چون بر اسب سوار می‌شده زانوانش برابر گوشه‌های اسب بوده است بنابراین بایستی قبر مقدس طول بیشتر داشته باشد ولی من می‌بینم صورت قبر کوچک است آیا شنیده‌های من دروغ است و یا کوچکی قبر علتی خاص دارد؟ علامه‌ی بحرالعلوم به جای جواب سر به دیوار نهاده سخت گریست گریه طولانی علامه معمار را نگران و ناراحت ساخت عرضه داشت آقای من چرا گریان و اندوهناک شدید و سرشک غم از دیدگان فرو می‌ریزید؟ مگر من چه گفتم آیا از سئوال من تأثیری بر شما روی آورد؟ فرمود: استاد بناء پرسش تو دل مرا به درد آورد - زیرا شنیده‌های تو درست و صحیح [صفحه ۱۲۵] است اما من به یاد مصائب وارده بر عمویم عباس افتادم آری عباس بن علی اندامی رشید و موزون داشت، و لیکن به قدری ضربت شمشیر و تیرهای دلسوز، بر پیکر نازنین او وارد شد، که بدنش را قطعه قطعه نموده و آن اندام رشید به قطعات خونینی تبدیل یافت آیا انتظار داری بدن پاره‌پاره‌ی عباس (که به وسیله‌ی امام سجاد (ع) جمع‌آوری و دفن شد قبری بزرگتر از این قبر داشته باشد؟! [۳۴].

اعتراف مردی جنایتکار

عبدالله اهوازی می‌گوید: پدرم روزی برایم گفت من در بازار قدم می‌زدم. مردی سیاه چهره و بد قیافه و پژمان را دیدم، عصائی در دست دارد، و با گریه از راهگذازان کمک می‌خواهد، پیش رفتم و گفتم: کیستی؟ و از کجائی؟ گفت: تو را چکار است، دنبال کار خود برو و مرا به حال خود بگذار، گفتم دوست دارم داستان تو را بدانم، و تو را سوگند دهم که حس کنجکاوی مرا با یاد داستان قانع سازی، گفت: حاضرم به شرط اینکه مرا به خانه بری، و غذایم دهی او را به منزل برده و مقداری غذا برایش آوردم، پس از خوردن داستان خود را به شرح زیر بیان کرد: من در کربلا پرچمدار عمر سعد بودم، اسحاق بن حبه (حویه) نام دارم، عمر سعد مرا با جمعی از تیراندازان لشکر، مأمور [صفحه ۱۲۶] شریعه‌ی فرات نمود، تا نگذاریم آب به خیام حسین (ع) برده شود من با کمال جدیت در مأموریت خود کوشا بودم، به طوری که به همراهان خود اجازه‌ی برداشتن آب با خود نمی‌دادم، زیرا فکر می‌کردم مبادا دل آنها بر تشنگی کودکان امام حسین علیه السلام بسوزد، و عاطفه‌ی آنان را تحریک و به بردن آب وادار سازد یاد دارم شبی (عاشورا) چون جاسوسان پست نهاد، دزدانه پشت خیام امام حسین (ع) رفتم، و به گوش ایستادم، شنیدم امام حسین (ع) گریان است این گاه عباس از آن حضرت سبب پرسید امام فرمود: برادر تشنگی با قیافه‌ی مهیب خود؛ بر ما حمله‌ور گشته است کودکان از فرط عطش در معرض نابودی هستند، چه کنم؟ آیا می‌توانی از این جمع نابخرد آبی بخواهی، اضعار داشت: با اینکه بر این سیه‌دل مردم، آیات عذاب الهی را خواندم و از موعظه و اندرز خودداری نکردم، جوابی نگرفتم بامداد، در مقام تهیه‌ی آب بر می‌آیم، گرچه به قیمت جانم تمام شود امام درباره‌اش دعا کرد، برگشتم و جریان را به عمر سعد گزارش دادم، عمر پنج هزار نفر از لشکریان را به فرماندهی خولی بن یزید اصبحی بر گروه چهار هزار نفری محافظان نهر فرات اضافه کرد، فرات چون نگین انگشتر در محاصره‌ی عده‌ی ما قرار گرفت، عباس طبق وعده چون شیر غران، به سوی فرات شتابان گردید، اطرافش را گرفتیم، ولی فرزند علی (ع) بدون

اینکه اندک هراسی به خود راه دهد، و از تیرباران، بترسد چپ و راست ما را طوماروار درهم پیچید و خود را به شریعه رسانید، مشک را پر از آب کرد، و خود با لب تشنه از شریعه بیرون و رهسپار خیام حرم گردید. بانگ زدم: هان لشکر کوفه، اگر عباس آب را به خیام برد، و [صفحه ۱۲۷] کام تشنه کامان را سیر آب سازد، روزگار بر شما تیره و تار خواهد گردید، به هوش باشید و نگذارید به هیچ قیمت مشک آب سالم بماند، لشکر یک باره جنبش نموده به عباس حمله ور گردید و فرزند نیرومند علی (ع) به چالاکی خود را به قلب افراد زد و بسیاری از گروه ما را کشت، ولی مردی از طایفه‌ی ازد با ضربات شمشیر دست راست آن حضرت را از تن جدا ساخت، عباس شمشیر را به دست چپ گرفت و مشک آب را به سمت چپ خود انداخت، من در صدد سوراخ کردن مشک آب بر آمدم و با سرعت خود را از پشت سر بدان جناب رساندم و مشک آب را با ضربتی پاره کردم آب بر روی زمین ریخت عباس به من روی آور گردید من هم با شتاب شمشیری بر دست چپ آن حضرت نواختم، یکی دیگر از لشکریان عمود آهنین را بر سر مبارک آن جناب زد و مغزش را متلاشی ساخت با این حال از اسب سرنگون افتاد، و صدا زد آه برادر! آه حسینم صدای آن حضرت به گوش امام حسین علیه السلام رسید و با سرعت خود را بر بالین برادر رسانید، ما وی را محاصره نمودیم. اما، حضرتش هفتاد کس از ما را کشت و افراد را به هر طرف پراکنده ساخت، سپس بر سر بدن پاره پاره برادر نشست و چنان گریست که اطمینان یافتم، فرشتگان و جن‌ها گریان شدند آنگاه حضرت وارد شریعه شد و ایستاد تا مرکب آب بنوشد من به خود گفتم، حقا پسر رسول خدا و علی مرتضی است و همواره چون پدر ایثار می نماید و نفس دیگری را بر خود مقدم می دارد اما بدبختی و سنگ دلی به من دست داد، بی درنگ، فریاد زدم، یا حسین تو می خواهی آب بیاشامی اما زنان و کودکان دستخوش حمله و غارت لشکر شده اند امام با شنیدن این [صفحه ۱۲۸] صدا با سرعت بر مرکب سوار و به خیام حرم رهسپار گردید؛ بدیهی است گفته‌ی مرا نادرست دید من به این نقشه می خندیدم، این است مکافات من که می بینی قیافه ام درهم و صورتم سیاه شده است! عبدالله گوید: قلب من آتش گرفت بسیار متأثر شدم گفتم صبر کن تا برای خوردنی آورم به اندرون خانه رفتم و شمشیرم را برداشتم و به اتفاق غلامانم او را کشتیم و بدنش را با آتش سوزانیدم تا در آخرت هم به عذاب و آتش نیران سوخته گردد [۳۵].

دفن بدن ابوالفضل

در اینکه بدن‌های عزیزان پیامبر و علی و فاطمه «سلام الله علیهم» سه روز به روی خاک گرم کربلا باقی بوده یا بیشتر اختلاف است و مشهور همان سه روز است تا اینکه بنی اسد تصمیم بر دفن اجساد شهداء گرفتند ولی از آنجا که بدن امام را باید امام غسل بدهد و کفن بکند و نماز بخواند و از طرفی چون بدن‌های طیب و طاهر آنان سر در بدن نداشت و بنی اسد نمی توانستند فرق بگذارند، امام چهارم زین العابدین علیه السلام شخصا مبادرت نمود آن هم در موقعی که بنی اسد متحیر بودند و نمی دانستند چه بکنند، دیدند از دور اسب سواری پیدا شد و فرمود: می خواهید چه کنید؟ آنها از ترس کتمان کردند ولی بعد از آنکه اطمینان حاصل شد گفتند برای دفن اجساد آمده ایم لیکن آنها را نمی شناسیم و آقا را از نوکر تمیز نمی دهیم آن بزرگوار پیاده شد و دستور دفن را [صفحه ۱۲۹] به طریق خاصی صادر فرمود در این بین کشته‌ای را دیدند در آغوش کشیده و سخت می گریه و کلماتی را می فرمود: که قلبها را می گداخت و اشکها را جاری می ساخت تا اینکه قسمتی از خاک را بوئید و آن خاک را عقب زد قبری ساخته و پرداخته نمایان گشت بر آن بدن بی سر و مجروح نماز خواند آنگاه فرمود: بنی اسد بروید و بوریائی بیاورید و بدن عزیز فاطمه را در بوریائی پیچیده و در خاک گذارد و با انگشت سبابه نوشت: «هذا قبر الحسين بن علی بن ابیطالب الذی قتلوه عطشان» پس از دفن اجساد مطهره‌ی امام و شهداء کربلا به سمت نهر علقمه روان گردید و بدن طیب ابوالفضل را که در سر راه غاصریه به روی خاک بود دید امام علیه السلام خویش را به روی آن بدن افکند و بلند بلند گریست فرمود: یا عماه لیتک تنظر حال الحرم و البنات و هن ینادین و عطشان و غریته پس از گریه زیاد فرمان داد بنی اسد قبری حفر کردند بدن مطهر را خود در میان قبر نهاد چون بنی اسد سوال کردند

از آن حضرت که کیست؟ فرمود: من حجت خداوند بر شما علی بن الحسین هستم که اکنون در زندان ابن زیاد به سر می‌برم و برای دفن بدن پدر شهیدم و سایر شهداء آمدم. بدین ترتیب بدن مطهر عباس بن علی به دست مبارک امام زین‌العابدین علیه‌السلام در کنار نهر علقمه دفن گردید و صحن و بارگاه جداگانه‌ای برای زائرین تربتش به وجود آمد تا عظمت و بزرگواری‌اش بر دوست و دشمن آشکار شود. سلام خدا بر تو ای عباس بن علی و ای سپهسالار رشید حسین (ع) درود بی‌پایان به روان جاویدت ای فرزند برومند امیر [صفحه ۱۳۰] مؤمنان و ای جانباز راه حق و حقیقت صلوات فرشتگان الهی به روان مقدس و بدن به خون طپیده و دست‌های از بدن جدا شده‌ات باد ای فرزند رشید علی و ای ماه درخشان بنی‌هاشم که با یک جهان شهامت جان خویش در کف اخلاص نهادی و در رکاب برادر بزرگوارت با سری پر از شور و عشقی سوزان از حریم قرآن و عترت و از مسئله‌ی ولایت مطلقه دفاع کردی آری تو بودی که با ریختن خون خویش درخت فرخنده‌ی اسلام را آبیاری و تربت خجسته‌ی کربلا را رنگین نمودی و با فرقی شکافته و صورتی آغشته به خون لبخند زنان پیک مرگ را استقبال نمودی، و دامن خاک را از قطعات بدن خویش پر از عظمت ساختی و با کشش معنوی و جذبه‌ی ولایتی خود قلوب جهانیان را متوجه خویش ساختی و مزار خود را قبله‌گاه پیروان پدرت علی و دوستان خدا قرار دادی، حقا تو ابوالفضل و ابوالفضائل و ابوالمکارم و ابوالمحاسن و ابوالحقایق و قمر بنی‌هاشم هستی پدر و مادرم و جانم فدای تو باد. [صفحه ۱۳۲]

خاتمه در مرثیه حضرت ام‌البین علیها السلام

اشاره

جان ابوالفضل شد فدای ره دین می‌سزد ار جان شود فدای ابوالفضل چهره‌ی حاجت‌پی‌نیاز و تمنا سوده سلاطین به‌خاک پای ابوالفضل روز قیامت که سر ز پا نشناسند دست من و، دامن ولای ابوالفضل (واصل)

اولین مرثیه

اولین کسی که در سوک عباس بن علی اشک ریخت و رثاء گفت برادر بزرگوارش حسین بن علی (ع) بود پس از آن که دست بر کمر گرفت و اظهار درد نمود فرمود: سَابَكِيكَ حَتَّى يَرْتَوِيَ عَاطِشُ الثَّرَى بِصَيْبِ دَمْعِ لَيْسَ يَنْفَكُ جَارِيَا [۳۶]. وان كان لا يجدي البكاء و لم يعن علي الالاسي من ذلك العهد ماضيا [۳۷]. فقدت اخا برا و ليثا غضنفر و رمحا دوينيا و غضبا يمانيا [۳۸]. [صفحه ۱۳۳]

مرثیه‌ی ام‌البین

بعد از امام حسین (ع) ام‌البین مادر ابوالفضل در مصیبت فرزندانش مرثیه گفت. در وقتی که خبر شهادت شهدای کربلا را به وی دادند به ترتیب نام آنها را بردند تا به عباس رسیدند، به گوینده‌ی خبر گفت رگهای قلبم را پاره کردی زیر آسمان نیلگون چهار فرزند ناکام داشتم و همه را فدای حسین کردم. هر کسی خبر شهادت فرزندانش را به او می‌داد می‌گفت اول مرا از حسین علیه‌السلام مطلع کنید. ام‌البین در مرثیه‌ی جوانان از دست‌رفته‌اش اشعار جانشوزی دارد او هر روز فرزند ابوالفضل (ع) را به دوش می‌گرفت و به قبرستان بقیع می‌رفت [۳۹] و شور و غوغائی به پا می‌کرد مردم مدینه اطراف او گرد می‌آمدند و با او هم ناله می‌شدند ام‌البین چنان از سوز دل ناله و نوحه‌سرایی می‌نمود که هر کس از آنجا می‌گذشت گریان می‌شد حتی مروان بن حکم که از دشمنان سرسخت اهل بیت پیغمبر (ص) بود گریه می‌کرد. اشعاری که خود ام‌البین در مصیبت چهار فرزندش گفته است این است: [صفحه ۱۳۴] یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد [۴۰]. و راه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد [۴۱]. انبت ان ابني اصیب

برأسه مقطوع يد [۴۲]. ویلی علی شبلی امال برأسه ضرب العمد [۴۳]. لو كان سيفك في يد يك لما دنا منه أحد [۴۴]. لا تدعوني ويك ام البنين تذكر يني بليوث العرين [۴۵]. كانت بنون لي ادعى بهم اليوم اصبحت و لالی بنين [۴۶]. اربعة مثل نسور الربيعي قد واصل و الموت بقطع الوتين [۴۷]. تنازع الخرصان اشلائهم فكلهم امسى صريعا طعين [۴۸]. [صفحه ۱۳۵] يا ليت شعري اكما اخبروا بان عباسا قطع اليمين [۴۹]. شعراء پارسی زبان مرثیه‌ی ام‌البنین را تعقیب و ترجمه نموده‌اند مانند مرحوم کمپانی و دیگران، در اینجا اشعاری را که چند تن از شعرای معاصر گفته‌اند می‌آوریم، باشد که دلی بسوزد و اشکی بر این مصیبت جانگداز بر چهره‌ای روان گردد.

شعری جانکاه از زبان مادر

مخوان جانا دگر ام‌البنینم که من با محنت دنیا قرینم بدم ام‌البنین روزی که بودی به سر سایه‌ی امیرالمؤمنینم مرا، ام‌البنین گفتند چون من پسرها داشتم زان شاه دینم جوانان هر یکی چون ماه تابان بنددی از یسار و از یمینم نه فرزندان، نه سلطان مبینم ولی امروز بی‌بال و پرستم کنم یاد از بنین نازنینم مرا ام‌البنین هر کس که خواند زخم سیلی به رخسار و جبینم به خاطر آورم زان مه جبینان رود تا عرش فریاد حزینم چو قطع دست عباسم کنم یاد

سوک مادر در غم فرزند

ناله ای جانسوز دل ما را پریشان می‌کند کیست این غمدیده کز سوز دل افغان می‌کند [صفحه ۱۳۶] کیست بانوی سیه‌پوشی که هر روز از قریش می‌رود اندر بقیع و ناله از جان می‌کند سال‌ها از ماجرای کربلا بگذشت و باز این زن غمدیده یاد از آن شهیدان می‌کند این نه کثوم است و نی زینب، بود ام‌البنین کین چنین آه و نوا در آن بیابان می‌کند در عزای چار فرزندش کند بزمی به پا شمع آن بزم عزا از اشک چشمان می‌کند می‌کشد با حسرت بسیار نقش چار قبر وز غم هر یک خروش از قلب سوزان می‌کند دمبدم گوید مخوانیدم دگر ام‌البنین زین بیان دل‌های جمعی را پریشان می‌کند چون به یاد آرد ز درد و داغ شاه دین حسین جای اشک از دیده خون دل به دامان می‌کند او بریزد اشک غم بهر حسین و در عوض فاطمه در ماتم عباس افغان می‌کند ای (مؤید) دامن ام‌البنین از کف مده کین ملیکه با نگاهی درد درمان می‌کند

فخر شهیدان

ای حرمت قبله‌ی حاجات ما یاد تو تسبیح و مناجات ما فخر شهیدان همه عالمی دست علی ماه بنی هاشمی ماه کجا روی دل‌آرای تو سرو کجا قامت رعنا تو [صفحه ۱۳۷] ماه و درخشنده‌تر از آفتاب مشرق تو جان و تن بوترباب همقدم قافله‌سالار عشق ساقی عشاق و علمدار عشق سرور و سالار سپاه حسین داد سر و دست به راه حسین عم امام و اخ و ابن امام حضرت عباس علیه‌السلام ای علم کفر نگون ساخته پرچم اسلام برافراخته مکتب تو مکتب عشق و وفاست درس الفبای تو صدق و صفاست مکتب جانبازی و سربازی است بی‌سری آنگاه سرفرازی است شمع شد و آب شد و سوخته روح ادب را ادب آموخته آب فرات از ادب تست مات موج زند اشک به چشم فرات یاد حسین و لب عطشان او و آن لب خشکیده طفلان او تشنه برون آمد و از موج آب ای جگر آب برایت کباب ساقی کوثر پدیرت مرتضی است کار تو سقائی کرب و بلاست مشک پر از آب حیات به دوش طفل حقیقت ز کفت آب نوش در که والای تو در نشأتین هست در رحمت و باب حسین هر که به دردی به غمی شد دچار گوید اگر یکصد و سی و سه بار ای علم افراخته در عالمین اکشف یا کاشف کرب الحسین از کرم و لطف جوابش دهی تشنه اگر آمده آبش دهی چون نهم ماه محرم رسید کار بدانجا که نباید کشید از عقب خیمه‌ی صدر جهان ماه فلک جاه ملک پاسبان شمر به آواز تو را زد صدا گفت

کجایند بنو اختنا تا برهاند ز هنگامهات داد نشان خط امان نامهات رنگ پرید از رخ زیبای تو لرزه بیفتاد بر اعضای تو من به امان باشم و جان جهان از دم شمشیر و سنان بی امان [صفحه ۱۳۸] دست تو نگرفت امان نامه را تا که شد از پیکر پاکت جدا مزد تو زین سوختن و ساختن دست سپر کردن و سر باختن دست تو شد دست گواه خدا خط تو شد خط امان خدا چار امامی که تو را دیده اند دست علم گیر تو بوسیده اند طفل بدی مادر والا گهر برده تو را تا ساحت قدس پدر چشم علی چون که دو دست تو دید بوسه زد و اشک ز چشمش چکید با لب آغشته به زهر جفا بوسه به دست تو زده مجتبی دید چو در کرب و بلا روح دین دست تو افتاده به روی زمین خم شد و بگذاشت بر دیده اش بوسه بزد با لب خشکیده اش حضرت سجاد هم آن دست پاک بوسه زد و کرد نهان زیر خاک مطلع شعبان همایون اثر بر ادب توست دلیلی دگر سوم این ماه چو نور امید شعشه صبح حسینی دمید چارم این مه که پر از عطر و بوست نوبت میلاد علمدار اوست شد به هم آمیخته از مشرقین نور ابوالفضل و جمال حسین ای به فدای سر و جان و تنت وین ادب آمدن و رفتنت وقت ولادت قدمی پشت سر وقت شهادت قدمی پیشتر مدح تو این بس که امام زمان حجت حق مالک ملک جهان گفت به تو گوهر والا نژاد جان برادر به فدای تو باد او که به قربان برادر شود کیست (ریاضی) که فدایت شود

باورقی

[۱] مراد همان بخش از تاریخی است که عهده دار سرمایه های علمی و معنوی ما است نه نقل هر تاریخ و گذشته ای مانند افسانه های دساتیری و شاهنامه های دروغین و تبلیغات کیش و آئین مزدایستی و زردتشتی. [۲] مدرک این گفتار و آنچه از این به بعد از دانشمندان عامه نقل نموده ایم از کتاب نفیس «الغدیر» نوشته ی علامه ی کبیر آیه الله امینی طاب ثراه می باشد. [۳] گاهی به محمد حنیفه گفته شد پدیرت علی (ع) در جنگ به تو ستم روا داشته و حسن و حسین علیهما السلام را از جنگ معاف می نماید در جواب فرمود: حسن و حسین علیهما السلام به منزله ی دو چشم پدرم و من به منزله ی دست او هستم و انسان به سبب دست حفظ می کند دو چشم خود را به خصوص اینکه من فرزند علی هستم و آن دو فرزند رسول خدا (ص) می باشند. [۴] صدمات و خرابیهائی که از ناحیه ی وهابیه ها به اسلام و مسلمین وارد آمده و بعضا غیر قابل جبران است، گاهی قبور ائمه ی بقیع را تخریب کردند گاهی مشرفه کربلا- و نجف را مورد تهاجم و غارت قرار دادند و امروز بزرگترین فاجعه را در جهان اسلام بوجود آوردند کلا وهابیه ها عقیده دارند مذهب شیعه باید از روی زمین برداشته شود به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و گسترش نهضت جهانی اسلام و برملاء شدن چهره منحوس استکبار جهانی و مزدورانش و رویدادهائی که در منطقه رخ داد و فشارهائی که بر شیعه عراق وارد آمد و بر در و دیوار شعار «لا شیعه بعد الیوم»: شیعه باید نابود شود نوشتند، و در قتل و غارت و تجاوز و هتک حرمت دریغ نداشتند و... این زمان بگذار تا وقتی دیگر، مردم زنده و مقاوم و مسلمان و شیعه ایران باید به هوش باشند و در سایه ولایت فقیه و رهبری راستین توطئه ی بدخواهان را خنثی سازند. [۵] محدث قمی در سفینه البحار پس از نقل این قضیه به عذر پرداخته و می نویسد من دوست ندارم این طور قضایا را در کتابم نقل کنم خواننده ی گرامی، شاگردان مکتب امام صادق (ع) چنین اند و از نقل مطالب خلاف عفت و پرده دری متفرنند آری پیروان مکتب اگزیستانسیالیسم پرده داری نمی شناسند و عفت کلام نمی فهمند حیا و ادب را کنار گذاشته و عفت عمومی را لکه دار می نمایند مانند داستان های کوتاه (دیوار) که مطالب جنسی را بی پرده نوشته و اکثر مجلات رنگین و نامه ها و رمانها که عکسهای پشت جلد آن حاکی از محتویات آنها است و در زمان طاغوت منتشر می شد و امروز نیست. [۶] در اکثر مدارک معتبره یا ماه و روز ولادت عباس بن علی ذکر نشده و یا اینکه روز چهارم شعبان سال ۲۶ ثبت شده است مانند کتاب العباس که از انیس الشیعه علامه سید محمد عبدالحسین هندی و مجدی نقل می کند و انوار نعمانیه ی سید جزائری و وقایع الایام شیخ محمد باقر بیرجندی و غیر این کتب نقل نموده اند. [۷] سیراب می شویم بر چاه عجول بعد می رویم، به درستی که قصی وفا کرد و راست گفت. [۸] منم قصی که حفر کردم چاه سجد را می آشامند حاجیان جرعه ای بعد جرعه. [۹]

عباس بن علی مردی نیکوروی و خوش منظر بود هنگامی که سوار بر اسب قوی می شد پای مبارکش به زمین کشیده می شد و می نامیدند او را قمر بنی هاشم و پرچم حسین علیه السلام در روز عاشورا به دست او بود. [۱۰] جواهرات و اشیاء قیمتی این بیرق را به ۱۲۰۰۰۰۰ درهم قیمت کرده اند. [۱۱] چنان که ایران آرم (الله) را در پرچم سه رنگ برافراشته بر بام جهان را انتخاب نموده و جمهوری اسلامی این افتخار را دارد که از پرچم رسول الله الگو گرفته است. [۱۲] معالی السبطين نویسنده اش عالم عامل کامل شیخ محمد مهدی مازندرانی حایری است که در جمع آوری آن بس رنج برده و خزف و صدق را از هم جدا ساخته است. [۱۳] علامه ی تحریر حاج شیخ محمد تقی بجنوردی از شاگردان علامه ی نوری و از علماء بزرگ شیعه و صاحب تصنیفات فراوان و کبریت احمر. [۱۴] در صفحه ی ۴۱۱ کبریت احمر این قضیه را چنین نگاشته است، ولی در ترجمه ی به عربی و همچنین کتاب های فارسی که در زندگانی حضرت عباس نوشته اند تصرف شده و بدون مدرک مطالبی بر آن افزوده اند و گویا در افترا و شاخ و بال دادن مطلب مسئولیتی نداشته اند. [۱۵] در پیرامون این کرامت ادباء و شعراء قصایدی به نظم آورده اند که در کتاب العباس از صفحه ی ۱۴۲ مندرج است و گویا ابوالفضل دوست دارد دوستان برای او اقامه ی عزا بنمایند شنیدم هنگامی که کسی که چند انگشتش در تصادفی از بین رفته و متوسل به حضرت عباس می شود و عرض می کند من میل دارم با این انگشتان و دست در عزای شما به سینه بزنم فوری مورد توجه آن بزرگوار قرار گرفته و شفا می یابد. [۱۶] باید سعی شود نذورات جنبه ی شرعی داشته باشد و بدعت نشود و از کار غیر وارده از معصومین باید به قصد رجاء آورده شود و گرنه بدعت است و نتیجه ای ندارد. [۱۷] باید سعی شود نذورات جنبه شرعی داشته باشد و بدعت نشود و اذکار غیر وارده از معصومین باید به قصد رجاء آورده شود و گرنه بدعت است و نتیجه ای ندارد. [۱۸] لطائفی در این تعبیّرات است که فقط برای اهل ادب قابل درک است گاهی گفته می شود (فطموا العلم) یعنی علم را از دیگران قطع و نزد خود داشتند همچنان که (زقوا العلم رقا) مثل این است که گفته شود (و آتیناه الحکم صبیّا) (و حازوا العلم) یعنی همه ی علم را جمع کردند. [۱۹] به خاطر دارم سخنگوئی مورد اطمینان و موثق می گفت: کسی اسرار داشت که سلمان فضیلت دارد بر ابوالفضل! چه اینکه سلمان (بحر لا ینفد) و از نظر علمی خیلی مهم بوده است تا آنکه شبی در خواب می بیند در مجلسی ابوالفضل (ع) در صدر مجلس قرار گرفته است و سلمان دست به سینه برابر آن بزرگوار ایستاده است و به او می گوید ای مرد چرا اشتباه می کنی افتخار من این است که من خدمتگزار فرزندان علی (ع) هستم. [۲۰] این قضیه در اکسیر العبادۀ و نقل کبریت احمر چنین است: که زهیر گفت: پدر تو چون اراده ی تزویج با مادرت ام البنین را نمود فرستاد نزد عقیل و گفت می خواهم که خواستگاری کنی برای من زنی از صاحبان بیوت و حسب و شجاعت را زیرا که خداوند از او فرزند شجاعی به من عطا کند که بازو و ناصر باشد فرزندم حسین را و مواسات کند او را به جان خود در کربلا پدرت تو را برای امروز می خواست پس کوتاهی نکن در حفظ حرم برادران و خواهران خود. [۲۱] مؤلف این عبارات را در سال ۱۳۴۹ نگاشته و پیام شهیدان را ابلاغ نموده و در عهد خفقان بار ستم شاهی خوانندگان بدانند شهیدان انقلاب جمهوری اسلامی ایران امروز همان پیام را دارند و انتظار دارند این نسل و نسل های آینده نگهبان خون و رسالت و پیامشان باشند که پیام دو شهید مؤلف و ناشر عطائی و عزیزاده نیز همان است. روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد. [۲۲] من فرزند کسی هستم که صاحب بزرگواری و فضیلت هاست او علی است که نیک ترین مردم است در کردار، او شمشیر رسول خداست که به وسیله ی او انتقام می کشد و در هر روزی حالی آشکار داشت. [۲۳] منم جعفر صاحب مرتبه ی بلند، من پسر علی نیک کردار و صاحب فضیلت، آن علی وصی و صاحب مجد و والی، کفایت است مرا در افتخار عمویی مانند جعفر و هم چنین دایی ام حمایت می کنم از حسین (ع) که دارای جود و فضیلت است. [۲۴] منم عثمان و صاحب افتخارات، استاد و آموزگارم علی است که صاحب کردار پاک و پاکیزه است، و این حسین است که آقای نیکان و آقای کوچک و بزرگ است. [۲۵] من از مرگ نمی ترسم زیرا فریاد می زند انسان را، تا جایی که میان میدان با دشمنان روبرو شوم، و جان خود را فدای نگهداری فرزند پیغمبر کنم من عباس سقای اردوی حسینم از ضربت شمشیر و رگبار تیرها نمی هراسم، و همچنان بر تارک دشمن

بگویم تا فرار را بر قرار اختیار کند و من در روز جنگ از نبرد و پیکار گریزان نیستم. [۲۶] می‌جنگم با شما با قلبی هدایت شده، و از پسر پیغمبر خدا، دشمن را دور می‌کنم، می‌زنم شما را با شمشیر بران تا اینکه بر کنار روید از جنگ نمودن با آقا، زیرا من عباس دوستدار فرزند علی تایید شده هستم. [۲۷] همچنان که حسین بن علی علیه‌السلام گاهی که وارد شریعه‌ی فرات شد ایستاد تا مرکب آب بنوشد اسحاق که در لشکر عمر سعد بود می‌گوید من به خود گفتم حقا پسر رسول خدا و علی مرتضی است و همواره چون پدر ایثار می‌کند و دیگران را بر خود مقدم می‌دارد. [۲۸] ای نفس بعد از حسین زندگی ارزش ندارد، و بعد از او تو نخواهی بود، این حسین است که لب تشنه در خطر قرار گرفته و تو می‌خواهی آب خنک بیاشامی نه هرگز نمی‌آشامم این عمل از دین به دور و با راستی و یقین ابوالفضل العباس سازش ندارد. [۲۹] قسم به خداوند عزیز و بزرگ و خفتگان راست گوی حجون (خدیجه‌ی کبری و ابوطالب) و زمزم و حطیم و لیبک حاجیان امروز جسمم را به خون خویش رنگین می‌کنم، و در پیشگاه حسین سرفراز شده و نزد پیشوای اهل فضل و کرم جان می‌دهم. [۳۰] به خدا قسم اگر چه جدا کردید دست راستم را همیشه از دینم و از پیشوای راستگو فرزند پاک پیغمبر امین حمایت می‌کنم آن پیغمبری که برای ما دین آورد و تصدیق کرد خدای یکتا و یگانه را. [۳۱] ای نفس از کافران بیم مدار، بشارت باد تو را به رحمت خدای جبار با پیغمبر برگزیده‌اش، این ناجوانمردها به ستم دست چپم را نیز جدا ساختند خداوند آنان را به آتش سوزانت بسوزان. [۳۲] در ترجمه‌ی عبارات مقتل و اشعار همه جا مضمون را آورده و از نقل ترجمه‌ی عین عبارات سرباز زدیم. [۳۳] برادر با کشتن تو کمر سبط پیغمبر و قوای اسلام را شکستند و با قطع دست تو در حقیقت دست پیغمبر خدا را جدا کردند. [۳۴] روشن شد جهت جدائی قبر ابوالفضل از سایر شهداء به علتی بوده که بدن مبارکش را نتوانست امام (ع) به خیام حرم حمل نماید و یا از نظر امتیاز آن حضرت است بر سایر شهداء که باید دارای صحن و بارگاه و دستگاه مستقلی باشد. [۳۵] این قضیه را ناسخ التواریخ و دارالسلام عراقی نقل کرده‌اند. [۳۶] بر تو می‌گیرم تا اینکه زمین تشنه سیراب گردد به باران تند اشک، اشکی که همیشه جاری است. [۳۷] و اگرچه گریستن نفعی نمی‌بخشد و هرگز غالب نمی‌شود بر اندوه از آن پیمان دیرین. [۳۸] از دست دادم برادر نیک و شیر غضبناکی را که او نیزه‌ای نزدیک و شمشیری یمانی بران بود. [۳۹] مورخین فرزندان حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را چهار پسر به نام عبیدالله، فضل، حسن، قاسم و یک دختر نوشته‌اند طالبین می‌توانند به کتب مربوطه مانند العباس، تحفه الجلالیه و مشجرات آل الرسول مراجعه کنند. [۴۰] ای کسی که عباس را دیده‌ای که بر سپاهیان دشمن حمله‌ور می‌شد. [۴۱] و فرزندان حیدر، همچون شیران دلاور پشت سر او بودند. [۴۲] شنیده‌ام که ضربتی بر سر فرزندم وارد و دست‌هایش قطع شده. [۴۳] وای بر من شیر فرزندم به واسطه‌ی آن ضربت سرنگون گشت. [۴۴] اگر شمشیر به کف داشتی کسی را قدرت آن نبود که به تو نزدیک شود. [۴۵] مرا ام‌البنین بخوانید. زیرا مرا به یاد شیران دلاورم می‌اندازید. [۴۶] مرا فرزندان بود که به نام آنها خوانده می‌شدم لیکن امروز آنها را از دست داده‌ام. [۴۷] چهار فرزندی که همچون باز شکاری بودند با تیغ ستم از پای در آمدند. [۴۸] با سلاح‌های دشمن اندام آنها پاره‌پاره شد و در خاک و خون غلطیدند. [۴۹] کاش می‌دانستم آیا چنان که می‌گویند عباس من با قطع دست از پای درآمد.